آتش قدوسیت او

خود را برای وارد شدن به حضور خدا آماده کنید

سرجیو اسکاتاگلینی

ترجمه رامین بسطامی

این کتاب را به دوست، شریک خدمت و همکارم در انجام اراده خدا، یعنی همسرم کتی تقدیم می‌کنم.

فهرست عناوین

دیباچه

من شک دارم که در چند سال اخیر نسبت به گذشته مطالب زیادتری پیرامون «تقدس» شنیده باشید. منظورم از این حرف آن نیست که مسیحیان واژه کتاب مقدسی «تقدس» را از فرهنگ واژگان خویش حذف کرده‌اند. با این وجود یا بیشتر روی قدوسیت خدا تأکید شده و یا وقتی خواسته‌اند تقدس را در مورد خودشان بکار ببرند، چنان سرسری از کنارش گذشته‌اند که گویی چیزی است که خوب است آدم قدری بیشتر از آن را داشته باشد، ولی لازم نیست زیاد نگرانش بشود.

همه چیز به سرعت در حال تغییر است. روح‌القدس با شدت وحدتی که سابقاً دست کم در نسل ما، دیده نشده در مورد تقدس شروع به صحبت کردن با کلیسا کرده. این موضوع در پیغامها، کنفرانسها، مقالات، کتابها و کلاسهایی که در سطح منطقه‌ای و فرقه‌ای برگزار یا منتشر می‌شوند مورد توجه قرار می‌گیرد. هیچ تردیدی نیست که خدا می‌خواهد کل بدن مسیح را به سطوحی جدید از طهارت، پارسایی و فرمانبرداری از اراده کاملش ارتقا دهد.

سرجیو اسکاتاگلینی به عنوان یکی از برجسته‌ترین رهبران در این موسم رونق تقدس سر بر آورده است. دیگر امکان نداشت که من از این که هستم، خوشحال‌تر و شگفت‌زده‌تر شوم. سرجیو دانشجوی من- خیلی بالاتر از یک دانشجو برای من- است. او و همسرش کتی زمانی از اعضای کلاس مدرسه یکشنبه‌ای بودند که من سالها مسئولیت تدریس در آن را بر عهده داشتم.

من حال پدری را دارم که واقعاً نمی‌داند پسرش چطور سری بین سرها درآورده است. یکدفعه سرجیو تبدیل به رهبری مطرح در سطح بین‌المللی شد. چرا؟ زیرا او گذاشت خدا با تجربه‌ای پر ابهت از تقدس شخصی، ملاقاتش کند. او مسح مافوق طبیعی خدا را دریافت کرد تا پیغام تقدس را به باقی اعضای بدن مسیح برساند.

چرا خدا سالها پیش، فردی مثل سرجیو اسکاتاگلینی را برنگزید تا پیامش را به کلیسا ارایه کند؟ من از اینکه خدا کسی را برای این منظور انتخاب کرده که بیداری در آرژانتین را از نزدیک لمس کرده، اصلاً تعجب

نمی‌کنم. در واقع در نخستین روزهای بیداری در آرژانیتن، اتفاق اصلی در کلیسایی افتاد که سرجیو الان شبانش است، یعنی کلیسایی در شهر لاپلاتا. در آن زمان پدر او و دوست من آلبرتو اسکاتاگلینی شبان کلیسایی بود که کارلوس آناکوندیا از آنجا نامی آشنا برای آرژانتین در وهله اول و بعد برای تمام دنیا گردید. اما هنگامی که خدا پیغام تقدس را از طریق سرجیو مطرح نمود، پانزده سال از عمر بیداری در آرژانتین می‌گذشت.

فرضیه‌ای که من برای پاسخ به سئوالم مطرح می‌کنم این است که خدا می‌خواست مطمئن شود که آن قسمت مهم از بدن مسیح که در یگانگی، قوت روح‌القدس را دریافت کرده‌اند، مریضان را شفا می‌دهند و دیوها را اخراج می‌کنند، خیل کثیری از مردم نجات نیافته را به رستگاری و شاگردی عیسی مسیح نایل می‌سازند، با طبیعت جنگ روحانی برای گسترش قلمرو ملکوت خدا آشنا هستند و در مسیر صحیح قرار دارند یا خیر. او برای حصول اطمینان رهبرانی عالی برگزید و از طریقشان عمل نمود، مردانی چون اومار کابررا(Omar Cabrera)، کارلوس آناکوندیا (Carlos Annacondia)، ادواردو لورنزو (Eduardo Lorenzo)، کلودیو فریدزون (Claudio Freidzon)، ادگاردو سیلووسو(Edgardo Silvoso)،پابلو دئیروس(Pablo Deiros)، پابلو بوتاری(Pablo Bottari) و دیگران. هر یک از آنها تقشی مهم در دامن زدن به آتش بیداری در آرژانتین داشتند. اکنون همه آنان م‌ؤسسات خدمتی قدرتمندی در سطح بین‌المللی دارند، ولی هیچکدام بطور خاص در ارتباط با در میان گذاشتن دعوت خدا برای تقدس شخصی شناخته نشده‌اند.

شاید اگر تقدس در همان اولین روزهای بیداری، مضمون اول پیام می‌گردید، ممکن بود به خودی خود هدف قرار می‌گرفت.

تاریخ موارد بسیاری را ثبت کرده که ایمانداران با شور و شوق برای تقدس اقدام کرده‌اند ولی این اقدامات در نهایت ناپخته مانده و منجر به پرداختن به خود کلیسا شده و در این میان بشارت به گمشدگان فراموش شده است. این آخرین چیزی است که آرژانتین و یا دیگر نقاط دنیا بدان نیاز دارند. با این حال، در بیداری آرژانیتین. اشتیاق برای دیدن جانهایی که نجات می‌یابند چنان قوت گرفته که پیام تقدس قدرتمندی لازم است تا شعله‌های آتش را برافروخته نگه دارد. از این جهت است که سرجیو اسکاتاگلینی نام کتابش را آتش قدوسیت او نامیده است.

خدا برای عظیم‌ترین پیشروی تاریخ بر ضد استحکامات رئیس قدرت هوا، لشگریان خویش را در سرتاسر جهان بسیج نموده است. به همین دلیل است که بدن مسیح باید به سطحی نوین ارتقا یابد و این سطح چیزی نیست جز تقدس تمام عیار شخصی. من هم با سرجیو موافقم که معیار خدا ۹۸٪ نیست، بلکه ۱۰۰٪ می‌باشد.

کتابی که در دست دارید ابزار نیرومند الهی است که به شما کمک می‌کند به این سطح ارتقا پیدا کنید. با یک تجربه تکان دهنده به اسم تغییر زندگی، نمی‌توانید به این سطح برسید، ولی اگر بگذارید که خدا آزادانه و مطابق میل خودش در زندگیتان عمل کند، یقیناً می‌توانید نمره‌ای را که مورد نظر خداست احراز کنید.

دعای من این است که با خواندن این کتاب آتش قدوسیت او را بطور کامل بیابید.

سی پیتر واگنر

انستیتو رهبری واگنر

پیشگفتار

قبل از اینکه خواندن این کتاب را شروع کنید، بگذارید به شما هشداری بدهم: این کتاب شما را برای عوض شدن به چالش وا می‌دارد! برادر و خواهر گرامی، اگر از راه رفتنتان با خدا احساس رضایت می‌کنید. این کتاب مال شما نیست. کتاب مزبور آمیزه‌ای از دو چیز است: شهادتی از دخالت مستقیم خدای قادر مطلق در زندگی خودم و ابزاری برای انتقال آن به شما!

موضوع این کتاب تقدس است. ممکن است سؤال کنید:«چرا باید این کتاب را بخوانم تا بر احساس محکومیت خودم اضافه کنم؟ من هر یکشنبه نهایت تلاشم را می‌کنم تا خدا فیضش را به من عطا کند تا در تمام طول هفته آن را همچون حسن پیشینه با خود داشته باشم».

اجازه بدهید از شما بپرسم: آیا این واقعاً کافی است؟

حقیقت این است که این پیامی بنیادین است. با این وجود، عجیب‌تر این واقعیت است که اکثریت مسیحیان در مورد حیات وافر در عیسی موعظه می‌کنند و تعلیم می‌دهند و قدم اول در این فرمول را که مرگ نسبت به زندگی سابق می‌باشد، ازیاد می‌برند. اگر می‌خواهید به خواندن این کتاب ادامه بدهید، پس برای مردن آماده شوید!

اگر از سلوک مسیحی خود ناراضی هستید و مایلید پیروزی حقیقی را تجربه کنید، پس این کتاب به شما تعلق دارد. این کتاب درباره جشن و سرور نیست، بلکه در مورد مراسم تدفین می‌باشد. ولی بعد از مردن نوبت به رستاخیز می‌رسد. کتاب مزبور به ما یاد می‌دهد که چگونه نسبت به خودمان بمیریم تا در بعدی کاملاً جدید از زندگی پیروزمند مسیحی قیام نمائیم.

من پیش از اینکه متوجه این فرایند بشوم، سالیان سال مسیحی بودم و سالها قبل از اینکه من درهم بشکنم و بمیرم، همچون دانه گندمی در زمین مدفون شده بودم تا تاریخ می ۱۹۹۷ بطور معمول در مسیر بر فراز و نشیب

پیروزیها و ناکامیها زندگی مسیحی پیش می‌راندم. در این زمان بود که خدا مرا دریافت، با آتشش مرا تعمید داد و زندگیم را برای همیشه عوض کرد. من ملاقاتی کاملاً مشخص با عیسی داشتم.

اگر فکر می‌کنید این اتفاق از این جهت افتاد که من آدم خیلی خاصی هستم، سخت در اشتباه هستید. با این همه من پس از سالها تلاش پیگیرانه به این ملاقات نایل شدم. شاید بتوان ملاقات مرا به زن کنعانی که با تمنای شفای دخترش نزد عیسی آمد، تشبیه کرد، چون بارها و بارها پاسخهای مأیوس کننده دریافت کرد، ولی هرگز تسلیم نشد (نک به متی ۱۵: ۲۲–۲۸).

شاید بگوئید: «من همه‌اش با شکست و ناکامی روبرو می‌شوم». خوب عیسی هم همینطور بود. شاید احساس کنید که فردی درمانده هستید. بسیار خوب! حالا آماده آتش می‌باشید. شاید برای دریافت این آتش زیاد از حد مغرور باشید تا شکسته نشوید، هیچ راه علاجی برایتان وجود ندارد.

ما دریافته‌ایم که خیلی‌ها برای «وارد خدمت شدن» و پیدا کردن وظیفه خویش در بدن مسیح مضطرب هستند. جدعون‌های بسیاری وجود دارند که از رهبری لشگریان و شکست دادن دشمن سخت به هیجان می‌آیند. این وسط هیچ چیز اشتباهی وجود ندارد بلکه باید همانطور که آخر داستان را می‌خوانیم، اول داستان را هم با همان اهمیت نظاره کنیم.

اولین گام جدعون بر علیه مدیانی‌ها، سرنگون کردن بتهای بعل بود. دشمن جدعون را یربعل می‌نامید یعنی «بگذارید تا بعل با او محاجه کند(دست و پنجه نرم کند–م)». آنان وی را چنین نام گذاری کردند چون که او یک شبه همه بتهای ایشان را واژگون ساخته بود(نک به داوران۶:۳۲).

پیش از اینکه برای دیگر نیروهای روحانی قبول تعهد کنیم، لازم است که اول بتهای زندگیمان را واژگون سازیم. قبل از اینکه برای صید دنیا یا انجام کارهای بزرگ برای مسیح تلاش کنیم، بهتر است که اول خویشتن را تطهیر نمائیم.

اگر طالب آتش قدوسیت او نیستید، پس لاجرم در نهضتی متفاوت از آنچه که عیسی آغازگرش بود، بسر می‌برید. ولی شاید سؤال کنید: «آتش خدا چیست؟». آتش خدا، لمسی از جانب خداست که متحول می‌سازد و باعث می‌شود که شما با توانی تازه از گناه متنفر شده، و در ایمان و با حرارتی شدید در جلب تقدس برآئید. نتیجه آن محبت شدید نسبت به خدا است که با اشتیاق دیدن کسانی که به مسیح ایمان می‌آورند، همراه است.

مسیحیت حقیقی، دین جویندگان است. اکثر افراد مذهبی با این کتاب راحت نخواهند بود. آنان یاد گرفته‌اند که به شیوه زندگی مسیحی که مقبول همگان است، زندگی کنند.برای اینگونه افراد، مفاهیم این کتاب قطعاً دردسر ایجاد خواهد کرد و به غیرت مذهبی‌شان بر خواهد خورد، منظورم کسانی است که «پشه را صافی

می‌کنند و شتر را می‌بلعند» (یعنی مسیحیان شریعت گرا). من اخیراً شنیده‌ام که می‌گویند: «خوب» بزرگترین دشمن «بهترین» است.

دوست من و مبشر معروف آرژانتینی، اد سیلووسو، روزی به من گفت: «وقتی ما ناراحتیم، خدا راحت است».

من دعا می‌کنم که این کتاب، همانی باشد که ما را ناراحت می‌کند ولی در عوض خدا را در جایگاه حقه‌اش قرار می‌دهد!

سرجیو اسکاتگلینی

لاپلاتا، آرژانتین

فصل ۱

فرو گرفته شده توسط آتش او

در اوایل می ۱۹۹۷ بود که من ضمن ادای احترام و خداحافظی با اعضای کلیسایم در شهر لاپلاتای آرژانتین، به آنها گفتم: «پس از یک هفته برمی‌گردم. قصد دارم در طی سفرم از چند کلیسای بیدار در ایالات متحده دیدن کنم و در بازگشت، گزارش آنچه را که خداوند در دنیا انجام می‌دهد را به شما عرضه کنم». اساساً بعنوان شبان ارشد کلیسایی در حال رشد در حومه بوینس آیرس، فکر می‌کردم که خیلی به خداوند کمک می‌کنم. تصور می‌کردم که فقط لمسی دیگر از طرف او در این کلیساهای بیدار کافی است تا بتوانم برای خدمت روحانی تقویت گردم.

با این حال، در چند ماه اخیر فریاد و دعایی عجیب از سینه‌ام بیرون می‌آمد. بارها در حالی که زانو زده بودم، خودم را در حال بزبان آوردن این دعا می‌یافتم: «خداوندا، اگر قرار نیست بیداری دیگری بیاوری، پس مرا به خانه ابدی‌ام ببر؛ من دیگر نمی‌خواهم زندگی کنم». و بعد به روحم نهیب می‌زدم، چون سه پسر کوچک و یک همسر خوب داشتم. از این گذشته؛ شرایط خدمت هم چندان بد نبود. فکر کردم، من نبایستی اینطور دعا کنم، چون ممکن است خداوند دعایم را اجابت کرده مرا به سرای باقی ببرد!

از فردای آن روز خودم را در حال تکرار همان دعا می‌یافتم. بعد فهمیدم که روح‌القدس برای دیدن مجدد بیداری باری در قلبم گذاشته است؛ در وجودم گرسنگی و تشنگی فزاینده‌ای برای خدا حس می‌کردم. جان ناکس (Knox John)یکی از پیشتازان بیداری که اهل اسکاتلند بود عادت داشت بگوید: «خداوندا، اسکاتلند را به من بده اگر نه من خواهم مرد».

من هم مثل خیلی‌های دیگر برای بیداری دعا می‌کردم، اما برای آن آماده نبودم. از این رو شهرم را به مقصد پنساکولا در ایالت فلوریدا ترک کردم، با این نیت که از بیداری کلیسای جماعت ربانی براونزویل (Brownsville) دیدن کنم. بیداری در این کلیسا در روز پدر سال ۱۹۹۵ آغاز شده بود. از این تاریخ تا کنون سه

میلیون نفر از بیداری مزبور دیدن کرده‌اند و صدها هزار نفر زندگی خویش را از نو تسلیم مسیح کرده‌اند. علامت مشخصه این بیداری، دعوت از ته دل برای توبه و تقدس است.

آنچه که من در پنساکولا دیدم برخلاف انتظارم نبود، و از اینکه ساعتها شاهد جلال و برکت خدا بودم و می‌دیدم که صدها نفر به جلوی منبر می‌آمدند تا به مسیح ایمان بیاورند، احساس شعف می‌کردم. من در پنساکولا تجربه‌ای عالی داشتم و احساس کردم که خدا مرا لمس نمود. ولی نمی‌دانستم که ژرفای این لمس چقدر است. پس از دیدار یک شبه از پنساکولا، صبح خیلی زود راهی الکهارت در ایالت ایندیانا یعنی محل سکونت خانواده همسرم و جایی که دفتر موسسه خدمتی ما در ایالات متحده در آن واقع است، شدم.

شتاب برای رسیدن به جلسه بعدی

روز جمعه به الکهارت رسیدم و استراحت کردم تا تجدید قوایی شده باشد. بامداد یکشنبه ۱۸ می ۱۹۹۷ برای عرض سلام کوتاهی به کلیسایی رفتم که در زمان اقامتمان در ایالات متحده نزدیک‌ترین کلیسا به خانه‌امان بود، در برنامه آنها برای من فقط چند دقیقه وقت در نظر گرفته شده بود، چرا که واعظ میهمان آن صبح یکشنبه کس دیگری بود و نوبت موعظه من نبود. در واقع می‌خواستم هر چه سریعتر آنجا را ترک کنم و برای موعظه به کلیسایی دیگر بروم. آنچه که نمی‌دانستم این بود که خدا نقشه‌های دیگری دارد.

من سلامها و تحیات را با جماعت در میان گذاشتم و بعد شبان کلیسا، استیو چاپ (Steve Chupp) گفت: «اجازه بدهید، جناب کشیش سرجیو به جلوی منبر بیاید تا پیش از اینکه برای ایراد موعظه در کلیسای ماراناتا، از بین ما برود برایش دعا کنیم، تا او بتواند آتش را برایشان ببرد». اینها کلماتی بود که وی به زبان آورد. او از چند نفر جوان خواست تا برای من دعا کنند. آیا می‌دانید اگر جوانان در دستهای خدای قادر مطلق قرار گیرند، موجودات خطرناکی می‌شوند؟ در حالی که جلوی محراب و درست زیر سکو ایستاده بودم، چند نفر جوان به آرامی برایم دعا کردند. همه چیز خوب و آرام و مطابق برنامه کلیسایی پیش می‌رفت. هنگامی که جوانان شروع به دعا کردن برایم نمودند، چشمانم را بستم؛ فکرم نه روی بیداری متمرکز بود و نه روی هیچ چیز دیگری. عجله داشتم تا برای موعظه به کلیسای بعدی بروم. ناگهان دستهایم که به هم قلاب شده بود، شروع به لرزیدن کرد و من نمی‌توانستم هیچ کنترلی بر آنها داشته باشم.

من در فرقه جماعت ربانی پرورش یافته‌ام؛ پدرم، آلبرتو اسکاتاگلینی یکی از رهبران برجسته جماعت ربانی آرژانتین بود و در سمت ناظر این فرقه و البته در مسئولیتهای دیگر خدمت می‌کرد. در فرقه ما (و خصوصاً با پرورش پدرم) وقتی شبانی روی سکوی موعظه ایستاده، بر همه چیز تسلط دارد. ما می‌گذاریم خداوند از

وجودمان استفاده کند، ولی اجازه نمی‌دهیم رشته امور از دستمان خارج گردد. پدرم می‌گفت: «اگر شبانی کنترل خود را از دست بدهد، پس دیگر چه به روز باقی جماعت خواهد آمد؟».

این نصیحتی حکیمانه است. ولی در این مورد بخصوص برای اولین بار در عمرم، روی سکوی موعظه اتفاقی برایم افتاد که نمی‌توانستم کنترلی بر آن داشته باشم. چشمانم را باز کردم و به جماعت پیش رویم نگریستم. دستهای هیچ کس دیگری نمی‌لرزید. دستهایم را محکم گرفتم و سعی کردم مانع از لرزش آنها شوم – آنوقت تمام بدنم شروع به لرزیدن کرد. یادم هست که زانوهایم را قفل و سخت منقبض کرده بودم و بیهوده می‌کوشیدم جلوی لرزش بدنم را بگیرم. ولی این بار روی زمین افتادم.

چیز غریبی داشت اتفاق می‌افتاد، من به خودم گفتم: «این درست نیست، باید برخیزم». همچنان روی زمین دراز کشیده بودم و بدنم با حالتی غیر قابل کنترل می‌لرزید. به مردمی که نگاهم می‌کردند، نگریستم. دیگر هیچکس دعا نمی‌کرد! شبان چند سرود را رهبری کرد، حدس زدم آنها نمی‌دانند با من چه کنند. لحظه‌ای گریه می‌کردم و لحظه‌ای بعد می‌خندیدم. خیلی دستپاچه و متعجب شده بودم و بشدت احساس خوشحالی می‌کردم و همه این حالات را با هم داشتم.

با خودم اندیشیدم: باید از اینجا خارج شوم. سه بار سعی کردم از جایم بلند شوم. دفعه سوم، دو نفر از رهبران کلیسا کمکم کردند تا سر پا بایستم. کمک معاون شبان کنارم ایستاده و مرا نگه داشته بود شبان ارشد از سکوی موعظه پایین آمد و کنارم ایستاد.

در حال گریستن گفتم: «جناب کشیش، نگذارید جلسه‌اتان را بر هم بزنم، لطفاً مرا از اینجا بیرون ببرید». آن برادر بازویش را دور شانه‌ام حلقه کرد و گفت: «تو برهم زننده نیستی، برادر. این حضور خداست.» همین کلمات ساده او مثل آبی بود که بر آتش دلم فرو ریخت.

سرانجام، دو نفر مرا از جایم حرکت دادند. فکر کردم دارند مرا به اتاقی دیگر می‌برند. نومیدانه می‌خواستم با خدا تنها باشم ولی در کمال تأسف مرا در ردیف جلوی کلیسا نشانیدند. کماکان به لرزیدن ادامه دادم و هر چند دقیقه یکبار روی زمین می‌افتادم و یکی مرا بلند کرده روی صندلی می‌نشانید. سپس شروع به نعره زدن کردم. دستمالم را در آوردم و در دهانم فرو کردم و به خودم گفتم: نباید این جلسه را به هم بزنم. تا جایی که می‌توانستم جلوی خودم را گرفتم ولی هر چه بیشتر سعی می‌کردم بر خودم مسلط باشم، امواج قوی‌تری از سوی روح‌القدس بر من وارد می‌شد.

بعدها فهمیدم که آنچه آن روز تجربه کردم، آتش روح‌القدس بوده. همچنانکه در پیشگفتار کتاب توضیح دادم، این آتش مقدس لمسی مستقیم از طرف خداست که ما را برمی‌انگیزد تا از گناه نفرت جوئیم و پاکی را

دوست بداریم و هدفمان صید جانها برای ملکوت باشد. شور و اشتیاقی شدید برای دوست داشتن خدا با تمامی دل، نفس، خاطر و قوت در انسان بوجود می‌آید. بدون اغراق احساس کردم قدرتی در استخوانها و بدنم جریان یافت. جلال او آنجا بود. در آن زمان نمی‌دانستم آن را چه بنامم. با این وجود الان می‌دانم که آتش خدا پدیده‌ای بسیار کتاب‌مقدسی است. یحیای تعمید دهنده ضمن مهیا نمودن راه برای مسیح، درباره تعمید گرفتن با آتش چنین می‌گوید:

«من شما را به آب به جهت توبه تعمید می‌دهم. لکن او که بعد از من می‌آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم. او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد»(متی۳:۱۱).

یحیی در آیه بعدی می‌گوید:

«او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود ولی کاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید»(متی۳:۱۲).

آتش او آتشی مقدس است؛ این آتش خاموش نشدنی است و گناه زندگی ما را می‌سوزاند. آن کسانی که مطیع آتش او نمی‌شوند، نهایتاً خود مثل کاه خواهند سوخت. آتش او یا برای پاکسازی می‌سوزاند و یا برای داوری.

مواجهه با والدین همسرم

شخصی بدون اینکه با من مشورت کند به دفتر کلیسا رفت و از آنجا به شبان کلیسای دیگری که قرار بود من در آنجا موعظه کنم تلفن کرد و به او گفت: «فکر نمی‌کنم فلانی بتواند امروز برای موعظه بیاید». دو هفته طول کشید تا من بتوانم در آن کلیسا موعظه کنم!

در حالی که روی صندلی ردیف اول کلیسا افتاده بودم، با خودم فکر می‌کردم: آه، چه موج شگفت آوری از قدرت خدا، مطمئنم که امروز صبح موعظه‌ای تکان دهنده خواهم کرد. هیچ خبر نداشتم که یک ساعت و نیم از وقت موعظه گذشته است. در انتهای جلسه، شبان پیش آمده کمکم کرد تا بایستم و میکروفون رامقابلم گرفت او می‌خواست که من کمی به جماعت مزبور خدمت کنم. وقتی سعی کردم حرف بزنم، دیدم قادر نیستم درست تکلم کنم. می‌دانم که لهجه اسپانیولی دارم، ولی شرایط خیلی بدتر بود! چند نفری جلو آمدند تا برایشان دعا شود و متوجه شدم که وقتی برایشان دعا کردم، بعضی از آنها مثل خودم شروع به لرزیدن کردند. ترسیده بودم. دیدن این همه چیز در یک روز برایم خیلی زیاد بود. عاقبت برادری آمده از من سؤالی کرد که اندکی باعث سردرگمی‌ام شد. او گفت: «برادر، آیا برای رفتن به خانه وسیله دارید؟».

و من گفتم: «بله فکر می‌کنم دارم». ماشینی قرضی در اختیارم بود و همان برادر با ماشین مرا به خانه رسانید. در راه بازگشت به خانه والدین همسرم، دعایم فقط یک چیز بود. در حالی که می‌لرزیدم، می‌گریستم و می‌خندیدم، ملتمسانه گفتم: خداوندا، خواهش می‌کنم نگذاری خانواده زنم مرا با این حال ببینند. دعا می‌کردم وقتی به خانه می‌رسم، هیچکدام از آنها نباشند. واقعاً دعایم از صمیم قلب همین بود. آخر می‌دانید، خانواده همسرم، آدمهای پرهیزگاری هستند؛ من معتقدم که ما همگی در یک ملکوت بسر می‌بریم، درست مثل همسایگانی جورواجور، در خلال این سالها تنشهای الهیاتی چندی میان ما بوجود آمده است. دعا کردم: خداوندا، نگذار حال من موجب بروز جدایی شود.

وقتی در خانه آنها گشوده شد، مادرزن و پدرزنم را مقابل خودم یافتم. نمی‌توانستم درست راه بروم، از این رو برادری که تا خانه مرا رسانیده بود، در راه رفتن هم کمکم کرد. نمی‌توانستم سلیس و روان حرف بزنم، ولی خاطرم هست به مادرزنم گفتم: «ماما‌ن، من حالم خوب است؛ نگران نباش. ولی خواهش می‌کنم به من نگاه نکن». و مادرزنم بی درنگ دستانش را بسوی آسمان بلند کرد و شروع به گریستن و خدا را حمد گفتن نمود. او برای آشکار شدن جلال خدا سه روز بود که در روزه بود. در حالی که داشتم بسوی اتاقم می‌رفتم، در کمال تعجب شنیدم که می‌گوید: «این همان چیزی است که ما در کلیسایمان نیاز داریم!»

آن برادر شروع کرد به صحبت کردن با آنها و توضیح آنچه که اتفاق افتاده بود، و من از فرصت استفاده کرده یواشکی به اتاقم خزیدم. نمی‌توانستم راه بروم، بلکه مجبور بودم سینه خیز بروم. آهسته از پله‌ها بالا رفتم. بالاخره به اتاقم در طبقه دوم رسیدم و در اتاق را بستم. از تنها بودن خیلی شاد شدم. همچنان به لرزیدن و گریه کردن ادامه دادم و نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده. دو ساعت بعد علایم مزبور بکلی رفع شده بود. لرزشها قطع شده و همه چیز مرتب بود. فکر کردم: پس من برای کلیسایم در لاپلاتا چه چیزهایی برای گفتن دارم، و تصور می‌کردم که این پایان تجربه مزبور است.

نه یک لمس، بلکه یک تحول

از آنجایی که احساس می‌کردم اوضاع عادی است، به طبقه پایین رفتم تا برای والدین همسرم توضیح بدهم که چه روی داده است. قبل از آنکه بتوانم توضیحی بدهم، مادرزنم بشقابی غذا پیش رویم نهاد و گفت: «آیا خداوند، عالی نیست؟» وقتی این حرف را زد، دوباره احساس کردم که جلال خداوند بر من آمد. از پشت به زمین افتادم و شروع به لرزیدن کردم. بعد سینه خیز از پله‌ها بالا رفتم و به اتاقم خزیدم.

به من پیشنهاد کردند برای اطمینان با شبان کلیسایی که قرار بود در آن موعظه کنم، مسئله را در میان بگذارم، ولی حتی نتوانستم تلفن کنم. در فکرم می‌گفتم: خداوندا، اگر این آتش از جانب تواست، پس چگونه است که نمی‌توانم کار مربوط به تو را انجام دهم؟ الان بایستی نسبت به گذشته پرکارتر باشم. روی میز تحریری که در اتاق خوابم قرار داشت، فهرست بلند بالایی از کارهایی که باید انجام دهم گذاشته بودم. همچنین بلیت هواپیما برای سفر مجدد هم خیلی پر هزینه بود، بنابراین احساس می‌کردم باید حتماً کارهایم را در همین سفر انجام دهم. به فهرست مزبور نگاهی کردم و فهرست هم نگاهی به من انداخت، و دلم خواست برای خداوند مشغول باشم. اما خداوند نقشه‌های متفاوتی برایم داشت. او به برنامه کاری من توجهی نکرد- بلکه آن را از میان پاره پاره نمود!

آنشب به جلسه‌ای رفتم که در آن چند جماعت مختلف کنار هم گرد آمده بودند. در ردیف عقب نشستم و ناگهان حضور قوی خداوند و همراه آن لرزش غیر قابل کنترل من نازل شد. به خودم گفتم: نمی‌دانم وقتی این نمایش دوباره شروع شود، این مردم چه فکری خواهند کرد. بدین خاطر بسوی اتومبیلم دویدم و در طول مسیرم از این شهر به شهر مبدأ همچنان می‌لرزیدم. فقط می‌خواستم خودم را به خانه والدین همسرم برسانم و همانجا پنهان شوم.

فردای آن روز، حضور خداوند حتی قوی‌تر از یکشنبه بود. ساعت ۷ صبح داشتم پیراهنم را اتو می‌کردم تا برای انجام کارهای خدا از خانه خارج شوم. ولی ساعت ۳ بعدازظهر هنوز اتو کردن تمام نشده بود، چون در حالی که داشتم اتو می‌کردم، جلال خداوند، اتاق را پر ساخت و من بر کف اتاق افتاده به پرستش او مشغول شدم.

حضور آشکار او

خدا با ما همسنگ نیست بلکه خیلی قدرتمندتر است. به این دلیل است که نمی‌تواند با الگوهای کهنه ما خود را منطبق کند، به همین خاطر است که در مشکهای کهنه ما شراب نو روح‌القدس را جاری نمی‌سازد. پیش از اینکه روح نازل شود، باید مشکها را عوض کنیم. اگر خیلی به الگوها و روشهای خودتان متکی هستید، وقتی روح‌القدس بیاید، اول مشکهای کهنه را خواهد درید.

ولی مشکهای نو فرق دارند، چون قابل انبساط هستند. خداوند به بسیاری از شما انعطاف پذیری برای جا دادن به روح‌القدس را خواهد بخشید. خواهید گفت: «خداوندا، من می‌توانم بیشتر کش بیایم و ظرفیت بیشتری پیدا کنم، اصلاً مهم نیست که چهل ساله‌ام یا پنجاه ساله یا شصت ساله. در قلبم برای اراده تو جا هست».

متی۳:۱۱ می‌گوید: «او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد». خوب خیلی‌ها می‌گویند: «من پانزده سال پیش روح‌القدس را یافتم». به اعتقاد من، وقتی ما به عیسی ایمان می‌آوریم روح‌القدس وارد قلبمان می‌شود. این تازه آغاز کار است. حضور وی با ماست. ما بدون روح‌القدس نمی‌توانیم مسیحی باشیم. اما تعمید روح‌القدس بعد اتفاق می‌افتد. وقتی به مسیح ایمان می‌آوریم، روح‌القدس آمده درون ما ساکن می‌شود. وقتی با روح تعمید می‌گیریم، روح از درون ما به بیرون جاری می‌شود. علایم ظاهری این تعمید بسته به خواست خدا فرق می‌کند. ولی نشانه باطنی و قطعی آن قوت یافتن برای شاهد بودن (مراجعه شود به اعمال۱:۸) و اشتیاق تازه برای خدا و جانهای گمشده است.

ما به نوعی میان تعمید روح‌القدس و آتش روح‌القدس تمایز قایل شده‌ایم. باید کلمات یحیای تعمید دهنده را به یاد بیاوریم که این دو را از هم جدا نکرد بلکه گفت که عیسی ما را با روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد. هر دو آنها به هم پیوسته‌اند. هدف از خلقت ما این است که برای خدا کارهای عظیم بکنیم و زندگیمان مالامال از اشتیاق مقدس باشد.

خیلی از مسیحیان ثمره نمی‌آورند چون می‌گویند: «من روح‌القدس را دارم. اما آتش را ندارم. من برای قومهای دیگر، شهر خودم یا حتی خویشاوندان گمشده خودم آتش ندارم». روح‌القدس با قوتی که هرگز پیش از این دیده نشده به حرکت در می‌آید و خویشتن را از طریق آیات و عجایب اعجاز آمیز آشکار می‌سازد. من اعتقاد دارم که روح‌القدس دیروز، امروز و فردا همان است ولی اینکه وی چگونه حضور خویش را در میان قومش آشکار سازد، به انتخاب خود اوست. او می‌تواند حضور خود را بواسطه نهری که به زیبایی مسح شده ظاهر کند، ولی در عین حال می‌تواند حضور خود را بصورت آتش ناگهانی خدا نیز آشکار سازد. او هم در زمین لرزه است و هم در نسیم ملایم.

مسح شدن چیز شیرینی است و می‌توان آن را بصورت ذخایر عطایا و فیض خدا در وجود ما توصیف کرد. این حضور ملموس خداست که در ما خدمت می‌کند. ولی آتش غیر منتظره است و هر چه که دارید می‌بلعد! آتش به روغن مسح افزوده می‌شود. و به ما قوت می‌بخشد تا به سطوح بالاتری از تقدس نایل شویم. آتش تجهیز می‌کند و مسح قدرت می‌بخشد.

این بستگی به او دارد که چه روشی را برای آشکار ساختن خویش برگزیند. ولی این روزها خداوند به شیوه‌های قدرتمندانه‌تری با کلیسایش رفتار می‌کند. عروس عیسی‌مسیح تقریباً برای آمدن داماد آماده شده است. روح‌القدس مشغول اتو کردن آخرین چین و چروکها و پاک کردن آخرین لکه‌های باقی مانده و آراستن کلیسا برای عروسی بزرگ کلیسایش و خداوند و نجات دهنده ما عیسی‌مسیح است!

آیا آماده‌اید تا روح‌القدس برنامه‌های کاری شما را به هم بزند و آنچه خودش می‌خواهد انجام دهد؟ گاهی وقتها ما می‌گوئیم: «خداوندا، زندگیم را عوض کن، ولی دست به ترکیبم نزن. لطفاً کنج خلوت و امن مرا لمس نکن، این محدوده من است و نمی‌خواهم زیاد به آن نزدیک شوی». ولی وقتی برای بیداری دعا می‌کنید، مشکل اینجاست که گاهی دعایتان مستجاب می‌شود!

خداوند می‌خواهد بر هر کس با قوت نزول فرماید. بر همه. ولی ما باید بگذاریم روح‌القدس کارش را به روش خود و در زمان خود انجام دهد، زیرا خداوند خدای قادر مطلق، متعال است.

فصل ۲
ترس خداوند

در نخستین روزی که زیر آتش خداوند قرار داشتم، احساس می‌کردم که امواج روح‌القدس بر زندگیم جاری شده است. اما تا روز سوم هنوز فکرم عوض نشده بود. آن روز همه چیز عوض شد. صبح که از خواب بیدار شدم در اتاقم غمی حاکم بود. همان حضور زیبای خدا که روز گذشته مرا محبت کرده و در آغوش گرفته بود، حالا داشت مرا رد می‌کرد و حضورش خیلی قوی می‌شد. حضور خداوند بطرز خطرناکی نزدیک به من بنظر می‌رسید.

آن روز صبح، قدوسیت خدا در اتاقم چنان نزدیک و چنان قوی بود که من شدیداً ترسیدم و شروع کردم به عقب عقب رفتن تا اینکه پشتم به دیوار خورد. آنوقت فکر کردم.من چکار دارم می‌کنم؟ این حضور روحانی خداوند است نمی توانم خود را از آن مخفی سازم. دعا کردم: «خداوندا، خواهش می‌کنم دیگر ادامه نده». این اولین باری بود که اینطوری دعا می‌کردم. خیلی ترسیده بودم گفتم: «خداوندا، فکر نمی‌کنم بتوانم دیگر ادامه بدهم. تو خیلی قدوسی».

گاهی وقتها که ما با عیسی‌مسیح فاصله داریم، از شیوه زندگی خویش احساس راحتی می‌کنیم. اما وقتی عیسی خیلی به ما نزدیک می‌شود، احساس ناراحتی می‌کنیم. حتی ممکن است از خواندن این کتاب ، ناراحت شوید. شاید فکر کنید، دارد چه اتفاقی برایم می‌افتد؟ خواننده عزیز، اجازه بدهید شما را مطمئن کنم از اینکه قدوسیت خداوند می‌تواند بر شما نزول کند. حضور و آتش او واقعی است. وقتی او به قومش نزدیک می‌شود، تغییراتی ریشه‌ای اتفاق می‌افتد. بدون وقوع این تغییر و تحولات نمی‌توانیم به قدس خدا داخل شویم.

پس گفتم: «خداوندا، این دیگر چیست؟ من می‌دانم که اشکالی وجود دارد. لطفاً بر من رحم کن. اینجا مرا نکش». ولی خدا آن موقع پاسخی به من نداد.

آن روز بعدازظهر برای قدم زدن در املاک والدین همسرم از خانه بیرون رفتم. در حالی که داشتم در مسیری شن ریزی شده راه می‌رفتم، قوت خدا بطور ناگهانی بر من فرود آمد و مرا به زانو انداخت. این اتفاق چنان ناگهانی و غیر قابل پیش بینی بود که فوراً بغضم ترکید. آنوقت روح‌القدس تصاویری از گناهانی که در زندگیم مرتکب شده بودم نشانم داد. به من نشان داد که گناه از چه جاهایی به درون من رخنه کرده و بطور مخفی باقی مانده است.

من در خانواده‌ای مسیحی بدنیا آمده و بزرگ شده بودم و حتی موقعی که بچه بودم هم پدر و مادرم برایم کتاب‌مقدس می‌خواندند. والدینم مرا در طریقهای خداوند پرورش داده بودند. اما حالا خدا روی گناهانی انگشت گذاشته بود که به تصور من گناهان انجیلی یعنی چیزهای ناچیزی بودند که بنظر می‌رسید کلیسا چشمانش را بروی آنها بسته و نادیده گرفته است و می‌گوید: «خوب، یک کمی شهوت یا اندکی حسرت خوردن که اشکالی ندارد. فقط کافی است مطمئن شوی که عنان اختیار از دستت خارج نشود». من با شکلی تحریف شده از کلام خدا کنار آمده بودم که اگر ما درصدی همیشگی از گناه یا شرارت در خودمان داشته باشیم، اشکالی ندارد. روح‌القدس به مقاومت با من برخاسته بود و دیگر مرا در آغوش نمی‌گرفت.

مرور زمان گناه را پاک نمی‌کند

در موقعی که در جاده شنی روی زانوها افتاده بودم، خدا روی نقاطی از زندگیم انگشت گذاشت که درست نبود. تصور می‌کردم که مرور زمان این گناهان را پاک خواهد کرد چونکه خیلی کوچک بودند. ولی به یاد آوردم که گناه هر چقدر هم که کوچک باشد، گناه است. تمام گناهان، بد و مخرب هستند. حالا لحظاتی را به خاطر می‌آوردم که دلم رإ؛ ّ ف نسبت به برادری سخت ساخته بودم. می‌توانستم دقیقاً مکانی را که این اتفاق افتاده بود، ببینم. هرگز به او بی‌حرمتی نکرده بودم، بلکه در خفا با خودم عهد کرده بودم که هرگز دوباره به او نزدیک نشوم. روح‌القدس به یادم آورد مواقعی را که چشمانم بیش از اندازه بر تصاویری خیره مانده بود که خداوند را خشنود نمی‌ساخت.

برای گناهانی که مرتکب شده بودم شروع به گریستن کردم و چنان دردی بخاطر خطاهایی که انجام داده بودم، بر من عارض شد که حس کردم مریض شده‌ام، گویی تب کرده بودم. روح‌القدس شروع به صحبت کردن با من نمود و رفته رفته متوجه شدم که خداوند قصد دارد با من چکار کند. او گفت: «چون تو دیگر نه سردی و نه گرم، از دهانم تو را قی خواهم نمود». شوکه شده بودم، جواب دادم: «خداوندا، من سالها در کار خدمت

بوده‌ام، من واعظ کلام تو هستم. همین هفته پیش روزه گرفته بودم و هر روز هم دعا می‌کنم. چطور ممکن است که تا این حد فریب خورده باشم؟ چرا قبل از اینها متوجه نشده بودم؟»

تقدس ۹۸٪ کافی نیست

خداوند به من گفت: «ای کاش مثل یک بت پرست سرد بودی، آنوقت می‌توانستم دوباره نجاتت دهم، یا ای کاش مثل یک ایمانداری که خودش را ۱۰۰٪ به من تسلیم کرده، گرم بودی. آنوقت می‌توانستم در طریق خودم از وجودت استفاده کنم». سپس این هشدار جدی را تکرار کرد: «چون تو دیگر نه سردی و نه گرم، تو را از دهانم قی خواهم نمود». بعد خداوند به این سؤالم جواب داد که چرا قبلاً متوجه چنین چیزی نشده بودم. او گفت: «دل آدمی فریبکار و شدیداً شریر است». وحشت کردم. نمی‌توانستم باور کنم که خدا این چیزها را به من می‌گوید. بعد خداوند بطور آشکار به من کفت: «تقدس ۹۸٪ کافی نیست».

یکبار بعد از گذشت این وقایع، داشتم در مجله‌ای پیرامون لوکمیا(leukemia=سرطان خون–م) مقاله‌ای می‌خواندم. در این مقاله نوشته بود که بیماری مزبور با تغییری ژنتیکی در یک گلبول سفید خون در مغز استخوان آغاز می‌شود. بیماری‌ای که ما برای ریشه کن شدنش دعا می‌کنیم و برای علاجش به بیمارستان می‌رویم، تنها با تغییری ژنتیکی در یک گلبول سفید خون آغاز می‌شود. دوستان عزیز، گناه هم در زندگی ما همین گونه عمل می‌کند– حتی اگر ما خادم خدا باشیم. خادم خدا هم در دلش شاید تغییری روحانی بوقوع پیوندد. شاید ذره‌ای شهوت، اندکی حسادت یا سرسوزنی دروغ. شاید این گناه، تنفر از یکی از اعضای کلیساباشد که زندگی را برای او غیر ممکن ساخته است. همین اندازه برای آلوده کردن کل سیستم کافی است. آنوقت ما نمی‌توانیم مثل پولس رسول بگوئیم: «در خود عیبی نمی‌بینم» (اول قرنتیان۴:۴).

بسیاری از ایمانداران، تا به این مقطع از زندگی خود تنها برکاتی از خداوند را تجربه کرده‌اند. البته برکات او عالی هستند ولی اگر می‌خواهیم خدا ما را بطرزی با شکوه بکار گیرد، باید تطهیر نیز بشویم. همان خدایی که ما را دوست دارد و برکت می‌دهد می‌خواهد در دلهای ما دست به جراحی بزند. نمی‌شود که هم در خدمت باشیم و هم در زندگی شخصی خود عادات بدی داشته باشیم. برخی گفته‌اند: «حالا که اینطور است، خدمت را رها می‌کنم». نه! عادات زشت را از دل خود بیرون کنید!

من به تعبیری، یک فریسی تمام عیار بودم. هدفم این بود که نسبتاً مقدس باشم، کارهای نسبتاً خوب انجام دهم و امتحان را با نمره ۸۰ از صد قبول شوم. ولی خواست خداوند چیزی دیگر بود. او مرا بخاطر عدالت

شخصی‌ام توبیخ کرد و دروغ مخفی در دلم را افشا نمود. آنوقت به بزرگترین اشتباهم پی بردم: من اصلاً سعی نمی‌کردم مثل عیسی باشم. فقط می‌کوشیدم تا نسبتاً خوب باشم.

در آن موقع احساس کردم که تمام دین‌داری و انضباط مذهبی‌ام در حضور او مثل لته‌های ملوث است. دریافتم که ایمان نداشته‌ام که خداوند مرا خوانده تا شبیه عیسی باشم. به غلط معتقد بودم که او مرا خوانده تا آدم خوبی باشم. یک هفته پیش از سفرم به ایالات متحده یک روز روزه گرفته و کلی دعا کرده بودم و نسبت به خودم احساس خوبی داشتم. فکر می‌کردم که دست کم ۹۰٪ مقدس هستم.

ما گاهی به گناهان بظاهر بی‌اهمیت اجازه می‌دهیم تا در دلهایمان منزل کنند. ولی بگذارید از شما سؤالی بکنم: آیا فکر می‌کنید وقتی روز خداوند از راه برسد، او ما را با چند درصد بدی و شرارت در وجودمان خواهد پذیرفت؟ باید با ایمان به او اجازه دهیم تا ما را پاک سازد.

در همان حالتی که در جاده شنی زانو زده بودم، خدا با زبان و اصطلاحاتی که حتی یک بچه هم قادر به فهمیدنش بود، به صحبت کردن با من ادامه داد. در آن اوضاع و احوال در شرایطی نبودم که چیزهای خیلی پیچیده را درک کنم. او به من گفت: «هیچکس صبح که از خواب بلند می‌شود و فنجانی قهوه درست می‌کند، قطره‌ای زهر به آن اضافه نمی‌کند تا بعد هم زده آن را بنوشد».

او بر من مکشوف ساخت که در کلیسا خیلی‌ها هستند که می‌گذارند زهر وارد دلها و افکارشان شود. بدون شک، این جیره اندک گناه روزانه، برای آنها بسیار مخرب است. هیچکس حاضر نخواهد شد "آب معدنی ۹۸٪ خالص و ۲٪ فاضلاب" بخرد. با این حال بسیاری از مسیحیان به فاضلابهای روحانی اجازه نشت کردن به درون زندگی خویش را داده‌اند.

خیلی‌ها شگفت زده می‌گویند: چرا اینقدر سریع قوت خداوند را از دست داده‌ام؟ شاید به این خاطر است که من آدمی درمانده‌ام یا شاید به این دلیل که آموزش ندیده‌ام. من به شما می‌گویم که وقتی حتی ۱٪ گناه در دل ما هنوز باقی است، همان ۱٪ ذره ذره وقف و سرسپردگی ما به مسیح را نابود می‌کند.

الزام به گناه، نه تقصیر

گریستم، اعتراف کردم و توبه نمودم. خداوند گناهان خاصی را در زندگیم خاطر نشان ساخت؛ فقط به نکات کلی بسنده نکرد. شیطان خدمت کاذبی دارد که بطور خاص از آن در کلیسا استفاده می‌کند. خدمت او، خدمت ایجاد حس تقصیر است. کتاب‌مقدس به ما می‌گوید که شیطان مدعی برادران است (مراجعه شود به مکاشفه۱۲:۱۰). او می‌آید تا حس تقصیری کلی در دل و فکر ما ایجاد کند. اما هرگز در بر طرف شدن چنین

حسی به ما کمک نمی‌کند. آنوقت دست به هر کاری می‌زنیم، احساس بدی داریم. بعضی از رهبران و خادمان خداوند نهایت تلاش خود را می‌کنند، ولی از احساس تقصیر، عذاب می‌کشند. پیش از اینکه موعظه کنند باید یک ساعت با خود کلنجار بروند تا از حس تقصیر خلاص شوند و بعد دوباره تقصیر باز می‌گردد. خدمت روح‌القدس این نیست.

خدمت روح‌القدس این است که نسبت به گناه الزام ایجاد کند (مراجعه شود به یوحنا۱۶:۸). او خیلی صریح و مشخص سخن می‌گوید و کلامش کاملاً واضح است. او به ما می‌گوید که در دلها، افکار و عواطفمان چه ناراستی‌ای وجود دارد و از ما می‌خواهد توبه کنیم. اگر به آواز او گوش فرا بدهیم، ما را عوض خواهد کرد. کار روح‌القدس این است (مراجعه شود به دوم‌قرنتیان۷:۱۰).

کار روح‌القدس با کار شیطان که برای ویران کردن زندگی ما و کشاندن خدمات به یأس و افسردگی و انزوا می‌آید، فرق می‌کند. کسانی هستند که با خود می‌اندیشند: خدا کند کسی نفهمد که من در زندگی خصوصی‌ام چه جور آدمی هستم. خادم عزیز خداوند، وقتی آتش روح‌القدس بر تو فرود آید، آنوقت همصدا با پولس رسول خواهی گفت: «در خود عیبی نمی‌بینم» (اول‌قرنتیان۴:۴). زندگیت بخاطر عیسی پاک خواهد شد.

در آن روز سوم یعنی ۲۰ می؛ تدریجاً شادی خداوند را باز یافتم. ولی حالا بجای اینکه در همان مرحله ترس بمانم، حالتم عوض شده بود. شادی خداوند جای ترس را گرفته بود. همان جلال روز قبل دوباره بازگشته بود شش روز تمام در حضور خدای قادر مطلق اشک می‌ریختم. وقتی که خیال کردم دیگر به حالت عادی برگشته‌ام، کت و کراواتم را پوشیدم و آماده شدم تا به کار خدا بپردازم. ولی هنوز دستم به دستگیره در نخورده بود که قوت خدا بر من فرود آمد و بر زمینم انداخت. ساعتها به همان حالت بودم تا اینکه بالاخره توانستم از جایم بلند شوم.

دست شستن از خوب برای به چنگ آوردن بهترین

دو هفته بعد داشتم آماده بازگشت به کلیسای خودم در لاپلاتا می‌شدم. درست پیش از ترک ایالات متحده به مقصد آرژانتین در جلسه دعای شبانان شرکت کردم به یکی از شبانانی که دوستم بود و در آنجا حضور داشت. گفتم: «من الان دارم به آرژانتین برمی‌گردم: «شماره تلفنت را به من بده و من هم شماره تلفنم را به تو می‌دهم تا با هم در تماس باشیم.»

او در حال یادداشت کردن شماره تلفن من در دفتر تلفنش بود که دیدم دارد می‌لرزد. از او پرسیدم: «آیا تو هم همان چیزی را که من دریافت کردم، دریافت کردی؟» این پایان مکالمه ما بود.

او درست همانجا یعنی در پارکینگ کلیسا زیر فشار قوت خدا بر زمین افتاد. در همسایگی آنجا یک مدرسه مسیحی قرار داشت، و من می‌توانستم والدینی را که برای رساندن کودکانشان به آنجا آمده بودند را ببینم که شاهد زمین افتادن شبان مزبور بودند. در فکرم گفتم: نباید بگذارم فلانی ادای مرا در آورد. چون الان ما در پارکینگ هستیم. ولی متعاقباً قوت خدا بر من هم آمد و من هم به زمین افتادم.

دو شبان دیگر از کلیسا خارج شده با عجله خود را به ما رساندند، با این تصور که تصادفی رخ داده است. وقتی به ما رسیدند گفتند: «خداوند اینجاست، این زمین مقدس است»، و کفشهایشان را از پا در آوردند. آنها هم تحت قوت خدا برزمین افتاده شروع کردند به حمد و ستایش خدا و نبوت کردن. ساعتها آنجا ماندیم. مسح چنان قوی بود که دیگران مجبور شدند ما را سوار اتومبیلهایمان کنند و به خانه‌هامان برسانند.

شبانی که می‌خواست شماره تلفن مرا یادداشت کند چنان می‌لرزید که انگشتر فارغ التحصیلی دانشگاهش از دستش افتاد وقتی آن را از زمین برداشت، بلندش کرده گفت: «خداوندا، حالا می‌دانم که تو نه تنها شریر را از زندگیم بیرون کردی، بلکه حتی چیزهای خوب را هم از من زدودی تا بهترین را به من بدهی». سپس همین کار را با کیف پول، دسته کلید و هر چیز دیگری که داشت کرد. گفت: «من خدمت و زندگیم را به تو می‌دهم. هیچ چیز مال من نیست! همه چیز را به تو می‌دهم.»

امروز این شبان، دوست صمیمی من است و می‌توانم بگویم که خدمتش از همان ملاقات با خدا در پارکینگ مزبور بطرز چشمگیری تغییر کرده است.

خدا عقیده‌اش را در مورد شما عوض نخواهد کرد

من به این دلیل شهادت آنچه که در زندگیم بوقوع پیوست را با شما در میان نمی‌گذارم تا فقط گفته باشم که در این طرف دنیا چه اتفاقاتی در حال روی دادن است. خداوند مرا هدایت کرده تا آنچه را که او به من عطا کرده به شما نیز خبر دهم. ما را طلا و نقره نیست اما آنچه داریم به نام عیسی‌مسیح به شما می‌دهیم (مراجعه شود به اعمال ۶:۳) شما می‌توانید آتش خدا را بیابید.

می‌خواهم به بسیاری از شما کلام ایمانی بگویم: خداوند عقیده‌اش را عوض نمی‌کند. اینطور نیست که امروز به سراغ شما بیاید و فردا بگوید: «متأسفم، تو آدم درستی نبودی». او شما را دوست دارد و می‌خواهد تا به ابد، تا زمانی که عیسی باز گردد، برکاتش را به شما بدهد. می‌بینید، اگر طالب پاکی باشیم و هر روزه با او بمانیم، آتش خدا خاموش نشدنی است.

فصل ۳

نزدیک شعله‌های آتش زیستن: بیداری در آرژانتین

برای درک نحوه عملکرد آتش خدا در یک فرد یا یک ملت، می‌خواهم از بیداری در آرژانتین برایتان صحبت کنم، چون زمینه لازم را برای شهادت در مورد نازل شدن آتشی که بر زندگیم فرود آمده و در دو باب قبل شرحش را دادم فراهم سازد.

پیرامون بیداری در آرژانتین کتابهای خوب بسیاری نوشته شده است. با این حال من داستان را از تجربه شخصی خودم و تجربه‌هایی که از پدرم، کشیش آلبرتو اسکاتاگلینی و مادرم شنیده‌ام بازگو می‌کنم چون شنیده‌هایم هم دست اول است.

تامی هیکس به آرژانتین می‌آید

اولین بیداری بزرگ مسیحی در آرژانتین که پیرامونش خیلی حرفها زده شده در خلال سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۷ بوقوع پیوسته، یعنی زمانی که مبشری آمریکایی بنام تامی هیکس (Tommy Hicks) چند جلسه بشارتی برگزار نمود در طی مدتی که وی در آرژانتین بود، شبانان را به چالش واداشت تا به چیزهای بزرگتر، از جانب خدا ایمان داشته باشند. و البته چیزهای بزرگتر هم اتفاق افتاد.

هیکس در مدت اقامتش در آرژانتین طی سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵، بزرگترین استادیومهای ورزشی کشور را پر از جمعیت کرد بر اساس گزارشهای دست اول (از جمله شهادت والدینم) در بعضی از جلسات بشارتی ۱۰۰۰۰۰ نفر شرکت داشتند.

چندین هزار نفر از کسانی که مانع از ورودشان به استادیومها می‌شدند در بیرون استادیوم می‌ایستادند. سنین رشد من با شنیدن داستانهایی درباره ترافیکهای سنگین خیابانی و از کار افتادن خطوط مترو بخاطر ازدحام جمعیت و تغییر مسیر اتوبوسها برای فرار از گرفتار شدن در ازدحام مردمی که برای حضور در این جلسات تاریخی جمع شده بودند، گذشته است. هزاران نفر بطرز معجزه‌آسایی شفا یافتند و دهها هزار نفر دیگر در این جلسات بشارتی عظیم نجات یافتند. برای اولین بار کتاب‌مقدسهای انجمن کتاب‌مقدس در آرژانتین بدلیل تقاضای بیش از حد، تمام شد.

من در سال ۱۹۵۷ متولد شدم. زمانی که هیکس برای آخرین بار به آرژانتین سفر کرد، من فقط چند ماهه بودم. یکی از بزرگترین یادگاریهایی که والدینم از آن دوره دارند عکسی است که تامی هیکس در آن مرا جلوی دوربین بغل کرده و در حال برکت دادن و دعا کردن برایم است تا در آینده خادم خداوند شوم.

به رغم نجات و شفای اشخاص بسیار، پس از گذشت چند سال، کلیساهای انجیلی در آرژانتین، به وضعیت «معمولی» عقب نشینی کردند (منظورم از «انجیلی» مسیحیان تولد تازه یافته است). از اوایل دهه ۶۰ تا اواسط دهه ۸۰ میلادی، نرخ رشد کلیسا در آرژانتین یکی از کندترین نرخ‌های رشد در دنیا بود. تا اینکه کارلوس آناکوندیا آمد.

آناکوندیا به شهر ما می‌آید

در اوایل دهه ۱۹۸۰ کلیسای پدرم در لاپلاتا که اکنون پوئرتودل‌سی‌یلو (آستانه آسمان) نام دارد و من شبان ارشدش هستم، در حال دعا برای حصادی عظیم بود. جوانان اکثر شبها به کلیسا آمده تمام شب را به دعا می‌گذراندند. در آن زمان کلام نبوتی در کلیسا داده شده بود بر این مضمون که بهمنی عظیم از مردم بسوی کلیسا سرازیر خواهد شد و آنها باید آماده این بهمن باشند. پدرم به جماعت گفت: «شماها که سالها است به این کلیسا می‌آئید بهتر است صندلی‌هایتان را محکم بچسبید چون وقتی که بهمن تازه واردها به کلیسا از راه برسد، دیگر جایی برای نشستن پیدا نخواهید کرد». او نمی‌دانست که این گفته‌اش چقدر زود تحقق خواهد یافت.

در سال ۱۹۷۸ پس از اتمام دوره مدرسه کتاب‌مقدس در انستیتو کتاب‌مقدس ریودلاپلاتا(Rio de la plata) در لوماس د زامورا (Lomas de zamora) آرژانتین، برای ادامه تحصیل به کالج کتاب‌مقدس پنطیکاستی شرقی واقع در اونتاریو کانادا رفتم و از آنجا مدرک مطالعات ویژه کتاب‌مقدس را اخذ نمودم. سپس به کالج کتاب‌مقدس کالیفرنیای جنوبی رفتم و در آنجا لیسانس گرفتم. به آرژانتین برگشتم و با برادرم کلیسایی در مرکز شهر بوینس آیرس تأسیس کردیم. اندکی پس از آن برادرم از من جدا شد و من بعنوان تنها شبان کلیسا عهده‌دار وظیفه شدم. آنچه که در فکرم می‌گذشت این بود که خواسته بودم اقامتی چهار ماهه در آرژانتین داشته باشم ولی حالا چهار سال بود که شبان کلیسایی در بوینس آیرس بودم.

پس از این دوره احساس کردم که خداوند مرا هدایت می‌کند تا برگشته و در دانشگاه الهیات فولر (Fuler) واقع در پاسادنای (Pasadena)، کالیفرنیا به تحصیلاتم ادامه دهم. بنابراین در پائیز ۱۹۸۳ یکبار دیگر آرژانتین را

به مقصد آمریکای شمالی ترک کردم. نهایتاً قرار بود (در سال ۱۹۸۶) فوق لیسانس خود را در رشته الهیات و خدمات مسیحی بگیرم.

در ماه مارس ۱۹۸۴، هنگامی که در دانشگاه فولر بودم، پدرم تصمیم گرفت چند روزی را در کنار خانواده من به استراحت بپردازد، و ما به کلبه‌ای در حومه شهر نقل مکان کردیم. در آنجا بود که شبانی بنام پابلو ترکویچ(Terechovich Pablo) به کلبه ما آمد تا با پدرم صحبت کند. وی با اضطرابی که در صدایش بود به پدرم گفت: «ممکن است خواهش کنم به شهر برگردید و ما را برای انجام برنامه‌هایمان در سطح شهر یاری کنید؟ ما دوست داریم کلیسای شما هم در این امر شریک باشد».

پدرم پرسید: «چه کسی قرار است واعظ باشد؟»

کشیش پابلو جواب داد: «برادری بنام کارلوس آناکوندیا. او یک مبشر است».

چون نام کارلوس آناکوندیا برای شبانان معروف نبود، پدرم قبول کرد به شهر برگردد. او نگران ملاقات با این مبشر بود و می‌خواست بداند کیست و چکاره است. هنگام ملاقات روبروی او نشست و سؤالاتی صریح از او کرد. از آناکوندیا پرسید که از کدام کلیسا آمده، خدمتش را چگونه آغاز کرده و خداوند در زندگیش چه کارهایی انجام داده است. پدرم در حالی که داشت به حرفهای آناکوندیا گوش می‌داد، در روح دعا می‌کرد و به آواز روح‌القدس نیز گوش سپرده بود.

در هنگامی که آناکوندیا به سؤالات پدرم پاسخ می‌داد، روح‌القدس به او (یعنی آلبرتو، پدرم) گفت: «این خادم من است؛ من او را فرستاده‌ام. به حرفهایش گوش بده». آن وقت آلبرتو گفتگو را متوقف کرد و گفت: «برادر کارلوس دیگر لازم نیست چیزی بگویی. بیا و در فعالیت بشارتی ما خدمت کن: از حالا به بعد تو ایلیا خواهی بود و من الیشع. هر چه تو بگویی من انجام خواهم داد. من از آنچه که خداوند در تو انجام می‌دهد تبعیت خواهم کرد. خداوند به تو دید داده، سهم من اطاعت کردن و دنباله روی از توست.»

آناکوندیا از اینکه شبانی سالمند و مورد احترام به او پیشنهاد تبعیت می‌کند، احساس معذب بودن می‌کرد – و این احساس را به زبان هم آورد –، خصوصاً اینکه هنوز چند سالی از ایمان آوردن وی به مسیح نمی‌گذشت. ولی این طریقی است که خداوند برگزیده، او می‌خواست برای کلیسا در آرژانتین چیزی کاملاً جدید مهیا سازد.

بیداری در لاپلاتا آغاز می‌شود

کشیش آلبرتو اسکاتاگلینی داستان آمدن بیداری به آرژانتین را اینگونه شرح می‌دهد:

چنین بنظر می‌رسید که خداوند برای انجام هر کار تازه‌ای می‌خواهد ساختارهای کهنه را از بین ببرد و بدین ترتیب بود که خداوند شروع به آماده کردن فکرها و دلهای مسیحیان برای چیزهای جدیدی نمود که قرار بود بزودی تجربه کنند.

بعد از اینکه از خداوند شنیدم که باید این مبشر نوظهور و گمنام را بپذیرم و از او پیروی نمایم، مبهوت شدم از اینکه آناکوندیا و اعضای تیمش گفتند: «عالی شد! ما کار بشارتی را ظرف دو هفته آغاز می‌کنیم». دو هفته؟ برای اجرای نقشه بشارتی، آماده کردن خادمین، اجازه محل و سایر تدارکات، شش ماه وقت لازم بود این اولین ساختار کهنه‌ای بود که باید از بین می‌رفت.

در هفته بعد من (یعنی آلبرتو) آناکوندیا و دستیارش خوان دیکر سنسیو(Juan Dicresensio) را برای یافتن مکانی مناسب برای برگزاری جلسات بشارتی در شهر لاپلاتا، همراهی کردم. همینطور در شهر می‌گشتیم و به هر محل خالی که فکر می‌کردیم برای محل برگزاری جلسات در محیط سرباز مناسب است، سر می‌زدیم، تا اینکه کارلوس و خوان احساس کردند محل مطلوب را یافته‌اند. هر دو احساس می‌کردند که خدا قویاً انتخابشان را تأیید می‌کند و لذا به دنبال صاحبان محل گشتند.

ولی وقتی صاحبان زمین را پیدا کردند، آنان خیلی مصمم گفتند که محال است اجازه چنین کاری را در ملکشان بدهند. من می‌خواستم که باز به گشتن ادامه بدهیم، ولی خوان گفت: «ما باید پافشاری کنیم؛ آنها نه گفتند ولی خداوند گفته آری». پس از چندین بار ملاقات با صاحبان زمین و دعای بسیار، بالاخره (کارلوس و خوان) بله‌ای را که منتظرش بودند از آنها گرفتند. بی‌درنگ به تدارک لوازم مورد نیاز برای برگزاری جلسات پرداختیم چون فقط یک هفته به شروع جلسات مانده بود.

اولین شب جلسات بشارتی با آنچه که ما عادت بدان داشتیم تفاوت کلی داشت. وقتی به محل رسیدیم با تعدادی دیرک، چند رشته لامپ، چند تا صندلی، مقداری طناب که دور زمین کشیده شده بود و چادری که تیم بشارتی بر پا کرده بودند، مواجه شدیم. به خودمان گفتیم: سر و کله هیچکس اینجا پیدا نخواهد شد. تا حدی احساس اضطراب کردیم.

در چادر قرار بود به کسانی خدمت کنیم که مشکلات روحانی داشتند. بعدها این چادر تبدیل شد به بخش مراقبتهای ویژه. خود جلسات در فضای باز و زیر چند رشته لامپ برگزار می‌شد. وقتی جلسه آغاز شد. رهبر پرستش تیم آناکوندیا به رهبری سرودها پرداخت. قطعاً موسیقی و سرودها از نوعی نبود که ما عادت به

سرائیدن و نواختنش داشتیم بیشتر موسیقی محلی آمریکا بود. نمی‌دانستیم به چه فکر کنیم تا اینکه آناکوندیا از راه رسید و شروع به موعظه کرد.

موعظه او خیلی مسیح محور بود، و ما هم هیجان زده شده بودیم. بعد از اینکه آناکوندیا پیغامی قدرتمند درباره مسیح موعظه کرد، متعجب شدیم از اینکه گفت: «گوش کن شیطان، خوب به حرفهایم گوش کن» و شروع کرد به نهیب دادن ابلیس و فرمان دادن به او که آن مکان را ترک کند و از زندگی کسانی که حضور دارند خارج شود. وقتی جلسه به پایان رسید. ۱۴۰ نفر در شب اول زندگی خویش را به مسیح تسلیم کردند! این برای کلیسای آرژانتین که نرخ رشدش جزو کندترین نرخهای رشد در جهان بوده یک معجزه محسوب می‌شد. با اینحال ما هنوز برای آنچه قرار بود اتفاق بیفتد، آماده نبودیم.

در خلال برگزاری جلسات، مردم لباس بستگان بیمار خود را می‌آوردند تا بر آنها دعا شود. این لباسها روی میزها تلنبار می‌شد و توده‌ای بزرگ را تشکیل می‌داد. شهادتی که همیشه در ذهن من باقی است مربوط به زنی می‌شود که یک جفت جوراب شوهرش را آورده بود تا برایش دعا شود چون قادر به راه رفتن نبود. او جورابها را به خانه برد و روز بعد شوهرش آنها را به پا کرد و ناگهان شروع کرد به فریاد کشیدن که جورابها دارند پاهایش را می‌سوزانند و بعد بلند شده بالا و پایین پرید چند دقیقه طول کشید تا به خودش آمده دریافت که می‌تواند جست و خیز کند! او شفا یافته بود.

در طی برگزاری جلسات آناکوندیا در لاپلاتا در سال ۱۹۸۴ اتفاقات خیلی زیادی افتاد. زندگی ما و کلیسایمان بکلی متحول شد. خیلی بیشتر از سالهای قبل که در مطالعه الهیات و شبانی کلیساها چیز یاد گرفته بودم، در این مدت کوتاه پیرامون خدا و عالم روحانی مطالبی فرا گرفتیم.

در عهدعتیق درباره صندوق عهد و بلایی که بر سر آنانی آمد که لمسش کرده بودند (آنها افتاده مردند!)، مطالبی می‌خوانیم. برای آنانی که به جلسات آناکوندیا می‌آمدند هم اتفاقی مشابه افتاد. وقتی مردم بر زمینی که جلسات در آن برگزار می‌شد، پا می‌گذاشتند، و اکثراً هم مشکلات روحانی داشتند، بر زمین می‌افتادند گویی که غش کرده‌اند و دیوها و ارواح خبیث از وجودشان سر بر می‌آوردند.

ما چند نفر شبان از ساعت ۵ بعدازظهر به محل چادرهای برگزاری جلسات می‌آمدیم تا برای هر کس که می‌خواست خدمت مشاوره شبانی را انجام دهیم. مردم نسبت به امور روحانی باز بودند و با مشکلات بسیار برای دیدن ما آمدند. بخاطر دارم بارها پیش می‌آمد که روی همان میز مشاوره می‌نشستم و برای کسانی که با پا گذاردن بر زمین برگزاری جلسات افتاده بودند دعا می‌کردم. از وقتی که به محل برگزاری جلسات می‌آمدیم تا

زمان به پایان رسیدن جلسات برای مردم دعا می‌کردیم. و به آنها مشورت می‌دادیم. معمولاً ساعت ۲ یا ۳ صبح چادر را ترک می‌کردیم.

فضا آبستن تحولات عظیم بود وقتی چراغها را خاموش می‌کردیم، نبرد به پایان نمی‌رسید. معمولاً وقتی به خانه می‌رسیدیم، ساعت از ۳ بامداد گذشته بود نمی‌توانستیم درست بخوابیم چون درباره عجایب و معجزاتی که بچشم دیده بودیم حرف می‌زدیم. ولی خیلی وقتها ساعت ۳ یا ۴ صبح مردم در خانه‌امان را می‌زدند و از ما می‌خواستند برایشان یا برای یکی از اعضای خانواده‌شان که محتاج رهایی از ارواح شریر بود، دعا کنیم. نه تنها وقتی مردم به محل برگزاری جلسات می‌آمدند، بلکه حتی وقتی به خانه‌هایشان باز می‌گشتند از خود علایم حضور ارواح شریر را بروز می‌دادند.

کار به جایی کشید که مجبور شدیم بدون در آوردن لباسهایمان بخوابیم. همانطور لباس پوشیده و آماده روی تخت دراز می‌کشیدیم تا نفر بعدی از راه برسد. برای دو سال تمام، حتی یک روز هم نتوانستیم استراحت کافی بکنیم. هر روز موعظه می‌کردیم و بعد از هر موعظه هم باید به مردمی می‌رسیدیم که تازه به مسیح ایمان آورده بودند. به آنهایی هم که محتاج کمک بودند، مشاوره شبانی می‌دادیم. این خیلی عالی است که آدم به بیداری ایمان داشته باشد و برایش دعا کند، اما باید به همان اندازه آماده پرداخت تاوان بیداری باشیم.

وقتی جلسات بشارتی آناکوندیا به اتمام می‌رسید، افرادی که تازه ایمان آورده بودند برای وارد شدن به کلیسا و شرکت در جلسات، در دو ردیف صف می‌کشیدند. تمام نقشه‌هایی که با دقت کشیده بودیم و تمام فعالیتهای کلیسایی‌مان نقش بر آب شد. کلیسای ما هیچوقت اینگونه نبود. در ظرف مدت شش ماه جلسات بشارتی کارلوس آناکوندیا در سال ۱۹۸۴، بیش از ۵۰۰۰۰ نفر در شهر لاپلاتا به خداوند ایمان آوردند و اکثر آنها هنوز جزو پیکره کلیسای لاپلاتا هستند.

با اینکه اتفاقات عجیب بسیاری در شهر ما بوقوع پیوست و افراد تازه زیادی به کلیسا افزوده شدند، ولی همه – به عبارت دیگر برخی از مسیحیان قدیمی‌تر از این بیداری خوشحال نبودند. بعضی از آنها ناراحت بودند چونکه به معنای واقعی کلمه «نیمکت خود را در کلیسا از دست داده بودند» خیل کثیری از نوایمانان که در طی جلسات بشارتی به خداوند گرویده بودند، به کلیساها هجوم آورده بودند. (درست واکنشی مشابه کودک شیرخواری که از پیوستن نوزادی دیگر به خانواده عصبانی می‌شود!) بعضی‌ها می‌گفتند: «ما دیگر شبانمان را از دست داده‌ایم».

حتی به رغم سرما، بارندگی و گل، جلسات ما هر شب به مدت شش ماه ادامه پیدا کرد. وقتی جلسات بشارتی لاپلاتا پایان یافت، از من خواستند تا در دیگر شهرهایی که آناکوندیا قصد بر پا کردن جلسات بشارتی

داشت، هم طلایه دار وی باشم. وظیفه من این بود که با شبانان این شهرها گفتگو کنم تا ایشان خود را برای برگزاری جلسات بشارتی آماده سازند.

نکته اصلی که من می‌خواستم شبانان مزبور بدانند این بود که جلسات بشارتی ما هیچ شباهتی به جلسات بشارتی و بیداری که تاکنون تجربه‌اش کرده بودند، نداشت. تفاوت جلسات بشارتی جدید این بود که ساختار کلیساها را عوض می‌کرد. تغییر اصلی با دخالت کمتر انسان و دخالت بیشتر روح‌القدس در این جلسات ایجاد می‌شد. این بدان خاطر نبود که آنچه قبلاً انجام می‌داده‌اند بد بوده، بلکه قرار بود کلیسا به سطح عالی‌تری از جلال ارتقاء پیدا کند، این تغییری بنیادین از یک شیوه زندگی به شیوه دیگر بود.

جرأت به خرج داده خود را در دسترس قرار دهید

در تمام مدتی که این اتفاقات در حال رخ دادن بود، من در دانشگاه فولر مشغول گذرانیدن درس رشد کلیسا با دکتر سی.پیتر واگنر بودم. هم دکتر واگنر و هم دیگر همکلاسی‌هایم بشدت به رشد نهضت بیداری در آرژانتین علاقه‌مند بودند. هر وقت از لاپلاتا نامه‌ای حاکی از اخبار باور نکردنی پیرامون این نهضت تازه خدا دریافت می‌کردم، سر کلاس با صدای بلند می‌خواندم.

دانشجویان همکلاسی‌ام غالباً در مورد کلید این فوران باور نکردنی سؤال می‌کردند. با پدرم در لاپلاتا تماس گرفتم و همین سؤال را از او کردم. پدرم خیلی ساده جواب داد: «من ایمان دارم کلید آن، قابل دسترس بودن است. ما مانع کار روح‌القدس نشدیم، بلکه خودمان را در دسترس خدا قرار دادیم.»

برادر و خواهر عزیز، حتی امروز هم ما پس لرزه‌های آن جلسات بشارتی اولیه را حس می‌کنیم . از آن زمان به بعد، آرژانتین شاهد امواج قدرتمند جدیدتری بوده است و کلید آن همان است: قابل دسترس بودن.

آیا جرأت دارید که در هر شرایط چه موفقیت و چه جفا و زحمت خود را در دسترس روح‌القدس قرار دهید؟ برای خدمتی طولانی یا برای عمری کوتاهتر؟ آیا تا این اندازه تشنه بیداری و نجات جانها هستید که بگوئید: «خداوندا من در دسترس تو هستم!؟» اگر چنین است، دقیقه‌ای وقت بدهید و این یادداشت را خطاب به خداوند بنویسید و یا با صدای بلند دعا کنید:

خداوند عزیز،

من می‌خواهم بها بپردازم. من در دسترس تو هستم تا از من استفاده کنی.

محبت من نسبت به تو هرگونه ترس از ناشناخته‌ها را می‌زداید. محبتی که تو نسبت به جانهای گمشده در دل من ایجاد می‌کنی، خودخواهی و از خود راضی بودن را در من از بین می‌برد. من هیچ چیز را از تو دریغ نمی‌کنم مرا ابزار بیداری بساز.

۱۰۰٪ از آن تو

نام ......

فصل ۴

مسح شده برای تقدس

هنگامی که در سال ۱۹۸۴ بیداری آرژانتین با آناکوندیا آغاز شد، من در دانشگاه فولر واقع در پاسادنای، کالیفرنیا بودم و هیجانات اولیه این بیداری را از دست داده بودم. در ابتدا فقط می‌توانستم از بریده روزنامه‌ها و نامه‌های هیجان انگیزی که از والدینم دریافت می‌کردم، بیداری را در خیالم به تصویر بکشم و بلافاصله آنها را با استادم در درس رشد کلیسا، دکتر سی پیتر واگنر در میان می‌گذاشتم. در اواخر ۱۹۸۵، عاقبت سه ماه تعطیلی فولر از راه رسید و من برای دیدن بی‌واسطه بیداری بطور بی‌واسطه راهی وطن شدم.

در مدتی که دانشگاه تعطیل بود، وقتم را در زادگاهم لاپلاتا گذراندم. کاملاً برایم آشکار بود که آناکوندیا و جلسات بشارتی‌اش جو روحانی آرژانتین را عوض کرده‌اند. گفته می‌شد که او از سال ۱۹۸۴ بیش از دو میلیون نفر را بسوی خداوند آورده است. کلیساهایی که هیچ وقت رشد نکرده بودند، حالا با سیل مردم جدیدی روبرو شده بودند که در جلسات بشارتی وی نجات یافته بودند. اکثر جماعت‌ها تغییر پیدا کرده و به معنای واقعی کلمه کلیسا شده بودند. در مجموع آزادی بیشتری برای به حرکت در آمدن روح‌القدس و بروز کارهای تازه‌تر روح‌القدس ایجاد شده بود.

در بهار ۱۹۸۶ به فولر برگشتم و در این زمان با کتی، همسر آینده‌ام که او هم دانشجو بود آشنا شدم. در همان سال ما در الکهارت ایندیانا با هم ازدواج کردیم. ما به زندگیمان در پاسادنا ادامه دادیم چرا که کتی هم در حال به اتمام رسانیدن دوره فوق لیسانس فولر بود. یک سال بعد ما مؤسسه خدمات روحانی اسکاتاگلینی را بنیان نهادیم و در دسامبر ۱۹۸۷ به آرژانتین «فرستاده شدیم». هدف ما این بود که با کلیسای پدرم برای تأسیس یک مدرسه، یک پرورشگاه و یک برنامه تربیت رهبران مسیحی همکاری کنیم. تا انتهای سال ۱۹۹۰ مدرسه و پرورشگاه تأسیس شده و برنامه تربیت رهبران مسیحی هم در حال تکمیل بود. آنوقت من و کتی احساس کردیم که خدا ما را خوانده تا دوباره به ایالات متحده بازگردیم.

در اکتبر ۱۹۹۰ به الکهارت نقل مکان کردیم و موسسه خدمات روحانی شرکای دعا را بنیاد گزاردیم، که هدف اصلی آن متحد کردن مسیحیان برای دعا در مورد بیداری بود. در طی این مدت، مشغول ضبط برنامه‌ای رادیویی

برای هدایت شنوندگان به سمت دعا برای بیداری بودم؛ این برنامه هفت سال روی آنتن بود.

باز هم دور از بیداری

در مدتی که در الکهارت ایندیانا زندگی می‌کردیم. خبرهایی در مورد کارهایی که خدا توسط کشیش کلودیو فریدزون در آرژانتین انجام می‌داد، دریافت کردیم. وقتی این خبرها را از دوستانم شنیدم واقعاً توجهم جلب شد، چون کلودیو در کالج کتاب‌مقدس انستیتو ریودلاپلاتا یکی از هم اتاقی‌هایم بود! من کلودیو را همواره شخصی آرام می‌شناختم. ولی داستانهایی که از استادیومهای مملو از جمعیت و خدمت قدرتمندانه و همراه با مسح عظیم کلودیو می‌شنیدیم با شناخت قبلی من از این شخصیت بی‌ادعا فرق داشت. می‌دانستم که این کار باید کار روح‌القدس بوده باشد.

روزی با منزل کلودیو در بوئینوس آیرس تماس گرفتم و گفتم: «کلودیو، چه خبر شده؟ بمن بگو». کلودیو گزارشهای رسیده را تأیید کرد. هنگامی که داشت درباره کارهایی که خداوند انجام داده با من حرف می‌زد، دلم خیلی بیشتر تشنه بیداری شد. در آن لحظه کاملاً احساس می‌کردم فردی نیازمند هستم. سعی کردم حالت درونی‌ام را پنهان کنم، چون صورت خوشی نداشت اگر نومیدی خودم را از دریافت آنچه که انتظار داشتم خدا بدهد، اعلام کنم. در خلال ماههای بعد، هر روز ساعات زیادی را صرف دعا کردم و برای حضور بیش از پیش خدا در زندگیم، اشتیاق نشان دادم. دیگر به مقطع ناامیدی روحانی رسیده بودم.

مدتی بعد، در سال ۱۹۹۳ دریافتیم که قرار است کلودیو به سین سیناتی اوهایو آمده در جلسات بزرگ بشارتی مبشری دیگر شرکت کند. تصمیم گرفتیم برای دیدن کلودیو از الکهارت به سین سیناتی سفر کنیم که دویست مایل از ما دور بود. فقط یک هدف در ذهنم داشتم: به آنجا می‌روم تا او را ببینم، چون او از روح‌القدس مسحی دریافت کرده و می‌خواهم کلودیو برایم دعا کند! به استادیوم بزرگی درشهر سین سیناتی رفتم که هزاران نفر بدنبال یافتن جایی برای نشستن بودند؛ میدان ورزشگاه با تمام ظرفیتش پر از جمعیت بود. کلودیو به من گفته بود که در ردیف جلو برایم جایی نگه خواهد داشت. به آرامی راهم را به سوی جلو باز کردم و دراین زمان هم پرستش آغاز شد. از ملاقات کلودیو هیجان زده شده بودم، او منتظر من بود و اطمینان حاصل کرده بود

که جایی هم برایم رزرو شده است. هدفم این بود که این مرد بعد از کنفرانس برایم دعا کند. برای این منظور و نه هیچ چیز دیگر سه ساعت و نیم رانندگی کرده بودم.

وقتی نشستم، یکی از اعضای انتظامات آمد و گفت: «آقا، این صندلی رزرو شده است، شما باید به ردیف‌های عقب تشریف ببرید». می‌دانستم که در تمام استادیوم حتی یک جای خالی پیدا نمی‌شود و مجبور بودم در راهروهای عقب جایی برای نشستن پیدا کنم. اگر از جایم نقل مکان می‌کردم دیگر نمی‌توانستم کلودیو را ببینم. او آدم مشهوری بود و به سختی می‌شد برای اینکه برای کسی دعا کند، به او نزدیک شد.

در موقعی که انتظامات مشغول گفتگو با کلودیو بود، دعا می‌کردم. در سکوت دعا کردم: خدایا، لازم است که من اینجا بمانم خواهش می‌کنم به طریقی ترتیب اینکار را بده.

آنوقت یک نفر از ردیف دوم گفت: «من قبلاً بارها در این جلسات بوده‌ام. شما می‌توانید جای من بنشینید. من جای دیگری برای نشستن پیدا می‌کنم.»

برای این مسئله از خدا تشکر کردم، ولی یک جوری حس می‌کردم که جایم اینجا نیست. خیلی سخت بود. من برای صندلیم تقریباً جنگیده بودم! به دوستم گفتم: «کلودیو، ممکن است برایم دعا کنی؟». او گفت: «خوب، وقتی جلسه تمام شد البته که برایت دعا خواهم کرد».

در طی جلسه از حضور خداوند لذت بردم، ولی همچنان این مسئله در فکرم لانه کرده بود که بعد از خاتمه جلسه کلودیو برایم دعا خواهد کرد. با این حال وقتی جلسه تمام شد، او گفت: «من باید در برنامه شام مبشری که این جلسات بشارتی را ترتیب داده شرکت کنم، به همین خاطر امشب نمی‌توانم برایت دعا کنم». نمی‌دانستم که قرار است چه اتفاقی بیفتد. حالا ایمان دارم که خدا داشت مرا امتحان می‌کرد، ولی در آن لحظه کمی احساس بی تابی کردم. بعد از جلسه، کلودیو از من پرسید که آیا می‌توانم منتظر بمانم تا او به قرار شامش رسیده، برگردد. شاید در این اثنا اتفاقی می‌افتاد و مبشر مزبور نمی‌توانست با او دیدار داشته باشد. آنوقت کلودیو می‌توانست با من بیاید. با خوشحالی منتظر شدم، چون می‌دانستم که امکان دارد بتوانم وقتم را با او بگذارنم.

۱۰ دقیقه، ۱۵ دقیقه، ۲۰ دقیقه صبر کردم. استادیوم کاملاً خالی شده بود. وقتی نیم ساعت زمان پایان ناپذیر سپری شد، فکر کردم: آیا من تنها آدم احمقی هستم که با کتاب‌مقدسی زیر بغل ایستاده‌ام تا این مرد آمده برایم دعا کند؟ چقدر احمقم که این همه اینجا مانده‌ام ، و به انتظار هیچ و پوچ نشسته‌ام. چرا این همه مدت رانندگی کردم تا خودم را به این محل برسانم؟ مگر اینجا چه خبر است؟ خداوندا، من تشنه تو هستم، خداوندا من به تو احتیاج دارم.

با خودم اندیشیدم که احتمالاً دوستم مرا از یاد برده است. در حالی که در این اندیشه‌ها غوطه‌ور بودم، کلودیو به محوطه صحنه برگشت و گفت: «بیا برویم شام بخوریم». دلم از این فرصت بدست آمده شاد شد. یقین دارم اگر از من می‌خواست برویم تنیس بازی کنیم، حتماً می‌پذیرفتم! حاضر بودم هر کاری بکنم تا او برایم دعا کند.

من دست بردار نبودم

در رستوران به سختی می‌توانستم منتظر شوم تا فاصله میان شام و دسر فرا برسد و در این حین از کلودیو بخواهم برایم دعا کند. پس از او پرسیدم: «کلودیو، حالا برایم دعا می‌کنی؟»

او گفت: «اینجا نه، بگذار به هتل محل اقامتم برگردیم. در اتاقم برایت دعا می‌کنم». من قبول کردم.

به هتل او رفتیم و کلودیو چند حلقه ویدیو از جلسات بشارتی‌اش در آرژانتین را به من داد. ساعت ۵/۲ بامداد بود

و من همچنان منتظر دعای او بودم. عاقبت از فرصتی استفاده کردم و پرسیدم: «کلودیو حالا برایم دعا می‌کنی؟»

او جواب داد: «چرا به یکی از جلسات بشارتی‌ام در آرژانتین نمی‌آیی تا برایت دعا کنم».

دیگر به کلی نومید شده بودم. می‌خواستم بگویم: «من که نمی‌توانم همین الان عازم آرژانتین شوم» ولی چیزی نگفتم، اما می‌دانستم که دیگر نمی‌توانم صبر کنم. آنقدر اصرار کردم که دوست و برادرم بالاخره برایم دعا کرد. فقط خداوند می‌دانست که او چه کار کرد. کلودیو فقط دعایی ساده برای زندگیم کرد و من از او جدا شدم.

وقتی هتل را ترک کردم، اطمینان نداشتم که اتفاقی افتاده باشد، جز اینکه احساس آرامش عمیقی می‌کردم. ولی این هم تمام شد. فردای آن روز، من و کتی و سه پسر کوچکمان – ناتان، جرمی و میکیاس – راهی خانه‌مان در الکهارت شدیم. در راه بازگشت به ایندیانا، بچه‌ها خیلی بی‌قرار بودند. فکر کردم همان یک ذره مسحی که دریافت کرده بودم از بین رفته است.

ولی نمی‌دانستم که روح‌القدس بر من آمده و دعایم را اجابت فرموده است. با اینکه من در خانواده‌ای مسیحی بدنیا آمده بودم، تا آن زمان درباره مسح هیچ چیز نمی‌دانستم. حالا که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌فهمم که خداوند داشته ایمانم را می‌آزموده است. این کلودیو نبود که نمی‌خواست برایم دعا کند، بلکه خود خداوند خاموش مانده بود و در ظاهر دست رد بر سینه‌ام می‌زد تا ببیند آیا من واقعاً خواهان دریافت مسحش هستم یا خیر. من مسح او را دریافت کردم!

از روز بعد آزادی جدیدی در دلم تجربه کردم شفایی درونی به وقوع پیوسته بود. احساس کردم خدا دستش را تا اعماق وجودم دراز کرده و آنچه از درد تنهایی و نومیدی که در گذشته مرا عذاب می‌داد باقی مانده بود را برداشته است. در طی چهار سالی که در پی این مسح پشت سر گذاشتم، قادر گشتم با آزادی و مسحی تازه موعظه کنم که پیش از آن فقط جسته و گریخته در خود دیده بودم. دیگر در مسح ساکن بودم. قابلیت پذیرشی که نسبت به روح‌القدس پیدا کردم، راه را برای بدست آوردن برکتی دیگر به شیوه‌ای قدرتمندتر در چهار سال بعد هموار کرد. منظورم تعمید با آتش است.

من و کتی و بچه‌ها در مارس ۱۹۹۴ و پس از گذراندن دوره‌ای خدمتی در الکهارت به آرژانتین برگشتیم و من در کادر شبانی پوئرتو دل سی یلو به همکاری با پدرم پرداختم. در دسامبر ۱۹۹۶ به شبانی ارشد کلیسا منصوب شدم؛ پدرم همچنان بعنوان یکی از اعضای کلیدی تیم شبانی باقی ماند. ما پیوسته شاهد به حرکت در آمدن روح‌القدس در جلساتمان بودیم. بطور منظم جانهای گمشده نجات می‌یافتند، با این وجود موقع دعا خودم را در حال استغاثه از خدا برای بدست آوردن بهره بیشتری از او و بیداری در میان کلیسایمان می‌یافتم.

اندکی بعد، سفر فراموش نشدنی‌ام به ایالات متحده بوقوع پیوست که زندگیم را برای همیشه متحول ساخت.

فصل ۵

تجلی نوین آتش خدا

همانگونه که در فصلهای اول و دوم کتاب توضیح دادم در ماه می ۱۹۹۷ خدا زندگیم را برای همیشه دستخوش تحول ساخت. چند هفته بعد، سرانجام برای بازگشت به آرژانتین آماده شدم. پیش از اینکه به لاپلاتا برگردم، سخنانی در ذهنم آماده کرده بودم. می‌دانستم که باید به اعضای کلیسایم چه بگویم تا آنها از این آتش جدید خدا نترسند. آنها قبلاً اشکال دیگری از این داستان مرا شنیده بودند. تصمیم گرفته بودم نگذارم کلیسا بخاطر چنین چیزی دچار شقاق و دو دستگی شود.

به مجرد باز گشتم به کلیسا در خلال یکی از جلسات وسط هفته، در همان پنج دقیقه اول ناگاه بیداری بر کلیسا چیره شد. وقتی به کلیسا رسیدم، بالای سکوی محراب رفتم و پشت میکروفون قرار گرفتم و خدا بلافاصله مرا به زمین انداخت. چند نفر از دوستانم خوشبختانه منبر و دسته گل‌های روی سکو را برداشتند تا مردم بتوانند لرزیدن من روی زمین را نظاره کنند.

به یکی از کمک شبانان گفتم: «لطفاً به سراغ کلودیو فریدزون برو و او را به اینجا بیاور وی الان در اتومبیل من کنار خیابان است». کلودیو به لاپلاتا آمده بود. پس ما می‌توانستیم روزی را به اتفاق یکدیگر دعا کنیم. از او خواسته بودم آن روز عصر به کلیسای ما آمده در خدمت اعضای ما باشد. کلودیو که آتش نوین را در زندگی من دیده بود، از پذیرفتن درخواستم سر باز زده بود، ولی گفته بود که مایل است بنشیند و خدمت مرا تماشا کند. من گفتم: «وقتی مرد خدایی چون تو نشسته است من چطور می‌توانم موعظه کنم؟ من نمی‌توانم.» بنابراین توافق کردیم که چون دیر وقت است، من رفته به جماعت سلامی عرض کنم و حرفهایی که باید به جماعت بزنم را مختصراً بگویم و بعد آنها را به جلسه یکشنبه دعوت نمایم. قرار شد کلودیو بیرون کلیسا منتظر بماند.

شبان به نشانه موافقت سری تکان داد ولی از جایش تکان نخورد. با خودش فکر کرده بود که من دارم رویا یا چیزی شبیه آن می‌بینم. خیلی عجیب و غریب بود که در کلیسا جلسه‌ای باشد و آنوقت کلودیو بیرون کلیسا

در اتومبیلی نشسته باشد. گفتم: «برو و او را به داخل بیاور». عاقبت دستیارم حرفم را باور کرد و رفت تا کلودیو را بیاورد. تا زمانی که او روی سکو قرار بگیرد، کل کلیسا یا زانو زده بودند یا روی زمین افتاده بودند و با فریاد و استغاثه توبه می‌کردند. خیلی‌ها شروع کردند از همدیگر طلب بخشایش کردن. آن جلسه ساعتها ادامه پیدا کرد.

از آن جلسه به بعد، بیداری در کلیسایمان شروع شد. از ماه جون ۱۹۹۷ به بعد خیلی‌ها به مسیح ایمان آورده‌اند، و روح توبه و وقف کامل جماعت ما را فرا گرفته است. خوشبختانه من تنها شبان آرژانتین نبوده‌ام که خدا او را لمس کرده است. کلیساها و شبانان بسیاری در سرتاسر آرژانتین وزش باد روح‌القدس و قوت حضور او را تجربه کرده‌اند. این آتش قدوسیت به شعله‌های بیداری مجدد در آرژانتین دامن زدند.

آب بر قربانی

خواهر و برادر عزیزم، من نمی‌گویم که برای تجربه کردن آتش بیداری باید حتماً روی زمین بیفتید و بلرزید. خداوند از هر آیت و معجزه‌ای که بخواهد استفاده می‌کند. ولی بر این مطلب تأکید می‌کنم که خدا دنبال کسانی می‌گردد که بگویند: «خداوندا، همه چیز مرا بگیر. من خودم را ۱۰۰٪ به تو تقدیم می‌کنم.» این آتش قدوسیت شما را تطهیر خواهد کرد. این آتش قدوسیت ممکن است از عمرتان بکاهد بعضی از شما جویای طول عمر بیشتر، آرامش، درآمد بیشتر یا خدمات بزرگتر هستید. آیا حاضر هستید تمام اینها را تسلیم اراده او کنید؟

حالا می‌خواهم به شما چیزی بگویم: هنگامی که ایلیا آماده نازل شدن آتش خدا می‌شد، نه تنها قربانی و هیزم را فراهم کرد، بلکه دوازده خم آب روی قربانی ریخت(مراجعه شود به‌اول پادشاهان ۱۸: ۳۳-۳۴). الان من هم می‌خواهم قدری آب روی قربانی بریزم تا بفهمید که آن آتشی که از جانب روح‌القدس نازل می‌شود، حقیقی است.

برخی از شما خوانندگان گرامی، سالها روح‌القدس را طلبیده‌اید، منتها با دلایل غلط. خواهان نفع شخصی و کسب قدرت هستید؛ وجودتان مالامال از آرزو و جاه طلبی است. اگر شبان هستید، شاید فقط می‌خواهید خدمتتان دستخوش رشد شود. ولی مادامی که تمام آرزوها و جاه‌طلبی‌های خود را به عیسی‌مسیح وا مگذارید، شاد نخواهید شد. آنوقت آتش خواهد آمد و شما با خوشی حقیقی روح‌القدس، شادترین فرد روی زمین خواهید بود.

چند روز پس از بازگشتم به آرژانتین، به اتفاق شبانان در جلسه‌ای درلاپلاتا حضور یافتم. همه آنها برای صرف کباب به سبک آرژانتینی آمدند و در آنجا از من خواستند تا شهادت اتفاقات مزبور را برایشان تعریف کنم. نگران بودم که آنان چه برداشتی از حرفهایم خواهند کرد و از خداوند خواستم نگذارد کسی دلخور و ناراحت شود. در حالی که داشتم برایشان شهادت می‌دادم یکی از شبانان فریاد زد. فریاد او چنان بلند بود که من یادم رفت چه می‌گفتم. علت فریاد او این بود که احساس می‌کرد آتشی از درون بخاطر گناهانش شعله‌ور شده، او را می‌سوزاند.

پیشنهاد کردم همگی دعا کنیم، و قوت خدا با شدت هر چه تمامتر بر شبانان مزبور فرود آمد. هرگز چنین صحنه‌ای ندیده بودم. بعضی از آنها از روی صندلی‌هایشان با سر روی زمین می‌افتادند. بقیه زانو زدند یا صورتشان را روی زمین گذاشتند چون الزام روح‌القدس آنها را به زمین انداخته بود. زمینی که صحبتش را می‌کنم نه گرم و نرم بود و نه مفروش ما در ساختمانی بتونی با کف بتونی، آنهم در یکی از روزهای سرد زمستان آرژانتین جمع شده بودیم.

قبل از اینکه من برسم شبانان با هم برنامه‌ریزی کرده بودند که در گردهمایی آن روز جلسه پرسش و پاسخی بگنجانند و درباره این آتش خداوند پرس و جو کنند. پس از خاتمه دعای آن روز، یکی از شبانان ایستاده گفت: «با چه جرأتی ما می‌توانیم در این باره بحث کنیم؛ این از خداست». شبانان دیگر هم تأیید کردند، ولی تصمیم گرفتند که باز همان شب ساعت ۱۱ دور هم جمع شوند. آنشب شبانان بیشتری آمدند و دوباره همان جلال خداوند بر آن مکان فرود آمد.

معجزات، شعله‌ور نگاه دارنده آتش

بعضی‌ها می‌پرسند آیا ممکن است که ما بدون این همه آیات و عجایب، آتش خدا را داشته باشیم؟ من نمی‌دانم، ولی می‌توانم مطلبی را به شما بگویم: آیات و عجایب، چیزهایی غریب و آسمانی‌اند که توجه مردم را به سوی خداوند عیسی‌مسیح جلب می‌کنند. اگر آیتی توجه مردم را جلب و ایشان را به سوی عیسی‌مسیح هدایت کند، آنوقت ما از این آیت استقبال می‌کنیم:

و مردم به یک دل به سخنان فیلیپس گوش دادند، چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت می‌شنیدند و می‌دیدند (اعمال۸:۶).

معجزات باعث انتشار سریع انجیل شد:

زیرا جرأت نمی‌کنم که سخنی بگویم جز در آن اموری که مسیح بواسطه من به عمل آورد برای اطاعت امتها در قول و فعل، به قوت آیات و معجزات و به قوت روح خدا به حدی که از اورشلیم دور زده تا الیرکون بشارت مسیح را تکمیل نمودم (رومیان ۱۵: ۱۸–۱۹).

آیات، خدمت را بی‌اعتبار نمی‌سازند بلکه بر اعتبار آن می‌افزایند:

ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید: عیسای ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوات و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می‌دانید (اعمال‌رسولان۲:۲۲).

و ایشان رفته در هر جا موعظه می‌کردند و خداوند با ایشان کار می‌کرد و به آیاتی که همراه ایشان می‌بود، کلام را ثابت می‌گردانید (مرقس۱۶:۲۰).

این موج جدید تقدس وقتی به آیات و معجزاتی چون شفا، لرزه و گاه رهایی از ارواح شریر مزین شود، بیشتر تقویت می‌گردد. خدمت من در وهله اول موعظه پیغام تقدس است ولی گاهی در پی آن آیات نیز جاری می‌شوند. بعضی از مردم در لحظه‌ای که برای توبه جلو آمده‌اند، شفا یافته‌اند آن هم بدون اینکه اصلاً حرفی از شفا گرفتن بزنند یا برایش دعا بکنند.

صورتهای بدلی و ساختگی تقدس

به منظور آنکه در تقدس به پیش رویم، باید از راههای بدلی دشمن که از آنها برای دزدیدن و هلاک کردن استفاده می‌کند، آگاه باشیم. در اینجا فهرستی ارایه شده ولی من تمام نمونه‌های احتمالی را پوشش نداده‌ام .

شریعت گرایی

بسیاری از مسیحیان از بدنبال تطهیر رفتن می‌هراسند، چون می‌ترسند که در دام شریعت گرایی اسیر شوند. بعضی دیگر از کسانی که تقدس را بصورت فهرستی طاقت فرسا از بکن‌ها و نکن‌ها موعظه کرده‌اند، لطمات روحی و مذهبی سختی خورده‌اند. اینها جزو آن دسته از افرادی هستند که پولس در کولسیان ۲: ۲۱–۲۲ در موردشان هشدار می‌دهد:

«چون که با مسیح از اصول دنیوی مردید، چگونه است که مثل زندگان در دنیا بر شما فرایض نهاده می‌شود که لمس مکن و مچش بلکه دست بگذار!»

بخاطر داشته باشید که تقدس یک فهرست نیست، بلکه یک شخصیت است: عیسی‌مسیح، او عدالت و قدوسیت ما گشته است (مراجعه شود به اول‌قرنتیان۱:۳۰).شریعت گرایی ایمان دارد که نجات بواسطه ایمان

است ولی تقدیس شدن بواسطه اعمال حاصل می‌شود ولی واقعیت این است که هم نجات و هم تقدیس بواسطه ایمان توأم با توبه و اطاعت حاصل می‌شوند.

کمال گرایی انسانی

تلاش انسانی و انضباط فردی، تنها صورت ظاهری تقدس را دارند، ولی از تقدس حقیقی خیلی دورند. حتی با وجودی که انضباط فردی در زندگی ما ضروری است، ولی ایجاد تقدس نمی‌کند. برخی ممکن است تصور کنند که پرداختن به هر موضوع جزئی بیهوده‌ای موجب تحصیل پاکی می‌شود. این تلاش مذهبی پیش پا افتاده‌ای بیش نیست خبرگان شریعت در زمان عیسی، این چنین افرادی بودند. عیسی سخت ایشان را توبیخ کرد:

«وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت و زیره را عشر می‌دهید و اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید. می‌بایست آنها را بجا آورده اینها را نیز ترک نکرده باشید ای رهنمایان کور که پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌برید(متی ۲۳: ۲۳-۲۴).»

فریسیان که مغرورانه در پی ساختن ظاهر دیندارانه بودند، از دلها وافکار درونی خویش غافل مانده بودند. آنانی که برای کمال انسانی درتلاش هستند، دیدگاهی اشتباه دارند.

شاید با خواندن این مطالب، خود را در حال دست و پنجه نرم کردن با نخوت و خودپسندی بیابید و وسوسه شوید تا این پیغام را بخاطر اشکالی تکنیکی کنار بگذارید. خواننده عزیز، در دام کمال گرایی انسانی اسیر نشو چون غرورآمیز و مخرب است و باعث می‌شود که پشه (جزئیات) را صافی کنی اما شتر را ببلعی (شرایط درونی‌ات را نادیده بگیری و نسبت به گناه بی‌تفاوت شوی).

در سفری که اخیراً به دور دنیا داشتم، به کلیسای فقیری وارد شدم که قرار بود در آن موعظه کنم. وقتی وارد ساختمان شدم، در همان ثانیه‌های نخست تمام جزئیات در نظرم جلوه‌گری نمودند. در حالی که داشتم از راهرویی عبور کرده به سمت ردیف جلو می‌رفتم تمام ذهنم را این واقعیت اشغال کرده بود که دیوارهای ساختمان به زور سقف آن را بر خود تحمل می‌کنند و کف زمین هم بسیار کثیف است. ناگهان چیزی شبیه به جریان الکتریسیته روحانی در بدنم به حرکت درآمد و من متوجه حضور قوی خدا در آن محل شدم. بی‌درنگ تمام افکارم عوض شد. به خودم گفتم: چه کسی به جزئیات اهمیت می‌دهد؟ خدا اینجا است؛ و زمان عالی برای خدمت کردن فراهم شده. و همینطور هم بود چون آنشب صدها نفر از گناهان خویش توبه کردند.

وقتی موعظه‌ای می‌شنوید آیا جزو آن دسته از افرادی هستید که می‌اندیشند: نگاه کن! او یک غلط دستوری داشت! این خادم، چندان هم تحصیل کرده نیست؛ فکر نمی‌کنم مدرک تحصیلی قابل توجهی داشته باشد. ای کاش این پیغام را من دریافت کرده بودم، ولی سبکش بدرد من نمی‌خورد. آیا شور و شوق و حس احترام خویش را از دست داده‌اید؟

من در نام عیسی شما را تشویق می‌کنم تا در برابر کمال‌گرایی و عدالت شخصی مقاومت کنید و از آن بیزار باشید. چون نه تنها به پاکی قلب ربطی ندارد بلکه خداوند را هم می‌رنجاند. درست همین الان از هرگونه خودپسندی مذهبی و آکادمیک چشم پوشی کنید. به خود جرأت داده، مثل یک کودک ساده و اهل اعتماد شوید. از اینها گذشته، چنین فردی همان کسی است که عیسی گفت وارث ملکوت آسمان خواهد شد (مراجعه شود به متی۱۸:۳)!شاید این همان مانعی است که نمی‌گذارد آتش خدا به شما برسد. آیا در دل خود دیواری کشیده‌اید؟ همین حالا توبه کنید و خدا شما را با محبت خویش در آغوش خواهد گرفت!

کلامی خطاب به خادمین

شبان گرامی، دعای من این است که زندگی و خدمت تو از درون بواسطه آتش خدا تبدیل شود، همانگونه که خداوند مرا از نو احیاء کرد. در ذیل برخی تغییرات کلیدی که در زندگیم اتفاق افتاد را برمی‌شمارم.

به خود جرأت داده در مورد تقدس وعظ کن

هم خدمت عزیز، باید خود را برای رویارویی با مخالفتها آماده کنی. شاید شگفت زده شوی اگر بفهمی که چه تعداد زیادی منتظرند تا تعلیم و وعظ پر قوت و کتاب‌مقدسی تقدس را بشنوند. نباید واعظی نفرت انگیز با صدایی تهدید آمیز باشی.

هنگام موعظه بر بالای منبر، پادزهر شریعت گرایی، وعظ کردن با اشکهاست. بگذار مردم بدانند که محبت خدا قلب تو را، در لحظه‌ای که برای فراخواندن آنها به پای مذبح دهان می‌گشایی در هم می‌شکند. بگذار ببینند که تو در حضور خدا خرد شده‌ای و حالا با فروتنی آمده‌ای تا هم ایمانان مسیحی‌ات را از خطرات زندگی ولرم برحذر داری.

از اینکه دست به کارهای تکراری بزنی، واهمه نداشته باش.

هیچ اشکالی ندارد اگر بعضی موضوعات را تکرار کنی یا مورد تأکید قرار دهی. شاید برای مدتی کمتر خلاق و مبتکر بنظر برسی، ولی در عوض در دراز مدت کلامت مؤثرتر خواهد بود. به منظور تحت تأثیر قرار دادن جمع موعظه نکن، آنها را به تغییر دعوت کن!

تقدس را با امید موعظه کن

شاید نمی‌دانی که چطور ممکن است بطور پیوسته در زمینه تقدس خدمت کرد آنهم بدون اینکه موجب یأس یا عیب جویی از شبان شود. فکر می‌کنم پاسخ این مسئله آن است که هر بار تقدس را با امید موعظه کنی. این کار آسانی است چون ما هنوز در روز نجات بسر می‌بریم و هنوز برای آمرزش وفیض نسبت به فرد توبه کار خیلی دیر نشده است.

اطمینان حاصل کن از اینکه اجازه داده‌ای شادی خداوند به میان اعضای کلیسایت راه یابد، آنهم بویژه پس از تکان دهنده‌ترین اعترافات گناه. وقتی گناه از دل انسان بیرون می‌رود، خلاء روحانی در آن بوجود می‌آید. مطمئن شو که حضار در کلیسا بخوبی فهمیده‌اند که پس از اعتراف به گناه، آمرزش از جانب خدا می‌آید (مراجعه شود به اول‌یوحنا۱:۹). برای دریافت و بهره‌مندی از محبت او وقت بگذارید. ماندن در حضور خدا تا زمانی که روح‌القدس دلها و فکرها را با محبتش پر سازد، خیلی مهم است.

حتی در مورد توبه‌کاران حرفه‌ای که هر دفعه دعوت به توبه می‌شوند و به جلو می‌آیند (تا فقط یکبار دیگر به درون تباهی سقوط کنند) آنها را هم تشویق کن تا در طلب خدا برآیند. اگر پنجاه بار هم جلو آمده‌اند، دعوتشان کن تا برای بار پنجاه و یکم بیایند تا اسارت گناه برای همیشه گسسته شود و شیطان حساب کار دستش بیاید. آنوقت مردم به مسیح مقید می‌شوند و از شریر منزجر می‌گردند و با ابلیس مقاومت می‌کنند تا ازشان بگریزد. برای همه تقدس را با امید موعظه کن!

تقدس را با شفقت موعظه کن.

خانم جوانی همراه با خیلی‌های دیگر جلو آمد. ولی دعا نمی‌کرد؛ او فقط گریه می‌کرد بدون اینکه تسلی پیدا کند. وقتی به او نزدیک شدم به من گفت: «من فکر نمی‌کنم خدا بتواند مرا ببخشد؛ من چهار بار سقط جنین کرده‌ام.» رنج و تألم این بانوی جوان مرا سخت تکان داد. پس بطرف یکی از بانوان کلیسایمان رفتم و از او خواستم آمده این دختر را در آغوش بگیرد. در حالی که او اینکار را می‌کرد. من به بانوی گریان گفتم: «همانطور که خواهرم تو را در آغوش گرفته، خدا هم اکنون تو را در آغوش خویش گرفته است!»

من ایمان دارم که چنین بود! آن خانم چنان احساس پلیدی و پلشتی می‌کرد که نمی‌توانست پیام توبه و آمرزش گناهان را از من بپذیرد. اما وقتی به او بصورتی ملموس و عینی، شفقت نشان دادیم، نتیجه‌ای که می‌خواستیم حاصل شد. کاری کنید که وقتی دارید به مردم خدمت می‌کنید، شفقت و مهربانی را احساس کنند. مهمتر از همه، وقتی ما به حضور عیسی می‌آئیم و توبه می‌کنیم، او هم همین احساس شفقت را نسبت به ما دارد.

فصل ۶

گناهان انجیلی ما

زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم، و این دو با یکدیگر منازعه می‌کنند بطوری که آنچه می‌خواهید نمی‌کنید. غلاطیان۵:۱۷

عبارت فوق که در رساله پولس به غلاطیان مندرج است، خطاب به ایمانداران نوشته شده است. این گویای داستان سرخوردگی مسیحی است؛ مسیحیان ناکام و سرخورده بسیاری هستند که درکلیساهایی سرخورده و با خادمینی سرخورده خدا را پرستش می‌کنند. جنگ و کشمکش میان آنچه که متعلق به روح است و آنچه که از آن جسم است، در جریان است. ولی اگر توسط روح هدایت می‌شوید، پس دیگر زیر شریعت نیستید. این یعنی شما از لحاظ شریعت موسوی عهد عتیق و حکم خداوند ما مقصر نیستید. وقتی کاملاً خویشتن را تحت فیض عهد جدید تسلیم روح‌القدس می‌کنیم، دیگر زیر حکم نیستیم – بلکه آزادیم (مراجعه شود به رومیان۸:۱).

اکنون آنچه در ذیل می‌آید یکی از شدیدترین هشدارها به ایمانداران در کل عهد جدید است. اینها علایم شخصی است که در ورطه انحطاط، ویرانی و فاجعه افتاده است: «و اعمال جسم آشکار است یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور» (غلاطیان ۵:۱۹).

شاید شما بتوانید زناکاری خویش را حتی از شبانتان پنهان کنید. همسر خود شما هم حتی ممکن است نفهمد که چه در زندگیتان بوقوع پیوسته است. ولی از خدا نمی‌توانید مخفی کنید. تمام اعمال ما در پیشگاه خداوند عیان است.

اگر تا بحال مرتکب گناهان جنسی شده‌اید (و این خصوصاً در مورد کسانی که در خدمت مسیحی مشغول هستند صدق می‌کند)، من شما را تشویق می‌کنم که قبل از زمین گذاشتن این کتاب از گناه ضد اخلاقی خویش توبه کنید. اگر چشمانتان پاک نیستند، باید همین امروز توبه کنید. اول‌یوحنا۲:۶ می‌گوید: «هر که گوید که در وی می‌مانم، به همین طریقی که او سلوک می‌نمود، او نیز باید سلوک کند».

برادر و خواهر من، من از شما می‌پرسم، عیسی زمانی که روی زمین می‌زیست چگونه سلوک می‌کرد؟ هنگامی که خدمتش را آغاز کرد، ۳۰ ساله و با این حال هنوز مجرد بود. بعضی از شما خواهید گفت: «وقتی من ازدواج کنم، مقدس می‌شوم، ولی در حال حاضر نمی‌توانم در برابر وسوسه جنسی مقاومت کنم.» اما عیسی مجرد بود و کاملاً هم مقدس.

عیسی بر زمین چگونه سلوک می‌کرد؟ در پاکی مطلق. اگر در سر راه کفرناحوم یا هر شهر دیگری جلوی او را می‌گرفتیم و می‌گفتیم: «عیسی می‌توانم به چشمانت نگاه کنم؟» مسلماً پاکی آسمان را در چشمانش می‌دیدیم. کتاب‌مقدس می‌گوید که اگر بنا است در او بمانیم، باید مثل عیسی سلوک کنیم. ما هم به همان پاکی نیاز داریم.

چشمان عیسی به فیلمها و مجلات سکسی، مجلات زنان منحرف یا ادبیات خلاف اخلاق نگاه نمی‌کرد. او بره بی عیب خدا بود و او ما را خوانده تا چنین باشیم: و در پاکی اخلاقی نظیر این زندگی کنیم. باید به اندازه قامت پری مسیح رشد کنیم و نه کمتر از آن (مراجعه شود به افسسیان۱۳:۴). به او بگوئید: «عیسی، من می‌خواهم مثل تو باشم».

من دعا می‌کنم که ایمانی بر شما بیاید که بتوانید باور کنید که می‌توانید مثل عیسی باشید. برخی می‌گویند: «چطور می‌توانی چنین چیزی بگویی؟» عیسی ما را دعوت کرده تا به او اقتدا نمائیم و مثل او سلوک کنیم.

پس شما کامل باشید، چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است (متی۴۸:۵).

پس چون فرزندان عزیز به خدا اقتدا کنید (افسسیان۱:۵).

مقدس باشید، زیرا که من قدوسم (اول‌پطرس۱۶:۱).

او بر وسوسه چیره شد تا ما هم بتوانیم بر وسوسه غلبه کنیم. مادامی که پایمان به آسمان نرسیده، در معرض وسوسه قرار داریم ولی قوت روح‌القدس به ما کمک خواهد کرد تا درجلال و پیروزی گام برداریم. الگوی زندگی نفسانی اینست: درگیری – شکست – درگیری – شکست. ولی الگوی زندگی هدایت شده توسط روح چنین است: درگیری – پیروزی – درگیری – پیروزی!

بازگشت از زندگی دوگانه

و اعمال جسم آشکار است یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور و بت پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعتها و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبر می‌دهم چنانکه قبل از این دادم که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند (غلاطیان ۵: ۱۹–۲۱).

غلاطیان ۵: ۱۹–۲۱ به صحبت پیرامون چیزهایی که بر ضد روح خدا هستند ادامه می‌دهد و در این میان زنا و فسق یعنی بی بند و باری اخلاقی را هم مورد توجه قرار می‌دهد. ممکن است بعضی از شما بگوئید: «جناب کشیش، من هیچوقت مرتکب زنا نشده‌ام! من مسیحی خوبی هستم.» با این حال اگر افکارتان ناپاک باشد، یا از همسرتان متنفر باشید خارج از اراده خدا زندگی می‌کنید. یا اگر آرزو می‌کنید که ای کاش با شخص دیگری ازدواج کرده بودید و اگر فکر و احساستان پیش شخص دیگری است، خارج از اراده خدا زندگی می‌کنید. انطباق ظاهری با رفتار مسیحی مساوی پاکی باطنی نیست . خدا شما را دوست دارد ولی می‌خواهد عوضتان کند!

شما نمی‌توانید به زندگی دو گانه ادامه دهید. اگر به سوی خداوند باز گردید، او شما را در آغوش خواهد گرفت و به شما قوت خواهد داد تا افکارتان را عوض کنید. بعضی از مردم با افسوس و حسرت زندگی می‌کنند و می‌اندیشند: ای کاش با فلانی ازدواج کرده بودم. ای کاش در شهری دیگر بزرگ شده بودم. ای کاش، ای کاش ،ای کاش. وقتی آتش روح‌القدس بر شما بیاید، جانتان از آنچه که هستید ارضا می‌شود! دیگر نه از ناپاکی خبری خواهد بود و نه از افسوس و حسرت.

برخی از مسیحیان ممکن است فکر کنند: اینها فقط افکار من هستند، به کسی لطمه‌ای نمی‌زنند و موجب شرارت هم نمی‌شوند. ولی وقتی ما در زندگیمان گناه فردی داریم، بر جمع تأثیر می‌گذارد، چون ناراحتی عضوی از بدن، کل بدن رامعذب می‌سازد. افکار ناپاک ما بر روی اطرافیان – خصوصاً همسر و فرزندانمان – تأثیر می‌گذارد. خداوند می‌خواهد ما را تطهیر نماید و ۱۰۰٪ پاک سازد.

برادری که از طرف روزنامه‌ای مسیحی در آرژانتین با من تماس گرفت و گفت: «سرجیو ما از چیزی که تو از خداوند یافته‌ای بسیار خوشحالیم. ولی یک مشکل داریم. شنیده‌ایم که در همه جا موعظه می‌کنی که تقدس ۹۸٪ کافی نیست.»

با خودم اندیشیدم: خوب اشکال این حرف چیست؟ برایش توضیح دادم که کلام خدا حاوی آیات بسیاری پیرامون پاکی است. اول‌تسالونیکیان۵:۲۳ را برایش خواندم: «اما خود خدای سلامتی شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تماماً بی‌عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسی‌مسیح.» چند تا آیه دیگر را هم برایش خواندم. دست آخر او گفت: «خواهش می‌کنم بیا و بعنوان کارمند تمام وقت پیش ما خدمت کن.»

هیچکس نمی‌تواند در مورد تقدس وارد بحث و چانه زنی شود. اگر کسی در مسیح است، حرف شما را باور خواهد کرد. غلاطیان۵:۱۹ در ادامه می‌گوید: «ناپاکی و فجور، بت پرستی و جادوگری».

«بت پرستی» چنین تعریف می‌شود که ما چیزی را بیش از حد ستایش کنیم. آیا شما برای چیزی یا کسی ستایش بیش از حد قایل هستید، بطوری که در قلبتان جای اصلی را اشغال کرده باشد؟ این چیز همان بت است!

خواهش می‌کنم به این فهرست توجه کنید. در گذشته بارها پیش آمده که من از روی این فهرست پریده‌ام، چون فکر کرده‌ام که این مال من نیست چون دارد درباره جادوگری و بت پرستی صحبت می‌کند. ولی نگاه کنید در همین فهرست چه آمده است. «دشمنی و نزاع و کینه.»

اگر شما فردی هستید که از ایجاد نزاع و جدایی در همسایگی، محل کار یا کلیسایتان خوشنود می‌شوید، پس در اراده خدا نیستید. آیا از برپا کردن آتش کینه و نفرت و دامن زدن به آن میان اعضای خانواده لذت می‌برید؟ اگر چنین است، خارج از اراده خدا بسر می‌برید. وقتی اوضاع کسی دیگر در محل کارتان یا کلیسا روبراه‌تر می‌شود و شما بجای شاد شدن از موقعیت وی احساس ناراحتی می‌کنید، این نشانه آن است که یکجای کار ایراد دارد از شما استدعا می‌کنم: چند دقیقه این کتاب را زمین بگذارید و توبه کنید.

«خشم»

بعضی از مردها وقتی در کلیسا هستند، آدمهای خیلی خوبی می‌باشند، اما وقتی به خانه می‌روند تبدیل به افرادی وحشی می‌شوند. برخی به زنانشان ناسزا می‌گویند. شاید آنها فکر می‌کنند این یکی از علایم مردانگی آنها است، ولی واقعیت این است که ایشان قادر به کنترل دهان خود نیستند. آنها ممکن است در خانه چیزهایی را بشکنند یا حتی به یکی از عزیزان خویش آسیب برسانند. من مردانی را می‌شناسم که در خانه‌های خود فجایعی آفریده‌اند و بعد برای عوض شدن خود فغان سر داده‌اند. با این وجود نمی‌توانستند عوض شوند چون در شخصیتشان جایگاهی برای عصیان وجود داشت. اگر شخصیت شما غیر قابل کنترل است، عیسی‌مسیح می‌تواند آن را کنترل کند. وقتی شخصیت خودمان را به حضور او می‌آوریم، او آن را در هم می‌شکند. خداوند می‌خواهد در کلیسا آن کسانی را که با خشم و عصبانیت دست به گریبانند شفا دهد.

«تعصب»

خود خواهی و جاه طلبی احمقانه امراضی هستند که مسیحیان و خادمین بسیاری را به خود مبتلا نموده‌اند، اگر امروز به حضور خداوند می‌آیید تا توبه کنید، باید نسبت به خدمت خود بمیرید. این مهمانی نیست؛ مراسم تدفین است. زندگی مسیحی با مرگ آغاز می‌شود، و آنگاه به سوی رستاخیز مسیح پیش می‌رود.

یادم هست روزی با شهردار شهری که الان یکی از دوستان عزیزم است، صحبت می‌کردم. از او پرسیدم که آیا مایل است به مسیح ایمان بیاورد. او از من سؤال کرد: «منظورت از این حرف چیست؟»

من گفتم: «معنی حرفم همان است که در انجیل متی۱۶:۲۴ گفته شده: اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته از عقب من آید». و افزودم: «لازم است که تو نسبت به خودت بمیری و برای عیسی‌مسیح زندگی کنی».

او همان موقع زندگی خود را به مسیح سپرد و در نور شروع به رشد کردن نمود. زندگی و رشد مسیحی با مرگ آغاز می‌شود. ما باید نسبت به جسم،گناهان، شهوات پلید، خودخواهی و خواستهایمان و خلاصه نسبت به خودمان بمیریم.

«شقاق و بدعتها»

اینها هم چیزهایی هستند که خداوند از آنها نفرت دارد.

«و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها».

زمانی که داشتم در کنفرانسی که پر از رهبران و شبانان مسیحی بود خدمت می‌کردم از آنها خواستم تا هر کدام دست بغل دستی خود را گرفته این دعای ایثارگرانه را بکنند: «خداوندا، برادرم را بیش از من برکت بده. کلیسایش را از کلیسای من رشد بیشتری عطا کن. کاری کن که دیگر جماعتهای مستقل محلی چنان رشد کنند که کلیسای دو هزار نفری من در مقابلشان کوچکترین کلیسا باشد».

اگر هنگامی که می‌شنوید فلان شبان که در شهر شما کار می‌کند موفقیتی کسب کرده، از حسادت مریض می‌شوید، لازم است توبه کنید.

هشدار جدی در عهدجدید

حالا به سراغ بعضی از جدی‌ترین آیات مندرج در عهدجدید برویم. پولس در غلاطیان۵:۲۱ می‌گوید: «شما را خبر می‌دهم، چنانکه قبل از این دادم که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند.»

دوستان من، این هشدار بارها در کلام خدا تکرار شده است. بعضی‌ها فکر می‌کنند که فیض یعنی فیض خداوند یکشنبه آینده مرا پاک خواهد ساخت. این افراد روز دوشنبه به سراغ عادات زشت خود از قبیل تماشای فیلمهای مستهجن یا هر چیز دیگری که حیات روحانی را آلوده می‌سازد، برمی‌گردند. در روز بزرگ داوری کسانی هستند که با اطمینان به حضور عیسی می‌آیند و می‌گویند: «خداوند عیسی، ما در کلیسایمان مردم را از ارواح شریر آزاد می‌کردیم.» او به ایشان خواهد گفت: «چرا مرا خداوند می‌خوانید؟ من شما را نمی‌شناسم، شما

از اراده من متابعت نکردید، بلکه آنچه دل خودتان خواست انجام دادید و از عطایای من برای جلال خودتان استفاده نمودید!» (مراجعه شود به متی ۷: ۲۱–۲۳).

دیگران نزد او آمده خواهند گفت: «خداوند عیسی، ما درکلیسایمان به خدمت شفا مشغول بودیم و در نام تو مریضان را شفا می‌دادیم.» و خداوند به آنها خواهد گفت: «شما را نمی‌شناسم؛ شما از من نافرمانی کردید!» شاید حتی بگوید: «بارها از طریق خادمین و کلامم به شما گفتم آنانی که اینگونه کارها را انجام می‌دهند وارث ملکوت خدا نخواهند شد. یا به من ایمان نداشتید و یا حرفم را جدی نگرفتید.»

کسی دیگر ممکن است بگوید: «اما خداوندا، من فقط یک عادت کوچک دروغ‌گویی داشتم. مابقی زندگی مسیحی‌ام خوب بود.» و خداوند به او خواهد گفت: «آیا به شما نگفتم که دروغ گویان وارد ملکوت آسمان نخواهند شد؟»

آنانی که اطاعت نمی‌کنند، حتی اگر در زندگیشان از عطایای روح‌القدس هم استفاده کنند، باز وارد ملکوت نخواهند شد. کسانی که دلهای خویش را سخت می‌سازند و شیوه زندگیشان بگونه‌ای است که از گناهان خویش توبه نمی‌کنند، هرگز به ملکوت دست نخواهند یافت. ایشان دانسته با روح‌القدس مقاومت می‌کنند، حتی اگر گناهانشان زیاد هم چشمگیر نباشد.

آسمان جای رشوه دادن نیست

در کشور من زمانی رشوه خواری معضلی فراگیر بود. هیچ جای تعجب نبود اگر پلیس جلویتان را می‌گرفت و برای ارتکاب تخلفی که اصلاً مرتکب نشده بودید بازداشتتان می‌کرد. ولی فقط کافی بود که مبلغی به او رشوه بدهید تا بعد با خیال راحت به راهتان ادامه دهید، چون اصلاً بخاطر همین مبلغ بود که جلویتان را گرفته بودند. این عادت زشت کل یک ملت را فاسد کرده بود.

ولی در آسمان دیگر از رشوه دادن و رشوه گرفتن خبری نیست. نمی‌توانید در آنجا به عیسی بگوئید:«قبل از اینکه مرا بیرون بیندازی و روانه جهنم کنی، لحظه‌ای صبر کن. من آشنای فلان کشیش هستم که الان اینجاست. من در عالم مبشران مسیحی خیلی افراد را می‌شناسم». به من گوش کنید: درآن روز عنوان کلیسای شما هیچ اهمیتی نخواهد داشت. اگر همسو با اراده خدا گام برنمی‌دارید. لازم است که بیدار شوید!

کسانی که احکام خداوند را جدی نگرفته‌اند سرنوشتی نظیر سرنوشت مردم روزگار نوح خواهند داشت. نوح به قومش گفت: «دارد باران می‌بارد. طوفانی سخت در راه است.» آنها به او و پیغامش خندیدند؛ باور

نمی‌کردند که حرف نوح راست باشد. نوح و خانواده‌اش سوار کشتی شدند و خدا در را پشت سرشان بست (مراجعه شود به پیدایش۷). وقتی در بسته شود دیگر امکان باز کردن مجدد آن وجود ندارد.

خداوند مرا فرستاده تا پیغام هشدار را موعظه کنم.

چرا همین الان نگاهی دوباره به این فهرست نمی‌اندازید و به روح‌القدس اجازه نمی‌دهید تا گناهانی را که باید از آنها توبه کنید به شما نشان دهد. هم اکنون اینکار را بکنید.

اینها اعمال طبیعت گناه آلود هستند که در غلاطیان ۵: ۱۹–۲۱ توصیف شده‌اند:

زنا و فسق – بی بندوباری جنسی، اعمال ۱ افکار و خیالات ناپاک اخلاقی

ناپاکی – چیزی زننده یا فاسد کننده اخلاق؛ فیلمهای مستهجن و هرزه نگاری

فجور – سهل انگاری بیش از حد در ارضای امیال شهوانی

بت پرستی – ستایش بیش از اندازه

جادوگری – اعمال یا نیروهای جادوگران یا ساحران

دشمنی – نفرت یا انزجار شدید از دیگران

نزاع – نبود اتفاق نظر؛ نفاق؛ درگیری

کینه – نگرش، احساس یا شرایطی که رقابت حاکم می‌شود

خشم – عصبانیت وحشی‌گرانه، غضب یا غیظ شدید

تعصب – میل شدید برای رسیدن به موفقیت خود

شقاق – اختلاف نظر ناشی از عصبانیت

بدعتها – گروهی از افراد که در درون گروهی دیگر مستقل و غالباً مخالف با جمع عمل می‌کنند

حسد – احساس آزردگی یا عدم رضایت از موفقیتها و برتری‌های دیگران

مستی – نتیجه افراط در نوشیدن مشروبات الکلی

لهو و لعب – هر گونه ناپرهیزی شدید و افراطی

تراشه چوبها را بیرون بکشید

وقتی من بچه بودم، مادرم به ما یاد داده بود که حق نداریم در خانه، خصوصاً پا برهنه، بدویم. دلیل این کار هم آن بود که کف خانه ما چوبی بود و پر از تراشه و خرده چوب، ولی ما هیچوقت حرف گوش نمی‌کردیم.

روزی مادرم خانه نبود و من و خواهرم با سرعت تمام در خانه می‌دویدیم. البته یک تراشه چوب عمیقاً در پایم فرو رفت آن وقتها من خیلی کوچک بودم و به همین خاطر سخت ترسیدم. تصمیم گرفتم وقتی مامان به خانه برگشت، او را در جریان اتفاقی که افتاده بود قرار ندهم. سعی می‌کردم طوری رفتار کنم که انگار اصلاً اتفاقی نیفتاده، ولی هر ساعت که می‌گذشت درد ناشی از تراشه چوب بیشتر می‌شد؛ ولی من مجبور بودم به نقش بازی کردن ادامه دهم تا مامان بویی از قضیه نبرد مصمم بودم که تا آخر عمر با این تراشه چوب زندگی کنم ولی با مجازات مادرم روبرو نشوم. از این گذشته می‌دانستم که اگر بگذارم مادرم بفهمد که چه بلایی سر پایم آمده، حتماً خیلی بی رحم خواهد شد. چون پنس را برمی‌داشت و فقط برای ثانیه‌ای بدون ترحم به جان پایم می‌افتاد تا تراشه را از آن بیرون بکشد! من حتی حاضر نبودم برای ثانیه‌ای رنج را تحمل کنم. در عوض چهار روز زجر کشیدم و در تمام این مدت سعی کردم کسی متوجه ناراحتی‌ام نشود.

بعضی از مسیحیان اینطوری زندگی می‌کنند. آنها می‌گویند: «خداوندا، من حالم خوب است. همه چیز مرتب است: «فقط اینجا و آنجا جزئی وضع خراب است ولی مشکل عمده‌ای وجود ندارد». با این حال مدام در حال راه رفتن لنگ می‌زنند. برخی از مردم در ملکوت خدا می‌گویند: «خداوندا، من ۹۵٪ مقدس هستم. فقط یک تراشه چوب و یک زخم عفونی کوچک وجود دارد. من می‌توانم با همین زخم هم سر کنم». اما روح‌القدس می‌خواهد توجه شما را جلب کند و با محبت خویش مجذوبتان نموده و گناه را از زندگیتان بزداید.

بسیاری از مسیحیان و حتی خادمین سالها لنگان راه می‌روند. آنها به خودشان می‌گویند، من خادم خدا هستم، ولی در زمینه تماشای فیلمهای مستهجن مشکل کوچکی دارم. آیا می‌دانید خدا می‌خواهد با تصاویر هرزه نگاری چه کار کند؟ او می‌خواهد پنس‌هایش را بردارد و آن تصاویر را از چشمان و روانتان برای همیشه بیرون بکشد، تا چشمان شما با پاکی عیسی بدرخشد.

بعد از اینکه چند روز با تراشه چوبی که در پایم فرو رفته بود، راه رفتم، پایم شروع به چرک کردن نمود. عاقبت مادرم مشکلم را جویا شد. او گفت: «فرزند، بیا اینجا». او مرا روی یک صندلی نشاند و پایم را بلند کرد و بدون هر گونه بی حسی تراشه چوب را بیرون کشید. ظرف چند ساعت، تغییری احساس کردم و توانستم بهتر راه بروم.

به همین ترتیب، خداوند این نزدیکها و حتی نگرانتر از خود ماست تا تراشه چوبها را از دلتان بیرون بکشد. خیلی از شماها تراشه چوبهایی را با خود حمل می‌کنید که نباید. ممکن است برخی از شما بگوئید: «آه، این بخاطر طبیعت و شخصیت من است. می‌دانی سرجیو، برای این است که من آدمی افسرده‌ام. پدربزرگم هم

افسرده بود. عمه‌ام هم افسرده بود. همسایه‌ام هم افسرده است. پس من هم بایستی افسرده باشم.» موقع راه رفتن می‌لنگید چون تراشه افسردگی را در دلتان حمل می‌کنید. افسردگی خودتان را به خداوند بدهید.

افسردگی جزئی از محتویات عهدجدید نیست

سالهایی را که از افسردگی رنج می‌بردم هنوز بخاطر دارم. آن زمان دوره‌ای بود که من در بیابان بسر می‌بردم. مشغول خدمت بودم و کلام خدا را تعلیم می‌دادم و موعظه می‌کردم. وعظم را تمام می‌کردم و نتایجی هم می‌دیدم، ولی بندرت می‌توانستم از گریختن به اتاقم و تنها ماندن اجتناب کنم. گاهی اوقات گریه می‌کردم و نمی‌دانستم چرا. مالیخولیایی بودم. آن عده از شما که این حالات را پشت سر گذاشته‌اید، خوب می‌دانید چه می‌گویم. ولی آیا می‌دانید مشکل چه بود؟ من تصور می‌کردم که افسردگی جزیی از محتویات بسته است.

من افسردگی را بعنوان همنشینم پذیرفته بودم. تا اینکه خداوند به من اقتدار بخشید. در اتاق خوابگاه دانشگاهم پلاکاردی برافراشتم و نوشتم: «بنام عیسی، من افسردگی را از زندگی‌ام بیرون می‌کنم.» دوستانم به اتاقم می‌آمدند و می‌گفتند: «وای، چه عبارت قدرتمندی». کمی خجالت می‌کشیدم از اینکه آنها این پلاکارد را بخوانند. اساساً من آن را نوشته بودم تا دیوها بخوانندش!

خواهر و برادر عزیز، می‌خواهم ایمان شما را تشویق کنم و امروز به شما بگویم که خداوند مرا بطور کامل از افسردگی شفا داده است. او مرا مأمور کرد تا به کسانی که افسرده‌اند، از جمله خادمینی که از افسردگی رنج می‌برند، خدمت کنم.

شنیده‌ام که مردم می‌گویند: «برادر افسردگی که گناه نیست، فقط یک نوع بیماری است.» بسیار خوب برای شفای آن دعا کنید. مشکل وقتی بروز پیدا می‌کند که می‌گوئیم: «ای افسردگی، از آنجایی که من نمی‌توانم بر تو غلبه کنم، پس من و تو با هم دوستهای خوبی خواهیم شد. من مشروب نمی‌نوشم، ولی تو همدم من خواهی بود. ما تا پایان عمر کنار یکدیگر خواهیم بود.» در زندگی خود از افسردگی استقبال نکنید. به دلسوزی به حال خود و مالیخولیا روی خوش نشان ندهید. خداوند می‌خواهد شما را شفا دهد تا بتواند از وجودتان استفاده کند.

فصل ۷

خود را آزمودن و دعوت به توبه

جامعه پزشکی از ابزار قدرتمندی بنام آموزش عمومی بهره می‌گیرد تا به ما در شناخت برخی بیماریها در همان مراحل اولیه کمک کند. پزشکان ابتدا در مورد خطرات گوناگون و علایم بیماریهایی از قبیل سرطان آموزش می‌دهند و سپس به ما تکنیکهایی یاد می‌دهند تا خودمان را بیازمائیم. از این رهاورد جان بسیاری از انسانها از خطر مرگ مصون شده چون ابزار تشخیص بیماری در اختیار افراد عادی قرار گرفته است. نتیجه این می‌شود که ما غالب اوقات علایم بیماری را درست تشخیص می‌دهیم و به موقع برای علاج آن اقدام می‌کنیم.

این شیوه‌های تشخیص بیماری را اصطلاحاً ابزارهای تشخیص طبی می‌نامند. این همان چیزی است که من اکنون می‌خواهم در حیطه امور روحانی انجام دهم: برای انجام آزمایش تشخیص طبی دلها و افکارتان، لطفاً برای چند دقیقه زندگی خویش را مورد بررسی قرار دهید این دعوت برای مسیحیانی است که در گناه زندگی می‌کنند. اگر اوضاع شما رو به راه است و قدوسیت خدا بر زندگیتان سایه گسترده، پس خوش به حالتان. اما این دعا برای برادران و خواهرانی است که گرفتار گناه هستند. شاید شما فرد بی‌ریا و رو راستی باشید که طالب بیداری هستید و دعا می‌کنید که جلال خدا بر شهرتان نازل شود اما پیش از اینکه خدا شهرتان را تصرف کند، می‌خواهد قلبتان را متصرف شود.

همانطور که هستید، بیایید

بگذارید روح‌القدس همین حالا کارش را در قلب شما انجام دهد. برخی از شما بخاطر خیلی چیزها گیج شده‌اید، اما خداوند فقط یک چیز از شما می‌خواهد. اگر جرأت کرده ۱۰۰٪ زندگی خویش را بدون قید و شرط به او بدهید، از همان لحظه خداوند زمام امور را در دست خواهد گرفت. او نمی‌گوید: «اول عادات خودتان را تغییر دهید و بعد نزد من بیایید.» بلکه می‌گوید: «همانطور که هستید خواهش می‌کنم پیش بیایید.» او خدای

رحمت است. سرود قدیمی‌ای را که ما بنا به عادت برای کسانی می‌خواندیم که هنوز ایمان نیاورده‌اند می‌توان امروز برای هر مسیحی اسیر گناه خواند:

درست همانگونه که من هستم، خون تو بخاطرم ریخت، آنهم بدون اینکه حتی از من چیزی بخواهی. و تو به من امر کردی که نزدت آیم. ای بره خدا، من می‌آیم، من می‌آیم (سروده شارلوت الیوت ۱۸۳۶).

بعضی‌ها می‌گویند: «خوب کشیش عزیز، من می‌خواهم حرف تو را باور کنم، ولی نمی‌دانم که آیا می‌توانم یا نه.» اول قرنتیان ۱:۳۰ به ما می‌گوید که: «...عیسی‌مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت و قدوسیت و فدا.» پاکی بوسیله ایمان است. وقتی پاهای عیسی‌مسیح را در آغوش می‌گیریم، پاک می‌گردیم و او قدوسیت خودش را به ما منتقل می‌کند. پاکی انضباط فردی نیست (هر چند شامل انضباط فردی نیز می‌شود) بلکه معجزه‌ای از آسمان است. وقتی چشمان عیسی به چشمان و دلهای ما می‌افتد و او شروع به زدودن همه گناهان باقی مانده در وجود ما می‌کند، ما عوض می‌شویم. و هر چه بیشتر از او دریافت کنیم، او بیشتر از قبل پاکی خویش را به ما منتقل خواهد ساخت!

بعضی از شما سالها بخاطر گناهی که انجام می‌دهید توبه کرده‌اید و با خود می‌گوئید: «چگونه من می‌توانم بخاطر همان گناه دوباره توبه کنم؟ بهتر است که به گناه کردن ادامه دهم تا اینکه توبه کنم و باز مرتکب همان گناه شوم». خواهش می‌کنم امیدتان را از دست ندهید. خداوند نه تنها شما را خواهد آمرزید بلکه به شما قوت غلبه بر گناه را خواهد بخشید. من دعا می‌کنم که همین حالا خشمی مسح شده و منبعث از پارسایی نسبت به گناه در زندگی شما وارد شود.

پدر، من برای آنانی که با گناه و دشمن پیمان بسته‌اند دعا می‌کنم که آنها گناه را از زندگی خویش برانند. شاید بعضی از شما بگوئید: «ای کاش می‌توانستم از خدا مجوزی برای زنا کردن بگیرم». شما درچنگال عواطف و احساسات خویش گرفتار شده‌اید. بعضی دیگر ممکن است بگویند: «من در برابر گناه مقاومت می‌کنم، ولی دلم جای دیگری است.» همین الان دعا می‌کنم که خداوند به شما خشمی منبعث از پارسایی نسبت به گناه بدهد! کتاب‌مقدس در مزمور۱۱۹:۱۲۸ به ما می‌گوید:

بنابراین همه وصایای تو را در هر چیز راست می‌دانم و هر راه دروغ را مکروه می‌دارم.

این کلام خداوند برای شما است!

از توبه کردن شرمنده نشوید

به آن عده از شما که ممکن است در گناه بسر ببرید می‌گویم که همین حالا هر چیز دیگری را فراموش کنید. موقعی می‌رسد که برای پاسخگویی در پیش مسند خدا حاضر شوید (مراجعه شود به رومیان ۱۴: ۱۰-۱۲). زمانی که عیسی‌مسیح بر روی صلیب مرد، اینکار را در خلوت انجام نداد. او شرمنده نبود از اینکه ما را در پیشگاه پدر اقرار نماید. پس چرا ما باید از اینکه در حضور خدای قادر مطلق توبه می‌کنیم شرمنده، ترسان و دستپاچه باشیم؟ همین حالا بگذارید خداوند در دلتان سخن بگوید و آن قسمتهایی را که می‌خواهد عوض شود نشانتان دهد. حتی در دقایقی که الان می‌خواهید خودتان را بیازمائید، بخاطر داشته باشید خداوند عیسی تا رسیدن به تپه جلجتا راه درازی را پیمود. او در عنفوان جوانی و در سن ۳۳ سالگی بخاطر من و شما مرد.

چند ماه پس از اینکه من این آتش گرانبها را از روح‌القدس یافتم، برای دیداری مجدد از نهضت بیداری (Brounsville) برانزویل به آنجا بازگشتم و از دیدن مردم کثیری که برای توبه و احیای زندگیشان به جلو می‌آمدند، غرق شادی بودم. روی نیمکتی نشسته بودم که روح‌القدس به من گفت: «تو هم برو جلو». گفتم: «ولی خداوندا، من تازه پیش دوستانی که کنارم نشسته‌اند شهادت دادم که تو مرا قوت بخشیده‌ای و حالا مرا در حال توبه کردن خواهند دید. آنوقت من بنظرشان فردی متظاهر و ریاکار جلوه می‌کنم.»

اما از روح‌القدس اطاعت کردم و پیش رفتم وقتی زانو زدم، روح‌القدس گفت: «هنوز یکی از بتهایت جا مانده. عشق و علاقه‌ات نسبت به فرزندانت آنقدر قوی است که حاضری مرا درمکان دوم اهمیت قرار دهی.» زانو زدم و از گناه بت پرستی‌ام توبه کردم و آمرزش الهی را یافتم.

اکنون اقدام کنید

همین حالا زانو بزنید و آنچه در زندگیتان نادرست است را به خداوند خویش بگوئید. دیگر نباید با لنگیدن به زندگی خود ادامه دهید. به او اجازه دهید تا تراشه چوب را از قلبتان بیرون بکشد. درست همانطور که در زکریا۹:۳ گفته شده: خداوند می‌تواند در یک روز عصیان قوم خود را رفع نماید. خداوند حاضر است و می‌تواند قدوسیت خود را به شما نیز منتقل سازد.

هیچ اشکالی ندارد که بخاطر گناهتان گریه کنید. بگذارید خداوند دلتان را بخاطر گناهی که مرتکب شده‌اید، بشکند. بگذارید روح‌القدس شدت و وخامت خطایایتان را بر شما مکشوف سازد. تنها تلاشی که لازم است انجام دهید زانو زدن است که برای برخی قدم ایمان محسوب می‌شود. باید به وعده‌های خداوند ایمان داشته باشیم. عیسی تعمید دهنده ماست. او ما را با روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد. او قدوسیت خود را به ما نیز

منتقل خواهد ساخت ولی اول باید توبه و اعتراف کنیم. بدون توبه و پاکسازی کلیسا، هیچ بیداری بوجود نخواهد آمد. به نزد عیسی بیائید؛ او شما را دوست دارد. اگر امکان دارد، همانجا که هستید زانو بزنید و دعا کنید.

آنانی که احساس کثیف و پلشت بودن می‌کنند، ممکن است بپرسند: «خداوند چگونه می‌تواند با کسی مثل من روبرو شود؟». خداوند متخصص برخورد با افرادی نظیر شما است. او شما را دوست دارد. همه ما از جلال خدا قاصریم (رومیان۳:۲۳). خداوند بدین دلیل مرد که شما بخاطر گناهتان نمیرید. فقط کافی است نزد او بیایید و او را بپذیرید.

تنها چیزی که در حال حاضر می‌تواند مانع از آمدن شما به نزد عیسی، با تمام گناهانتان، شود یا خجالت است و یا غرور. آن مانع را کنار بزنید و پیش بیائید. خداوند تمام کسانی را که از پاکی و نجات خویش اطمینان ندارند دعوت می‌کند که پیش او بیایند. اگر شما می‌گوئید: «من مطمئن نیستم که تمام گناهانم آمرزیده شده باشد»، نزد عیسی بیایید. اگر شک دارید، به شکهایتان شک کنید و به ایمانتان یقین نمائید. با تمام بارها و غمهایتان پیش او بیایید. حتی با مشکلات کلیسایی که از قدیم بر دوشتان مانده نزد او بیایید و همه را پیش پاهایش بگذارید.

شاید می‌گویید: «برادر، الان ۲۵ سال است که من دارم بخاطر همین یک گناه بخصوص توبه می‌کنم.» من به شما می‌گویم که یکبار دیگر پیش آمده توبه کنید! «بچشید و ببینید که خداوند نیکوست» (مزمور۳۴:۸). اگر اسیر فیلمهای مستهجن، مواد مخدر یا الکل هستید، نزد عیسی بیایید. اگر گرفتار نفرت، انتقاد یا تفرقه هستید، پیش بیایید و خداوند آزادتان خواهد کرد.

برادری از اروپا پیش من آمد و گفت: «جناب کشیش، من زنی دوست داشتنی و سه فرزند نازنین دارم، اما زندگیم در شرف از هم پاشیدن است، چون اسیر فیلمهای مستهجن هستم».

بلافاصله احساس کردم که خدا شفقتی در دلم نسبت به این فرد نهاد. تنها کاری که کردم این بود که وی را بغل کردم و گفتم: «خداوند قبلاً ترتیب این را هم داده است.» او با اعترافی که کرد، آزاد شد. قوت خدا وی را آزاد کرد. نقاط ضعف و احتیاج خود را به خداوند اعتراف کنید و به او اجازه دهید تا همین امروز آزادتان کند!

آن را همان که هست بنامید

بعد از اینکه از گناه خودتان توبه کردید، شاید بخواهید برای توبه شهر یا ملت خویش دعا کنید. دعای ذیل، دعایی است که در جریان روز ملی دعا در تگزاس انجام شد:

خداوندا، ما را ببخش چون بجای اینکه از لحاظ کتاب‌مقدسی و اخلاقی دقیق و بی‌نقص باشیم، از لحاظ سیاسی بی نقص هستیم.

خداوندا، بخاطر خشونتهایی که در خانه‌ها، خیابانها و مدرسه‌هایمان وجود دارد ما را ببخش.

خداوندا، بر ما رحمت فرما و ما را بخاطر تبعیض نژادی، تبعیض جنسی و تعصب ببخش.

پدر، ما را بخاطر سقط جنین، فیلمهای مستهجن و ضرب و شتم کودکان ببخش.

خداوندا، قوم خود را تطهیر نما. کلیسا را پاک بساز و بعد از آن این ملت را پاک ساز.

ما را ببخش از اینکه شیوه زندگی بی بندوبار را شیوه‌ای از شیوه‌های زندگی می‌نامیم.

ما را ببخش از اینکه رابطه جنسی نامشروع را رابطه جنسی سالم می‌نامیم.

آنان را که بجای وعظ عادل شمردگی توبه کاران، عادل شمردگی همگانی را موعظه می‌کنند ببخش.

ما را ببخش از اینکه از مسئولیت‌پذیری و پاسخگو بودن می‌ترسیم، حال آنکه بر حقوق خودمان پافشاری می‌کنیم.

خداوندا، ما را بخاطر آلوده کردن محیط زیست، چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ اخلاقی ببخش.

خداوندا، بر ما رحم کن.

دعای مزمور ۵۱

لازم نیست گناهانمان را مخفی کنیم. می‌توانیم آنها را اعتراف کنیم، زیرا «او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد» (اول یوحنا۱:۹).خواهش می‌کنم با هر چه توان در دلتان دارید دعای ذیل را بکنید. باید با ایمان دعا کنید و یقین داشته باشید که امروز وارد حیطه تازه‌ای شده‌اید.

باقی چیزها برای قوم خدا مهیا است: امروز شما هم می‌توانید به بقیه بپیوندید. به مجردی که خداوند این دعای توبه را دریافت می‌کند، ماتم شما را به خوشی بدل خواهد ساخت. حتی بعضی از شما با گفتن دعای ذیل از بیماری خود خلاص خواهید شد. وقتی خدا دل کلیسا را شفا بدهد، خیلی از شما از امراض جسمانی نیز شفا خواهید یافت. همین حالا این دعا را (که برگرفته از مزمور۵۱ است) بکنید؛ آسمان این دعا را خواهد شنید و پژواکش به دوزخ هم خواهد رسید:

خدای پدر، من می‌دانم که به تو احتیاج دارم. من گناه کرده‌ام و از تو طلب آمرزش دارم.

می‌دانم که عیسی بر روی صلیب جلجتا بها را پرداخته، پس خداوندا مرا بخاطر تمام گناهانم بیامرز.

خداوندا، از تو می‌خواهم امروز زندگی مرا عوض کنی.

از امروز به بعد می‌خواهم همانگونه سلوک کنم که عیسی سلوک می‌کرد.

می‌خواهم شبیه عیسی شوم، می‌خواهم فکر مسیح را داشته باشم.

می‌خواهم در قوت روح‌القدس راه بروم.

ای خدا، بر حسب رحمت بی‌کران خود بر من رحم فرما؛ به حسب کثرت رأفت خویش گناهانم را محو ساز.

مرا از عصیانم بکلی شست و شو ده و از گناهم مرا طاهر کن زیرا که من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گناهم همیشه در نظر من است.

به تو و تنها به تو گناه ورزیده‌ام و آنچه درنظر تو بد است را انجام داده‌ام.

مطمئناً تو به راستی در قلب راغب هستی، پس حکمت را در باطن من به من بیاموز.

مرا با زوفا پاک کن تا طاهر شوم؛ مرا شست و شو کن تا از برف سفیدتر شوم.

شادی و خرمی را به من بشنوان؛ تا استخوانهایی که کوبیده‌ای به وجد آید.

روی خود را از گناهانم بپوشان و همه خطایای مرا محو کن.

ای خدا، دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز.

مرا از حضور خود مینداز و روح‌قدوس خود را از من مگیر.

شادی نجات خود را به من بازده و به روح آزاد مرا تأیید فرما.

آمین!

حالا به او بگوئید:

خداوندا، متشکرم از اینکه اینقدر مرا دوست داری.

تو را بخاطر آمرزشت شکر می‌کنم؛

آمرزش تو را می‌پذیرم.

به هیچ وجه قادر به پرداخت بهای آمرزش تو نیستم.

شکرت می‌کنم که عیسی بهای آن را پرداخت.

اکنون خداوندا، بخشایش تو را می‌پذیرم.

و حالا پاکی عیسی‌مسیح را به زندگیم دعوت می‌کنم.

ای کاش می‌دانستید که خداوند چقدر شما را دوست دارد. عیسی همین الان وارد اتاقتان می‌شود و شما را در آغوش می‌گیرد، درست مثل پدری که پسر عیاش خود را بغل کرد (مراجعه شود به لوقا۱۵:۲۰). دیگر

ناکامیهایتان شما را زجر و آزار نخواهند داد. حتی در شکستهایتان عیسی‌مسیح را جلال خواهید داد، و خدا پیروزی را وارد زندگیتان خواهد کرد.

اگر تعمید با روح‌القدس و آتش را می‌خواهید، خدا از پیش به شما لبیک گفته است! آیا می‌خواهید؟ او آن را به شما خواهد داد. ما انسانها که به اندازه خدا نیکو نیستیم، وقتی فرزندمان از ما نان می‌خواهد، هیچوقت سنگی کف دستانش نمی‌گذاریم. ما آنها را دوست داریم و احتیاجاتشان را برآورده می‌سازیم. پس چقدر بیشتر پدر آسمانی ما؛ ّ ف روح‌القدس و آتش را به آنانی که از او سؤال کنند خواهد بخشید. برخی از شما خوانندگان برای اینکه باور کنید که این امکان‌پذیر است، نیاز به تعمید ایمان دارید. همان دعایی را بکنید که پدر پسر دیوزده کرد و در مرقس۲۴:۹ مندرج است: «ایمان می‌آورم، ای خداوند بی‌ایمانی مرا امداد فرما!».

سه ویژگی آتش

پاکی، قدرت و حرارت

تا پیش از اینکه آتش خدا در زندگیم وارد شود، من هم با گناه دست و پنجه نرم می‌کردم و نبرد ما بسیار طولانی بود. وقتی آتش قدوسیت بر من آمد، متوجه شدم که این نبردها بسیار کوتاهتر شده. آتش پاکی خواهد آمد و شما را در برابر گناه اقتدار خواهد بخشید. آتش روح‌القدس سه چیز با خود می‌آورد: پاکی، قدرت در برابر گناه و شیطان، و حرارت و اشتیاق برای خدا و گمشدگان.

من کسی بودم که همیشه درباره نجات خدا، پیش گمشدگان شهادت می‌دادم. اما بعد از اینکه آتش بر زندگیم قرار گرفت، دیگر هرگز مثل گذشته شهادت ندادم. چند نفر از شما تا بحال با هواپیما سفر کرده‌اید؟ در هواپیما زمینه کار بشارتی بطرز عالی فراهم است، چون هیچکس نمی‌تواند از هواپیما پیاده شود! پس با خیال راحت می‌توانید برایشان موعظه کنید و آنها هم گوش خواهند داد.

بعد از اینکه با آتش تعمید یافتم، به اولین کسی که شهادت دادم، مرد ۱۹ ساله‌ای بود که در هواپیما همسفرم بود. می‌بینید که من هم چهار اصل روحانی و دیگر ابزارهای جالب شهادت مسیحی را بلد هستم. اما وقتی به این مرد جوان نگریستم و دهانم را گشودم، روح‌القدس زمام امور را در دست گرفت. گفتم: «آیا می‌دانی خداوند برایم چه کاری انجام داده؟ در حضور خدای قادر مطلق شش روز تمام می‌لرزیدم!» و بدین ترتیب توجهش را جلب کردم!

می‌توانستم اشکهایی را که از چشمانش سرازیر شده بود. ببینم؛ نمی‌فهمیدم چرا. به خودم گفتم: این بدترین روش بشارتی است که تا به حال بکار برده‌ام! گاهی روح‌القدس می‌گوید: «واعظ، خودت را کنار بکش. من

می‌خواهم با این فرد حرف بزنم!» پیام انجیل مرد جوان را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. جوان دیگری هم که من در هواپیما با او مشغول حرف زدن شدم، بی‌درنگ مسیح را پذیرفت.

بگذارید قدرت خدا شما را بکار گیرد! بگذارید روح‌القدس بر زندگیتان مسلط شود. در اعمال ۸:۱ سخنان عیسی خطاب به رسولان را می‌خوانیم:

لیکن چون روح‌القدس بر شما می‌آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود در اورشلیم (شهرتان) و تمامی یهودیه (ایالتتان) و سامره (کشورتان) و تا اقصای جهان. در واقع، این تعمید روح‌القدس یک گزینه اختیاری نیست؛ بلکه وجودش حیاتی است. کتاب‌مقدس می‌گوید که: «از روح پر شوید»(افسسیان۱۸:۵). جا دادن به روح و پر شدن از روح دو چیز متفاوت هستند، تفاوت آنها مثل تفاوت میان نواختن موسیقی در یک اتاق از کل خانه، با انباشتن کامل یک خانه از آلات موسیقی و نواختن آنها به حدی است که تمام همسایگان و رهگذران بشنوند. شما می‌توانید فقط یک چراغ در اتاق خوابتان روشن کنید و نیز می‌توانید تمام خانه و حیاط منزلتان را غرق نور و چراغانی نمائید. می‌توانید از یک میهمان در اتاق پذیرایی خانه‌اتان پذیرایی کنید و می‌توانید به میهمان خوشامد گفته تمام خانه خود را در اختیارش قرار دهید. به همین ترتیب، هم می‌توانید «روح‌القدس را داشته باشید» و هم می‌توانید «از روح پر شوید».

بعضی‌ها نگران آن هستند که آتش در زمان مناسب بر زندگیشان نازل شود. من می‌توانم در مورد زندگی خودم بگویم که آتش در زمان «نامناسب» نازل شد. من اصلاً آماده‌اش نبودم. خیلی کارها برای انجام دادن داشتم. دعا می‌کنم که خداوند حس شما از زمان را آشفته سازد و برنامه کاریتان را به هم زده شما را برای خود برباید!

فصل ۸

ایمان آوردن‌های اشتباه و آتش خدا

در سفر اخیری که به نیویورک رفته بودم، سوار تاکسی شدم و با راننده ۲۱ ساله تاکسی که جان نام داشت مشغول صحبت درباره مسیح شدم. او به من گفت که خانه‌اش را برای یافتن زندگی بهتر ترک کرده، چون مادرش معتاد به مواد مخدر بوده است. از او پرسیدم: «جان، آیا تو تولد تازه یافته‌ای؟»

او گفت : «بله».

من کنکاش کردم: «آیا مطمئنی که نجات یافته‌ای؟»

او باز جواب داد: «بله، من هر هفته به (فلان) کلیسا می‌روم».

قدری بیشتر با او حرف زدم و از وی پیرامون دیگر جنبه‌های زندگیش سؤالاتی کردم و او به من گفت: «من با دختری زندگی می‌کنم که همسرم نیست، ولی می‌خواهیم بچه‌دار شویم.»

همین حرفش به من بهانه‌ای برای ادامه صحبت داد و گفتم: «جان، طریق خداوند اینگونه نیست، طریق خداوند، راه اطاعت از کلام خدا است.» شروع کردم به توضیح انجیل به او و او هم کم‌کم موضوع را فهمید. به او گفتم: «رابطه جنسی فقط برای زوجهایی مجاز است که با هم ازدواج کرده‌اند، اما تو بدون اینکه با آن دختر پیمان زناشویی ببندی، زندگی مشترک تشکیل داده‌ای و منتظر بچه‌ای هم هستی، ولی اگر تو برکت ازدواج و پیوند زناشویی را دریافت نکنی، چگونه خدا می‌تواند به بچه‌ات برکت دهد؟

اطمینان از آسمان؟

متوجه شدم که این مرد جوان، یعنی جان چنین متقاعد شده که نجات یافته ولی اصلاً چیزی درباره انجیل نمی‌داند. موضوع، همین جا خلاصه نمی‌شد بلکه او اعتیادها و اسارتهای دیگری هم در زندگیش داشت.

اول کار که جان با آن اطمینان به من جواب داد، کمی جا خوردم. اولش ترسیدم و شک داشتم که خبر خوش انجیل را به او ابلاغ کنم. بعداً از اینکه فهمیدم او درباره خداوند عیسی‌مسیح هیچ چیز نمی‌داند، یکه خوردم. خوشبختانه توانستم کلام خداوند را با او در میان بگذارم.

دنیای ما پر از آدمهایی است که می‌گویند: «درباره مسیح با من حرف نزن؛ من برای خودم دین و ایمان دارم.» ولی نگرانی من این نیست که شما دین و ایمان دارید یا خیر، بلکه نگران این هستم که آیا عیسی‌مسیح را دارید؟ آیا تولد تازه یافته‌اید؟ شاید بگوئید: «آه، البته که تولد تازه یافته‌ام من خودم ۲۰ سال مبشر مسیحی بوده‌ام». خوب معنی این حرف چیست؟ آیا می‌دانید که چه تعدادی از مبشرین راهی دوزخ خواهند شد؟ من ایمان دارم که در دوزخ در همسایگی خیلی‌ها مبشری اقامت خواهد داشت. آدمهایی که یقین داشتند چیزی هستند که در واقع نبوده‌اند.

می‌دانم که هضم این پیغام برای بسیاری از شما خوانندگان عزیز، آسان نخواهد بود. ولی خواهش می‌کنم به روح‌القدس اجازه بدهید تا از طریق کلامش، چاقوی جراحی را در دست بگیرد و شما را عمل کند. چاقوی جراحی در دستهای استاد، دشنه خونریز نیست بلکه وسیله درمان است و تمام عفونتهای روحانی را برمی‌دارد و سپس ما را بطور کامل شفا می‌بخشد.

خدا همه چیز را درباره ما و شما می‌داند. او همه چیز را درباره زندگی جان می‌داند و من می‌دانم که روح‌القدس الان مشغول کار کردن در وجود اوست. چون خدا دری را به روی جان گشود. او فهمید که در ورای دین زدگی، محتاج توبه و بازگشت به احکام خداوند است.

اما در مورد شما، خواننده عزیز چطور؟ امروز زندگی شما چگونه است؟ آیا می‌دانید که دو قرن پیش، چارلز فینی در مورد همین ایمان آوردنهای اشتباه موعظه کرده است؟ من دریافتم که فینی به مسئله کسانی که خیال می‌کنند به آسمان خواهند رفت و می‌پندارند که از آن خدا هستند هم پرداخته است. ولی همانطور که در زمان فینی بود، امروز هم در کلیسا کسانی هستند که به آسمان نخواهند رفت، بلکه به ایشان امیدی واهی داده شده.

فیض، گناه اعتراف نشده را پوشش نمی‌دهد

شبانی از بالتیمور به نام بارت پیرس (Bart Pierce) کتابی از چارلز فینی به من داد تحت عنوان قوت از اعلی. فینی در صفحه ۷۰ این کتاب می‌نویسد: «تصادفی نبود که پیش از فیض شریعت آمد.» معنی این حرف آن است که شریعت خدا و احکام او طریق را برای آمدن انجیل مهیا ساختند. اگر کسی از توجه به شریعت خودداری کند، در واقع از تعلیم دادن به نفس خویش خودداری کرده و خواسته انجیل فیض را مستقیماً بدست آورد. با

این وجود، بدون توبه، امیدی که چنین فردی برای خویش می‌سازد امیدی واهی است و معیار تجربه مسیحی‌اش هم معیاری غلط است. چنانکه در یعقوب۲:۱۷ آمد: «ایمان اگر اعمال ندارد، در خود مرده است». اگر ما فیض را در بر بگیریم ولی هرگز اراده و زندگیمان را به خدا ندهیم و شیوه زندگی لاقید و بی بند و باری را پیش بگیریم، در آن صورت آیا حقیقتاً به مسیح ایمان آورده‌ایم؟ این سیستم اعتقادی غلط، کـلـیساها را با ایمانهای غلط انباشته است.

ای خادم انجیل، ما باید مردم را با تعلیم این حقیقت که ایشان نیازمند یک منجی هستند و نه فقط یک برکت، به سوی مسیح هدایت کنیم.

در آرژانتین، پیش از ۹۰٪ جمعیت اعتراف می‌کنند که مسیحی هستند و به فلان یا بهمان فرقه وابسته‌اند، که البته اکثر ایشان به کاتولیک بودن اقرار می‌نمایند. با این حال ما کشوری نمی‌بینیم که بر طبق احکام خداوند عمل کند. همان مردمی که به کتاب‌مقدس قسم می‌خوردند، همان کسانی هستند که بارها و بارها بر خلاف کلام خدا عمل نموده‌اند، چرا که کتاب‌مقدس می‌گوید قسم نخورید.

این راز را عیسی ضمن بیان مثل کرکاسها توضیح می‌دهد (مراجعه شود به متی ۱۳: ۲۴-۳۰ و ۳۶-۴۳). ما می‌دانیم که خدا الان گندم را از کرکاس جدا نمی‌کند؛ کتاب‌مقدس می‌گوید که گندمها و کرکاسها کسانی که ایمان راستین دارند و کسانی که شبیه ایمانداران هستند با همدیگر نمو می‌کنند. من درباره کسانی صحبت می‌کنم که مسیحی هستند و کسانی که مسیحی نما می‌باشند ولی مسیحی واقعی نیستند. داوری خدا هنوز فرود نیامده است. «پسران شریر» (آیه ۳۸) و کسانی که ایمان غلط دارند، در روز خداوند از عادلان جدا کرده خواهند شد.

شاید پذیرش این پیغام برای بعضی‌ها کمی سخت باشد، ولی چاره‌ای جز شنیدنش ندارند. خدا می‌خواهد که ما در حال حاضر ناراحت باشیم، تا مبادا در روز داوری نهایی متحمل عذاب شویم. بهتر است که وقتی خدا ما را به توبه فرا می‌خواند، قدری از آسایش فعلی خویش چشم پوشی کنیم. شدت عذاب و المی که در روز خداوند بر دوزخ نازل می‌شود، با ناراحتی کنونی غیر قابل مقایسه است.

خدا منصف و عادل است و شریعت احکام وی را نمی‌توان استهزار نمود (مراجعه شود به غلاطیان۶:۷). برای اینکه انجیل، واقعاً انجیل باشد، باید پیغام توبه را ندا در داد. باید در پندار و رفتار تغییری حاصل شود. پیش از آنکه مسیح به موعظه در جهان بپردازد، یحیای تعمید دهنده آمد تا طریق خداوند را مهیا سازد. او گفت: «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (متی۳:۲). به همین ترتیب،امروز هم خداوند نه تنها با محبت بلکه با شدت با ما سخن می‌گوید (مراجعه شود به متی۴:۱۷).

ایمان آوردنهای حقیقی در برابر ایمان آوردنهای اشتباه

ایمان آوردن یا تغییر کیش دادن یعنی چه؟ یعنی اینکه انسان بکلی مسیر خویش را عوض کند. ما تا پیش از آنکه به مسیح ایمان بیاوریم به راه خودمان می‌رفتیم و هر چه که به فکرمان بهترین کار می‌رسید انجام می‌دادیم. خودمان زندگی خویش را اداره می‌کردیم، چه خدا خوشش می‌آمد چه نمی‌آمد. ولی وقتی کسی به مسیح می‌گرود، تغییر مسیر داده بسمت متصدی جدید (به تعبیری روحانی) حرکت می‌کند و بسوی عیسی‌مسیح بازمی‌گردد. ایمان آوردن فقط تبدیل دل نیست . فقط تبدیل احساسات و رفتار نیست – منظورم از رفتار نحوه انجام مدیریت مالی، نحوه صحبت کردن با همسایگانمان، برخورد با کارگران زیر دستمان و غیره است. این تبدیل و تحولی کلی است؛ این تغییر اساسی و قوی است. بیائید به متی۳–۱:۲۵ یعنی مثل ده باکره نگاهی بیندازیم، این مثل به ما کمک خواهد کرد تا بفهمیم آیا حقیقتاً ایمان آورده‌ایم یا فقط گرویدن اش‌تـبـا ه ی را تجربه کرده‌ایم. این کلام برای همه است.

«در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته به استقبال داماد بیرون رفتند و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند. اما نادانان مشعلهای خود را برداشته هیچ روغن با خود نبردند. لیکن دانایان روغن در ظروف خود با مشعلهای خویش برداشتند. و چون آمدن داماد به طول انجامید، پینکی زده خفتند. و در نصف شب صدایی بلند شد که اینک داماد می‌آید، به استقبال وی بشتابید. پس تمامی آن باکره‌ها برخاسته مشعلهای خود را اصلاح نمودند. و نادانان دانایان را گفتند: از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش می‌شود.»

اما دانایان در جواب گفتند: «نمی‌شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد بلکه نزد فروشندگان رفته برای خود بخرید».

و در حینی که ایشان به جهت خرید می‌رفتند، داماد برسید و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده در بسته گردید.

بعد از آن باکره‌های دیگر نیز آمده گفتند: «خداوندا برای ما باز کن!»

او در جواب گفت: «هر آینه به شما می‌گویم شما را نمی‌شناسم». پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید.

این ده باکره نمونه کلیسای عیسی‌مسیح هستند. ایشان از پیش برای شرکت در جشن عروسی دعوت شده بودند. نامهایشان در فهرست مدعوین بود و کسانی بودند که از امور مربوط به خدا مطلع بودند. امروز داماد

یعنی عیسی‌مسیح امید دارد که ما هم در ضیافت عروسی شرکت داشته باشیم ولی همه ما آماده نیستیم. همه ما از بی‌ایمانی و زندگی جسمانی بازگشت نکرده‌ایم.

کتاب‌مقدس در مورد روزهای آخر نیز با ما سخن می‌گوید. دوستان من، لازم است دعا کنیم چون روزهای خیلی سختی در پیش داریم. ما یعنی کلیسا که عروس مسیح هستیم باید بیدار و مراقب و در دعا باشیم. مادامی که روی کره زمین بسر می‌بریم نباید در خواب روحانی فرو برویم. باید بیدار شویم و بیدار بمانیم! چنانکه آیه ذیل می‌گوید: «ای تو که خوابیده‌ای، بیدار شده از مردگان برخیز تا مسیح بر تو درخشد» (افسس۵:۱۴).

رومیان ۱۴: ۱۰-۱۱ می‌گوید که همه پیش مسند داوری خدا حاضر خواهیم شد و هر زانویی در حضور خداوند خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود. توجه داشته باشید که نمی‌گوید زانوی تمام انجیلیها یا کاتولیکها یا تمام کسانی که به کلیسا می‌روند، خم خواهد شد. بلکه می‌گوید هر زانویی خم خواهد شد. در روز قیامت، آقای آدولف هیتلر از میان اموات پیش خواهد آمد تا گزارش اعمالی را که روی زمین انجام داده ارایه نماید، و آنوقت او در برابر خدای قادر مطلق زانو زده خواهد گفت: «تو خداوند هستی!»

کل نژاد بشری زانو خواهند زد و شاه شاهان و رب‌الارباب را تمجید خواهند کرد. او تا به ابد زنده است! تمامی قدرت در آسمان و بر زمین در دستهای او است. ولی خداوند برای اندک زمانی به شریر اجازه می‌دهد تا هر کس می‌خواهد طریقی دیگر را دنبال کند، گمراه سازد. آنانی که می‌خواهند به جهنم بروند، مختارند. هیچکس را مجبور به رفتن به آسمان نمی‌کنند. همه آنهایی که به آسمان می‌روند کسانی هستند که توبه کرده‌اند و امور مربوط به خدا را دوست دارند.

امروز نمی‌توانید مطمئن باشید از اینکه آیا به آسمان صعود خواهید کرد یا به قعر جهنم سقوط خواهید نمود. من در نام عیسی به شما می‌گویم: در مسیح نجات هست. خدا شما را در بر خواهد گرفت، گناهانتان را خواهد آمرزید و به شما قوت خواهد بخشید تا باقی عمر خویش را در پاکی بسر برید.

برادر و خواهر من، مشعلهایی که مسیح در مثل ده باکره از آنها حرف می‌زند، نمونه دلهای ماست. از شما می‌پرسم، آیاٌ ف آتشی در دلتان شعله‌ور هست؟ آیا مشعلتان آماده هست؟

همین چند وقت پیش برای موعظه در کلیسای راک سیتی (Rock City) بالتیمور، وارد این شهر شدم. بعدازظهر آن روزی که قرار بود موعظه کنم، پیش از وعظ، در اتاق هتل محل اقامتم زانو زدم و به خداوند گفتم: «من بیش از آنکه نگران جانهای گمشده باشم به فکر خستگی خودم هستم. مرا ببخش و برای نجات یافتن جانهای گمشده به من شور و حرارت عطا کن. خواهش می‌کنم یکبار دیگر برای گمشدگان، اشک از دیدگانم سرازیر کن. بگذار برایشان درد داشته باشم، همان حسی که عیسی در دوره زندگی زمینی‌اش برای بیماران و

رنج دیدگان داشت». و خداوند هم دعایم را اجابت کرد. و این حس در نیویورک یعنی شهری که بعد از بالتیمور از آن دیدن کردم، قوی‌تر شد و دلم را شکست.

بی‌تفاوتی یا شفقت؟

آیا می‌خواهید شفقت خدا، بی‌تفاوتی شما را در هم بشکند و دلتان را لبریز از آتش سازد؟ به فیض خدا، از زمانی که کتی و من آتش را یافته‌ایم، به هزاران نفر در آسیا، اروپا، ایالات متحده و آمریکای لاتین خدمت کرده‌ایم. آیا می‌دانید چه درخواست دعایی بیش از همه تکرار شده است؟ «کشیش، لطفاً دعا کن تا شور و اشتیاق من نسبت به جانهای گمشده زیاد شود.»

خواننده عزیز دل تو چطور دلی است؟ درجه حرارت روحانی تو چگونه است؟ آیا درجه حرارت متوسط است یا پایین و یا اینکه فقط پیلوت (شمعک) آن روشن است؟ کتاب‌مقدس حرف از مشعل می‌زند. ده باکره نمونه کلیسا هستند که همگی مشعل یا چراغهای روغنی داشتند. اما پنج باکره از میان این جمع، نادان بودند؛ آنها بی‌توجه و بی‌فکر بودند. این باکره‌های بی‌فکر مشعلهای تعصب مذهبی را برافراشته بودند. در ظاهر آنها آنچه را که باید انجام می‌دادند، انجام داده بودند، ولی مسح را نداشتند. روغن روح‌القدس در زندگی ایشان اندک بود و روشنی چراغهایشان نتوانست تمام شب دوام بیاورد. مذهب، بدون قدرت خدا دوام چندانی نخواهد داشت.

برادر و خواهر عزیز، مواظب باشید که بدون تجلی روح‌القدس، صورت ظاهری مذهب را با خود یدک نکشید. ای جوان، مطمئن شو از اینکه زندگیت از حضور خدا اشباع شده است. اگر روغن روح‌القدس به درون قلبتان جاری نشود، در معرض خطر قرار دارید! باید روزهای شور و حمیت کلیسا از راه برسند، شور و حمیتی قوی‌تر از گذشته.

روزی مردی که بیش از ۲۰ سال عضو کلیسای ما بود، آمده به من گفت: «برادر، امروز تصمیم گرفته‌ام که تمام زندگیم را تقدیم عیسی‌مسیح کنم.» دعای من این است که در مورد شما اینقدر طول نکشد تا به چنین تصمیمی برسید. دعا می‌کنم که اگر هنوز تمام زندگیتان را تقدیم خداوند نکرده‌اید، یا اگر شعله آتش در دلتان رو به خاموشی نهاده، امروز روغن روح‌القدس را بیابید.

«لیکن دانایان، روغن در ظروف خود با مشعلهای خویش برداشتند. و چون آمدن داماد به طول انجامید، همگی پینکی زده خفتند» (متی ۲۵: ۴-۵).

برای داماد چه اتفاقی افتاده بود؟ «آمدن او به طول انجامیده بود.» برخی فکر می‌کنند، مدت زمان زیادی گذشته و هنوز عیسی نیامده است، من هم از فرصت استفاده می‌کنم و آنطور که دلم می‌خواهد زندگی می‌کنم.

«همه پینکی زده خفتند و در نصف شب صدایی بلند شد» (متی ۲۵: ۵-۶).

شاید همین امشب صدایی بلند شود، کرناها نواخته شوند و ندایی قوی از آسمان طنین انداز شود که می‌گوید: «اینک شاه شاهان و رب‌الارباب می‌آید!» (اول تسالونیکیان ۴: ۱۶-۱۷). آیا آماده هستید؟ آیا همراه داماد خواهید رفت یا جا خواهید ماند؟

اینک داماد می‌آید! به استقبال وی بشتابید! (متی۶:۲۵).

کسانی که روغن کافی نداشتند از دیدار داماد محروم شدند چون رفته بودند تا روغن بیشتری تهیه کنند. ولی خیلی دیر رسیدند! آیا می‌دانید زمانی وجود دارد که «خیلی دیر» نام دارد؟ در گذشته، حال و آینده زمانی وجود دارد که به آن زمان از دست رفته اطلاق می‌شود. زمان از دست رفته، زمانی است که دیگر گذشته است. لحظه‌ای خواهد رسید که این نبوت دیگر کارایی نخواهد داشت: «اینک الان روز نجات است» (دوم قرنتیان۲:۶). دیگر هیچ موعظه‌ای ایراد نخواهد شد. روح‌القدس امروز کلیسا را فرا می‌خواند تا در ایمانش پر حرارت و مشتاق باشد.

بعضی‌ها شاید بگویند: «ولی آقای کشیش من قبلاً ایمان آورده‌ام، خیلی ممنون.» برادر و خواهر عزیز، آیا واقعاً ایمان آورده‌ای؟ از کجا می‌دانی؟ در اینجا چندین نشانه از کسانی که مطمئن هستند ایمان آورده‌اند ولی درواقع اینطور نیست، ارایه شده است.

نشانهای ایمان آوردنهای اشتباه

چارلز فینی مبشر معروف، برخی از نکات ذیل را در کتابش قوت از اعلی ذکر کرده است. اینکه احیاناً یکی دو تا از این نشانه‌ها به شما ربط پیدا می‌کند، به معنای آن نیست که بکلی ایمان نیاورده‌اید. فقط خداوند است که عارف‌القلوب می‌باشد. همه ما کم و بیش با یکی یا چند تا از علایم مزبور، بسته به زمانهای مختلف، دست به گریبان هستیم با این حال اگر می‌بینید که این نشانه‌ها بر شیوه زندگی شما سایه افکنده جداً لازم است که خداوند را بطلبید.

مقاومت در برابر الزام

شخصی که به غلط ایمان آورده در برابر تمام الزامهایی که بخاطر ارتکاب گناه به وی دست می‌دهد، مقاومت می‌کند. بعضی‌ها در طول جلسه کلیسایی سپری جلوی خود می‌گیرند و سعی می‌کنند در خلال موعظه از خویش دفاع کنند، دیگر از خودتان دفاع نکنید؛ اگر کلام از جانب خداست، آن را بپذیرید!

فقدان توبه

کسی که به غلط ایمان آورده، از پذیرش گناهانی که نسبت به دیگران انجام داده، خودداری می‌کند. ممکن است از کسی دزدی کرده باشد ولی به خودش می‌گوید: در محراب کلیسا از خدا طلب آمرزش خواهم کرد. روز دوشنبه به سراغ فردی که از او دزدی کرده نمی‌رود تا بگوید: «بیا، این ۱۵۰ دلاری که وقتی برای ناهار رفته بودی از روی میزت برداشتم.» واقعاً باور دارد که با زانو زدن در مقابل محراب، جبران دزدی‌اش شده است، ولی این توبه هیچ ثمره‌ای ندارد و ایمانی که آورده شالوده‌ای اشتباه دارد.

امیدوارم وقتی به آسمان رفتیم، هیچکس از اهل دوزخ نتواند انگشتش را بسوی من دراز کرده بگوید: «کشیش چرا به من نگفتی؟ چرا به من هشدار ندادی که اگر این کارها را بکنم ، وارد ملکوت آسمان نخواهم شد! چرا موعظه‌هایت واضح‌تر نبود؟ خوشبختانه، امروزه بسیاری از واعظین ترجیح می‌دهند، خیلی رک و صریح باشند و حتی موقعیت خودشان را به خطر می‌اندازند و این امکان هم هست که کسی از وعظشان آزرده خاطر شود. خواهش می‌کنم شما آزرده خاطر نشوید، چون کسی که این سطور را می‌نویسد، خود گناهکاری است که توبه کرده و برای آمرزش به فیض عیسی متوسل شده است. اگر چنین نبود، من هم روانه همان دوزخی می‌شدم که بسیاری دیگر شدند و می‌شوند. زندگیم هم یک فاجعه می‌شد، نظیر زندگی خیلیها که مسیح را ندارند.

من با غرور به سوی شما نمی‌آیم، بلکه با دلی بیقرار چون خدا این روزها خیلی صریح حرف می‌زند. او شما را دوست دارد و به همین دلیل از شما دعوت می‌کند تا روغن روح‌القدس را بیابید وثمره توبه بیاورید.

روابط از هم گسیخته

کسانی که به غلط ایمان آورده‌اند، از تجدید روابط، جبران خسارت یا دلجویی از کسانی که آزرده‌اند، خودداری می‌ورزند.

بیدار نبودن و منتظر نبودن

کسی که به غلط ایمان آورده، آنگونه که کلام خدا به ما می‌گوید (مراجعه شود به متی۱۳:۲۵) که بیدار و منتظر باشیم، بیدار و منتظر نیست. بلکه حواسش پرت است و مراقب نمی‌باشد.

مدتی پیش داشتم برای جماعتی کثیر در نیویورک موعظه می‌کردم. متوجه شدم که خیلیها اصلاً پیغام را نمی‌گیرند، خیلی سخت است که آدم موعظه کند و متوجه شود که مردم حرفهایش را نمی‌گیرند. سرانجام، خداوند به من گفت: «در اینجا روح مذهب‌گرایی حاکم است و اینجا در واقع "ساختمان کلیسا" است.» چون این مردم بر حسب عادت در ساختمان کلیساها جمع می‌شدند، فکر می‌کردند که ساختمان آنها را نجات خواهد داد. باور داشتند که اوضاعشان کاملاً روبراه است.

آنوقت بود که موعظه تازه تبدیل به چکش شد. کلام خدا مثل یک چکش و مثل آتش است (مراجعه شود به ارمیا۲۹:۲۳). کلام خدا بی‌ثمر نخواهد برگشت (مراجعه شود به اشعیا۵۵:۱۱). آنقدر ضربه می‌زند و ضربه می‌زند تا بالاخره دیر یا زود اتفاقی بیفتد.

چون آنها حرفهایم را نمی‌گرفتند، مصمم شدم دیگر به آنها نگاه نکنم. فکر کردم، اگر به آنها نگاه کنم، حواسم پرت می‌شود. یک جای کار ایراد دارد. شاید آنها تصور می‌کردند که من پیغامی را موعظه کرده خواهم گفت: «بیائید و همه برکات خدا را دریافت نمایید. اصلاً مهم نیست که توبه کرده‌اید یا نه. اصلاً اهمیت ندارد که زندگیتان عوض شده یا خیر ما اینجا برای همه غذا داریم». ولی خدا به من پیغامی دیگر داده بود.

هنگامی که من از جماعت دعوت کردم تا به جلوی محراب آمده توبه کنند، فقط دو نفر از هزاران نفری که در آن جمع بزرگ حضور داشتند، پیش آمدند. در خلال چند ماهی که از موعظاتم پیرامون آتش خدا می‌گذشت، تا به حال چنین واکنش سردی ندیده بودم. معمولاً مردم برای پیش آمدن و توبه کردن، می‌شتابند. فقط چشمانم را بستم و گفتم: «خداوندا، آنچه می‌خواهی، همان کن» و خداوند به من گفت: «پافشاری کن، من جانها را نجات می‌دهم». او مرا مطمئن ساخت که در آنجا حضور دارد و من بایستی به دعوت مردم به توبه ادامه دهم.

وقتی چشمانم را گشودم، محراب مملو از جمعیت بود و هنوز مردم داشتند پیش می‌آمدند. خدا داشت به مردم مکشوف می‌ساخت که مذهب نمی‌تواند نجات دهد. فرقه نجات نمی‌دهد. حتی رفتن به کلیسا با اینکه کار خوبی است – نجات نمی‌دهد. تنها توبه و قوت خون مسیح نجات می‌دهد! بسیاری از مردم به محراب می‌روند تا آنچه را که اشتباه است، درست کنند. خدا فقط نمی‌خواهد گناهان شما را اصلاح کند بلکه می‌خواهد تا شخصیت شما را توسط روح‌القدس کاملاً منتقل نماید.

دعا نکردن

آدمهایی که به اشتباه ایمان آورده‌اند، افرادی تنبل هستند و حوصله صبر کردن برای حضور خدا را ندارند. آنان برای خدا وقت ندارند، چون او را دوست ندارند بلکه دنیا را دوست می‌دارند.

آیا می‌دانید در کلیسا چه تعدادی از ایمانداران، دنیوی بودن را دوست دارند؟ آنها محبت اولیه خویش نسبت به خدا را از دست داده‌اند! می‌گویند: «ولی من ایمان آورده‌ام. بیست سال پیش دستم را بلند کردم و جلو رفتم». خوب معنی این حرف چیست؟ پس روغن کجاست؟ شعله روح‌القدس که بایستی در زندگیشان افروخته باشد، کجاست؟ چه بر سر آتش خدا آمده؟

عمق زندگی توأم با دعای ما تعیین کننده این است که خدا تا چه حد از وجود ما استفاده خواهد کرد. ما باید با خداوند وقت صرف کنیم، دعا کنیم و روی او را بطلبیم. هر چه بیشتر با او وقت بگذرانیم، بیشتر شخصیت، پاکی و حرارت او در دلها و جانهای ما حک خواهد گشت.

چراغهایتان را پر کنید

لحظه‌ای فرا می‌رسد که فرد مسیحی که به غلط ایمان آورده، ترس از خدا را از دست می‌دهد. دیگر کلام خدا هیچ تأثیری بر زندگیش نخواهد داشت. این شخص ممکن است یک ویدیوی مسیحی تماشا کند و پیغامی عالی بشنود یا در کنفرانسی بزرگ شرکت کند، ولی هیچکدام بر او تأثیری نگذارد. این بخاطر آنست که قلب وی خشک شده است. ای کلیسای مسیح، امروز روزی است که در حضور خدا به جستجوی روغن برآئید. الان موقع بازگشت به محبت اولیه است. برخی شاید بگویند: «من کمابیش آدم خوبی هستم». این کافی نیست! باید در پاکی کامل زندگی کنید. «و اگر شکست خوردم؟ زانو زده طلب آمرزش می‌کنید! خواه در پاکی و خواه در توبه!

در مدتی که در ایالات متحده مشغول خدمت بودم، بارها سرود «نزول آتش بیداری» از سروده‌های پل بلوچ (Baloche Paul) را می‌خواندم. واقعاً که چه سرود زیبایی در وصف بیداری است. اما از وقتی که آتش بر زندگی من نازل شده، دیگر نمی‌توانم ایستاده این سرود را بخوانم. وقتی این آتش بر شما فرود می‌آید، چه قدرتی در خود دارد! این همان کاری است که خدا می‌خواهد در زندگیتان انجام دهد! ولی این مستلزم پرداخت بها از جانب شما است بیلی گراهام مبشر معروف یکبار گفت: «نجات رایگان است، ولی برای شاگردی باید هر چه دارید بدهید.»

شاید بپرسید: «تا به کی به موعظه انجیل به این روش ادامه خواهی داد؟» تا زمانی که خداوند بیاید. آنقدر ادامه می‌دهم تا کلیسا چنان تقدیس شود که هر ایماندار بیرون رفته بیماران را در بیمارستانها شفا دهد، تا کلیساها پر از هزاران نفر جمعیت شوند، تا شهرها به انجیل روی خوش نشان دهند.

خدمت کردن به کلیسای عیسی‌مسیح امتیازی است، ولی چنان که باید توبه در کلیسا وجود ندارد. ناراستی و ریاکاری هنوز در آن بوفور یافت می‌شود؛ خیلی‌ها هنوز ادای مسیحی بودن را درمی‌آورند. در نام عیسی، این وظیفه من است که به شما هشدار بدهم. بزودی روزی خواهد آمد که روغن اندکی که دارید، تمام شود. لازم است حضور خدا را بطلبید. لازم است به حضور او بیایید و توبه را در اولویت هر کاری قرار دهید.

«پس بیدار باشید، زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید» (متی۱۳:۲۵).

«به زودی می‌آیم. پس آنچه داری حفظ کن، مبادا کسی تاج تو را بگیرد» (مکاشفه۱۱:۳).

«اینک چون دزد می‌آیم! خوشا بحال کسی که بیدار شده رخت خود را نگاه دارد، مبادا عریان راه رود و رسوایی او را ببینند» (مکاشفه۱۵:۱۶).

آیا روغن روح از زندگی شما می‌جوشد؟ آیا می‌درخشید؟ آیا خدا را به تمامی دل خود محبت می‌نمایید؟ اگر اینگونه نیست، خود کتاب‌مقدس، اصالت "نجات" شما را زیر سؤال می‌برد.

گاهی افراد برای مشورت پیش ما می‌آیند و می‌پرسند: «جناب کشیش، آیا من گناهی نابخشودنی مرتکب شده‌ام؟». من به آنها می‌گویم: «نه، چون اگر چنین گناهی مرتکب شده بودی، حتی نگرانش هم نبودی.» وقتی مرتکب گناه نابخشودنی یعنی کفر به روح‌القدس می‌شوید، روح‌القدس خودش را کنار می‌کشد و دیگر نسبت به گناه الزامی ایجاد نمی‌شود. خدا را شکر که هنوز امید هست.

اگر پیوسته ایرادگیر باشید، محبت خدا در زندگیتان سرد می‌شود. فرقی نمی‌کند که چند سال ایماندار بوده‌اید؛ باید توبه کنید. نوایمانی از من پرسید: «آیا این امکان دارد که آدمی جسماً زنده باشد ولی روحاً مرده؟» از شنیدن این سؤال خیلی خوشحال شدم چون متوجه شدم که او تازه دارد می‌فهمد که در عوالم روحانی چه چیزهایی در جریان است.

وقتی پسر گمشده به خانه بازگشت، پدرش او را در حالی دید که کثیف بود و بوی خوکدانی می‌داد. ولی پدر نگفت: «اول او را در حمام بشوئید!» بلکه بازوانش را دور گردن پسرش حلقه کرد. او را بوسید (مراجعه شود به لوقا۲۰:۱۵). آیا شما هم مثل پسر گمشده فردی عیاش هستید؟ بسیاری از مسیحیان از طریقهای خداوند منحرف شده‌اند. سعی نکنید اول همه چیز را اصلاح کرده و بعد نزد عیسی بیایید. همانطور که هستید، پیش بیایید. توبه قدم اول است.

برادران و خواهران گرامی، روح خداوند روی خویش را از کسانی که روح مذهبی دارند مخفی نموده است. دل بعضی از شما که این کتاب را می‌خوانید، سرد شده و حضور خداوند را در زندگیتان حس نمی‌کنید. اگر چنین است، همین حالا لحظه‌ای دست نگه دارید و بخاطر سردی خود توبه کنید.

بعضی دیگر از خوانندگان این کتاب مغرور و خودبین هستند. شاید هرگز به قدرت انجیل واقعاً وقوف پیدا نکرده‌اید. نه مثل یک مسیحی به خدا ایمان دارید و نه از او می‌ترسید. شاید مشکل نجات نیافتن شما خودتان هستید. خیلی چیزها درباره مسیحیت می‌دانید و لابد می‌گویید: « من در کلیسا دارای موقعیتی هستم. ۲۵ سال است که در کلیسا رفت و آمد دارم. اگر چراغتان خاموش باشد، چه اهمیتی دارد که چه مدتی است بر دیوار کلیسا آویزان هستید؟ برای توبه کردن منتظر چه هستید؟ منتظرید تا فرشتگان پایین بیایند و شما را توبه دهند؟ آنها نخواهند آمد، چون خداوند برای تصمیم شما مبنی بر طلبیدن یا نطلبیدن او، احترام قایل است. هر مسیحی ولرمی باید همین حالا دست نگهداشته رویش را بار دیگر بسوی خدا بگرداند. او شاید بهترین شراب را برای آخر نگه داشته است. رابطه شما با او ممکن است بهتر از سابق بشود. تأخیر نکنید ؛ همین امروز توبه کنید.

یادداشت

من می‌دانم که ممکن است بعضی افراد از من جوابی دقیق و موردی برای این پرسش بخواهند که تا چه اندازه گناه کردن ما را از آسمان محروم می‌سازد؟ جواب من به این سؤال چنین است: هر گناه اعتراف نشده‌ای، اعم از بزرگ یا کوچک که انسان نسبت به آن واقف است و با این وجود از توبه کردن از آن خودداری می‌کند، عاملی بالقوه برای فاسد و آلوده کردن تمام زندگی آن فرد است. «آیا آگاه نیستید که اندک خمیرمایه تمام خمیر را مخمر می‌سازد؟» (اول قرنتیان ۵:۶). این امر می‌تواند نشانه‌ای از پیش عصیان درونی و از پیش موجود انسان نسبت به خدا باشد این مقدار گناه نیست که بار آن را سبک و یا سنگین می‌سازد بلکه دیدگاه درونی فرد به گناه و مسیح.

فصل ۹

علایم هشدار دهنده انحطاط روحانی

یک بامداد زیبای بهاری بود. فردای آن روز قرار بود به سفر بروم، بنابراین می‌خواستم بیشترین وقتم را با بچه‌هایم بگذرانم. آنها در حیاط پشت منزل مشغول بازی بودند و آفتاب به زیبایی می‌درخشید. همه چیز در کمال آرامش بود. صبح زود از خواب بیدار شده و مدتی را هم صرف دعا کرده بودم و حالا داشتم از بودن با بچه‌هایم لذت می‌بردم. هیچ نشانه‌ای نبود که نشان بدهد خطری مهلک در کمین است. بعد از اینکه با هم مدتی را در حیاط گذراندیم، به بچه‌ها گفتم: «بیایید برویم دوچرخه سواری». پس همگی سوار دوچرخه‌هایمان شدیم و راهی دوچرخه سواری فرح بخش شدیم و بعد از برگشتن دوباره بچه‌ها به حیاط رفتند و کنار استخر کوچک شنای کودکان که هر سال بهار وقتی هوا گرم می‌شد، پر آبش می‌کردیم. مشغول بازی شدند. وقتی بچه‌ها حسابی از بازی کردن خسته شدند، همگی به داخل خانه رفتیم. یکدفعه در داخل منزل متوجه شدم که سگمان در حیاط یکسره پارس می‌کند.

رفتم تا ببینم چه مشکلی پیش آمده ولی نمی‌توانستم آنچه را که می‌بینم باور کنم. درست در همان نقطه‌ای که بچه‌هایم لحظاتی قبل مشغول بازی بودند، سوراخی که قبلاً چاه فاضلاب بوده و خشک شده بود، دهان باز کرده بود. کل سیمانی که روی این چاه را می‌پوشانید حالا به ته چاه که هیجده پا عمق داشت، ریزش کرده بود و آب آن را گرفته بود.

با دیدن چاه دهان گشوده، نفهمیدم که آیا همه بچه‌هایم سالم هستند یا یکی‌شان به داخل چاه سقوط کرده است. هراسان به داخل خانه دویدم و شروع به شمردن بچه‌ها کردم. یک، دو، سه...آه! همه صحیح و سالم هستند. خداوند را بخاطر محافظتی که از ما به عمل آورده بود، شکر کردم.

تا شب از فکر اینکه چه خطری در چند قدمی ما بوده و خبر نداشتم، مو بر بدنم راست می‌شد. به خاطر بارندگیهای سنگینی که در آرژانتین داشتیم زمین اطراف چاه شسته شده بود و زیر پوشش سیمانی دهانه چاه

خالی شده و در نتیجه این پوشش سست شده بود. به چشم طبیعی ما، همه چیز خوب و مرتب بود. ما فقط می‌توانستیم چمنها و علفهای سرسبز و زمین را ببینیم که مثل همیشه بنظر می‌رسیدند. در صورتی که زیرزمین شسته می‌شد و تبدیل به تله‌ای مهلک می‌گشت که دیر یا زود قربانی را می‌خواست در کام خود فرو ببلعد. بچه‌های من درست داشتند روی چاه بازی می‌کردند و من اصلاً روحم هم خبردار نبود.

غالباً صبح از خواب بیدار می‌شویم و روز جدیدی را آغاز می‌کنیم، بدون اینکه متوجه باشیم که قرار است اتفاقی بیفتد که مسیر زندگیمان را برای همیشه عوض کند. زندگی مسیحی ما هم به همین منوال است. گاهی اصلاً خبر نداریم که چه نیروهایی در تلاشند تا ریشه و بنیاد ایمان ما را از پایه نابود سازند.

این تجربه هولناک باعث شد که من بر زندگی کسانی که با روح‌القدس همساز نیستند، تعمق بیشتری کنم. این خیلی مهم است که ما در زندگیمان به هشدارهای خدا بذل توجه نمائیم. خدا به ما علایم خطر را نشان می‌دهد تا نسبت به عواملی از قبیل انحطاط یا بی‌تفاوتی که می‌خواهند ما را از پا درآورند، هوشیار سازد. اگر به روح‌القدس بی‌توجهی کنیم، ناگاه خرابی در لحظه‌ای غیر منتظره اتفاق خواهد افتاد و زندگی ما را درهم خواهد کوبید.

علایم انحطاط روحانی

انحطاط یعنی فرآیند خراب شدن یا فاسد شدن؛ وضعیت یا دوره زوال اعم از مادی و اخلاقی. اکنون می‌خواهم تعدادی از علایم هشدار دهنده انحطاط روحانی را که می‌تواند کمکتان کند تا در حفره روحانی نیفتید، با شما در میان بگذارم.

نبود انرژی روحانی و اخلاقی

فقدان همیشگی انرژی روحانی و اخلاقی می‌تواند به ما هشدار دهد که خطر روحانی قریب‌الوقوعی در راه است. شنیده‌ام که مردم می‌گویند: «من آدم بد یا آزار رسانی نیستم. به هیچکس صدمه‌ای نمی‌زنم، ولی نمی‌توانم زندگی مسیحی پویایی داشته باشم. قوت و انگیزه این کار را ندارم». اکثر کسانی که فاقد انگیزه هستند، در گیجی روحانی بسر می‌برند.

اجتناب از تغییر یافتن

نشانه دیگر انحطاط روحانی وقتی است که ما از عوض شدن خودداری می‌کنیم. یعنی در برابر بتهای ثبات و پیش بینی پذیری امور سر تعظیم فرود می‌آوریم. ما نمی‌خواهیم هیچ چیز بیگانه و ناآشنایی مزاحممان شود.

نبود شادی

به یاد دارم که برای اولین بار شخصی مرا متوجه کرد که آدم شادی نیستم، او یکی از دانشجویان دانشگاه الهیات فولر بود که به من نزدیک شده گفت: «سرجیو، آیا تو آدم شادی هستی؟» نمی‌دانستم چه پاسخی به سؤال او بدهم. در آن مقطع زمانی با مشکلات زیادی دست به گریبان بودم و شدیداً تنهایی و ناامیدی بر من هجوم آورده بود. برایم آسان نبود که به او پاسخی صادقانه بدهم وقتی در زندگی مسیحی هیچ شادی وجود ندارد، این نشانه آنست که باید چیزی عوض شود.

من نمی‌گویم که هرگز نباید از رنج و غم خبری باشد یا اینکه شما هرگز مشکلی نخواهید داشت. حرف من این است که حتی در کوران مشکلات و در هنگامه درد و ماتم هم شادی خداوند می‌تواند حضور داشته باشد.

بیش از حد در فکر کنترل امور بودن

نشانه دیگر انحطاط روحانی وقتی است که ما می‌خواهیم همه چیز را تحت تسلط و کنترل خویش درآوریم. معمولاً ما می‌خواهیم مالک همه چیز باشیم و هر کاری را بر طبق روش خودمان انجام دهیم، یا پیوسته از حقوق خودمان دفاع کنیم. جنبه دیگر این شکل می‌تواند مشغولیت ذهنی به گردآوری مال و ثروت باشد.

با اضطراب و ترس زندگی کردن

در صورتی که مواقع اضطراب و ترس بطور پیاپی تکرار شوند، چراغ خطرهای هشدار دهنده، روشن می‌شوند. ممکن است دائماً احساس کنید که چیزی اشتباه است، اما ندانید آن چیز چیست. اگر چنین مشکلی دارید، خدا همین الان با شما سخن می‌گوید. او می‌خواهد دل شما را آماده سازد تا بتواند روحش را در زندگیتان جاری نماید.

پذیرفتن گناه بعنوان پدیده‌ای بهنجار

مشکل وقتی بروز می‌کند که شخص با خود می‌اندیشد: «خوب کاملاً معلوم است که من نمی‌توانم بر این نقطه ضعف غلبه کنم. و از آنجایی که این عیب بار احساس تقصیر را بر دوشم نهاده، پس من دیگر با آن مقابله نمی‌کنم. وقتی وسوسه بیاید، تسلیم گناه می‌شوم و آنوقت بکلی فراموشش می‌کنم.» بعضی از مسیحیان میان

خود و گناهشان پیمان صلح منعقد کرده‌اند. توافق نامه‌ای به امضا رسانده و گفته‌اند: «ببین، چون من نمی‌توانم از شر تو خلاص شوم، پس به تو اجازه می‌دهم در من بمانی. ولی در عوض تو هم باید دست به عصا راه بروی و مزاحم من نشوی.»

چنین افراد گمراهی نمی‌دانند که چه معاهده‌ای را امضاء کرده‌اند. وقتی به این گناهان اجازه اقامت دایم در زندگی داده می‌شود، هیچ حاصلی جز ویرانی و فاجعه به همراه نمی‌آورند. همین حالا روح‌القدس با چراغ قرمزی چشمک زن آمده به شما می‌گوید: «فرزند عزیزم، بیدار شو! ای که در خوابی بیدار شو و بگذار مسیح در زندگی‌ات بدرخشد!» اگر این ندا و چراغهای هشدار دهنده را نادیده گرفته‌اید،اکنون زمانی فرا رسیده که پیغام خدا را دریافت کنید.

کسالت در دعا کردن

برخی مسیحیان آنقدر منضبط هستند که حتی در مواقعی که خسته و کسل هم هستند، باز دعا می‌کنند. قبل از اینکه سر کار بروند نیم ساعتی دعا می‌کنند. ولی وقتشان با چشم دوختن به ساعت دیواری و مرور فهرست کارهایی که باید در طول روز انجام دهند می‌گذرد. نه فکرشان هنگام دعا کردن آنجا است و نه دلشان.

اینکه پایمان در کلیسا ولی نگاهمان به دنیا خیره شده باشد

ممکن است کسی فکر کند: من هر کاری که باید بکنم، می‌کنم. به کلیسا می‌روم، دعا می‌کنم و غیره. ولی قلبش برای کلیسا و امور خداوند نتپد، بلکه شور و حرارت قلبی‌اش برای جای دیگر است. او شاید فکر می‌کند: چقدر عالی است که آدم بتواند اینطوری زندگی کند. یا اینکه بانگ برآورد: «آن بیرون، چه عظمتی هست!» چراغهای این دنیا چشمان چنین فردی را خیره ساخته است.

دریغ داشتن پول و دارایی‌مان از خداوند

برادر و خواهر عزیز، آیا پولی را که خداوند در اختیارتان گذاشته تا با آن کلیسای محلی خود و مأموریت‌های کلیسایی‌اش را مورد حمایت مالی قرار دهید، از وی دریغ می‌کنید؟ اگر چنین است. این می‌تواند نشانه‌ای از انحطاط روحانی در شما باشد. شاید دیگر مثل سابق کلیسای خود را دوست ندارید شاید چیزی در دلتان سرد شده و روح‌القدس چراغ قرمز را روشن کرده می‌گوید: «من سخاوتی از تو نمی‌بینم. هدایایی که می‌دهی دیگر مثل گذشته قهرمانانه نیست.»

خسته از صلیب

وقتی واژه‌هایی چون "قربانی"، "رنج" و "صلیب" ما را خسته و کسل می‌کنند، وقتی فقط می‌خواهیم پیغامهایی در ارتباط با برکات بشنویم و مایل نیستیم درباره رنج حرفی زده شود، لازم است که تحول قلبی در ما ایجاد شود. امروزه خیلیها فقط پیغام رفاه و کامرانی را می‌پذیرند و از قبول دعوت به توبه و قربانی پرهیز می‌نمایند. بعضی‌ها نمی‌خواهند درباره خون عیسی یا قربانی او چیزی بشنوند چون این پیغام خیلی ناخوشایند و بی‌رحمانه بنظر می‌رسد. حتی با وجودی که ممکن است بدانند که همین قربانی بوده که نجات و حیات جاودانی را برایشان خریده، ولی باز گوشهای خود را محکم برویش می‌بندند.

اعتیادها

اعتیادها یکی از بارزترین علایم انحطاط روحانی هستند. مثلاً مشروب خواری در مجالس، معضلی عمومی است. چراغ خطر وقتی روشن می‌شود که شخص برای سر حال شدن در خود احساس نیاز به نوشیدن می‌کند یا اینکه اعتقاد دارد الکل روح و جانش را تسکین می‌دهد. روح‌القدس می‌گوید: «الان وقت آن رسیده که برای این مشکل کاری بکنی!» وقت آن فرا رسیده که از این اسارت خود آزاد شوید.

اعتیاد اشکال و اندازه‌های متعددی دارد و مواردی چون خرید کردنهای بی‌اراده، پرخوری، رمانهای عشقی تکان دهنده، قمار، استفاده از چیزهای نامشروع، جاه‌طلبی خودخواهانه و شهوت گرد آوری پول را شامل می‌شود. البته این فهرست ادامه دارد (من به اعتیاد جنسی تحت عنوان «اسیر تصاویر مستهجن» خواهم پرداخت).

جبرگرایی

جبرگرایی یکی دیگر از علایم انحطاط روحانی است و این زمانی رخ می‌دهد که مردم خویشتن را بدست آینده می‌سپارند، چونان کسی که زورق خویش را بدون هیچ مقصد معینی بدست جریان رودخانه بسپارد. اینگونه افراد می‌پندارند، آنچه که من انجام می‌دهم اهمیتی ندارد، احساسم این است که زندگیم محکوم به شکست است. پدربزرگم یک شکست خورده بود، عمویم هم ناکام بود، بعضی از دوستانم هم شکست را پذیرفته‌اند و احساس قوی هم در درونم ندا می‌کند که من هم شکست خواهم خورد. چنین افکاری نشانه دیگری از انحطاط و مخاطره روحانی هستند.

کتاب‌مقدس به ما می‌گوید که مسیح برای ما نقشه‌ای دارد و خداوند ما را خوانده تا از ظفر به ظفر و از جلال به جلال منتقل شویم. آینده ما فرزندان خدا درخشان و امیدوار کننده است (مراجعه شود به ارمیا۲۹:۱۱؛دوم‌قرنتیان۳:۱۸).

اسیر تصاویر مستهجن (پورنوگرافی)

هرزه‌نگاری یا پورنوگرافی یک گناه است؛ آن هم گناهی فرساینده و مخرب. برخی گفته‌اند: «ولی این برای هیچکس دیگری مزاحمت ایجاد نمی‌کند؛ چون در خلوت و بطور مخفیانه انجام می‌شود. این چیزی است که من در خیال خودم یا تنها در لحظات خلوت خودم انجام می‌دهم». روزی باید بخاطر تمام اعمال فاسدی که مرتکب شده‌ایم در پیشگاه خداوند حاضر شده توضیح بدهیم، اعم از اینکه این اعمال گفتنی، دیدنی یا انجام دادنی بوده‌اند. مجلات سکسی در دوزخ چاپ و منتشر می‌شوند. بعضی از افراد هرگز چنین مجلاتی نمی‌خرند، ولی افکار و خیالات کثیف مستهجن تمام ذهنشان را مثل مجلات سکسی آلوده می‌کند.

سرگرمیهای نامقدس

یکی دیگر از علایم انحطاط روحانی وقتی است که ما مشغول سرگرمیهایی می‌شویم که خدا را خشنود نمی‌سازد. خیلی از ایمانداران تا زمانی که موقع سرگرمیهای شخصی‌شان نرسیده، زندگی پاکی دارند. انگار می‌خواهند بگویند: «حالا من مجوزی مخصوص از روح‌القدس گرفته‌ام تا پاک بودن را کنار بگذارم و اصول اعتقادی‌ام را ترک گویم.» در خلال این اوقات است که به خودشان اجازه لذت بردن از جوکهای زشت و یا ویدیوهای غیر اخلاقی می‌دهند، حال آن‌که در دیگر لحظات زندگی خود حضورشان را نمی‌پذیرند. ولی چون جوک یا فیلم مزبور با چاشنی خنده و شوخی همراه است، آن را به زندگی خود و خانواده‌شان راه می‌دهند.

در اینجا از باب هشدار می‌خواهم عرض کنم که این مورد زمین زیر پایتان را می‌فرساید و باعث می‌شود که روزی زمین دهان بگشاید و شما را در کام خود فرو بلعد. چنین سرگرمیهای «بی ضرری» به ضرر شما و خانواده‌تان تمام خواهد شد.

انفعال مهلک

انفعال زمانی است که ما نسبت به همه چیز دیدگاهی کاملاً بی‌تفاوت داشته باشیم. یکی از علایم قطعی انفعال روحانی کرختی عاطفی است، آن هم تا حدی که شخص می‌پندارد، هیچ چیز نظر مرا جلب نمی‌کند. به آن دسته از شما که با این مشکل دست به گریبان هستید می‌گویم که باید در احساسات و عواطف شما چیزی

اتفاق بیفتد. باید بگذارید روح‌القدس خصوصی‌ترین بافت و منش شخصیتی شما را لمس کند. شاید فکر می‌کنید، من حتی نمی‌توانم حضور خداوند را احساس کنم، نه احساس شادی دارم، نه غم. نه می‌توانم عصبانی شوم و نه می‌توانم گریه کنم. خدا؛ ّ ف می‌خواهد احساسات شما را شفا دهد. او می‌خواهد بازوانش را دور شما حلقه کند و از نو احیا و تازه‌اتان بسازد.

چراغهای هشدار دهنده خدا

نقش علایم انحطاط روحانی این است که به ما هشدار بدهند که چیزی اشتباه است. آنها را می‌توان با چراغهای کوچک جلوی فرمان اتومبیل مقایسه کرد. چراغهای هشدار دهنده به ما می‌گویند که مثلاً روغن ماشین کافی نیست، ترمز خوب کار نمی‌کند، یا باتری شارژ نیست و غیره. مثلاً وقتی چراغ روغن روشن می‌شود، می‌توانید دو کار با این چراغ قرمز بکنید. انتخاب اول این است که کهنه پارچه‌ای از زیر صندلی اتومبیل درآورید و روی چراغ را بپوشانید و مشکل را فراموش کنید تا اینکه موتور اتومبیل بسوزد و بکلی از حرکت باز ایستد.

وجدان ما و ندای روح‌القدس، درست به همین ترتیب عمل می‌کنند. خیلی وقتها روح‌القدس با ما سخن می‌گوید و این مثل چراغ قرمزی است که جلوی چشممان روشن و خاموش می‌شود. او به ما علامت می‌دهد که خطری در کمین است، و به راه علاج پیش از وقوع فاجعه اشاره می‌کند. پس چطور می‌توانیم با این هشدارها بجنگیم؟

تغییر مسیر در چرخه انحطاط روحانی

اولین گام در حرکت معکوس کردن در چرخه انحطاط روحانی این است که از دروغی شرارت بار که با دلیل و برهان به ما می‌گوید در صد بالایی از تقدس، کافی است، دوری بجوئیم. قبلاً شهادت دادم که چطور خداوند مرا محکم گرفته تکان داد و چراغهای خطر زندگیم را روشن نمود. تمام چراغهای قرمز مقابلم روشن شد و خداوند گفت: «تقدس ۹۸٪ کافی نیست.»

فکر می‌کردم در رابطه‌ام با خداوند همه چیز مرتب است. در زندگیم از درجه نسبتاً بالایی از تقدس برخوردار بودم و فکر می‌کردم که همین کافی است. با این حال خدا بر من مکشوف ساخت که وقتی در اطاعت کامل گام برنمی‌داریم، حتی فرمانبرداریهای هراز گاهی ما باعث آزرده شدن او می‌گردد. اشعیا۶۴:۶ می‌گوید: «زیرا که جمیع ما مثل شخص نجس شده‌ایم و همه اعمال عادله ما مانند لته ملوث می‌باشد».

شخصی چنین گفته: «مادامی که همه چیز خودمان را به خدا ندهیم، هیچ چیز به او ندادهایم.» اکثر مردم هیچ چیز به خداوند ندادهاند، چرا که همه چیز را به او ندادهاند.

خفته در نور

سالها پیش، خواننده در گذشته مسیحی کیث گرین (Keith Green)چنین سرائید: «گناهکاران در ظلمت خفتهاند، حال آنکه کلیسا در نور خفته است». واقعاً که این حرف او خیلی تکان دهنده است و واقعاً که دعوت روح‌القدس به بیداری همه ایمانداران عصر ما دعوتی جدی است!

احتمالاً اکثریت خوانندگان این کتاب را مسیحیانی تشکیل می‌دهند که خداوند را دوست دارند. ولی خداوند امروز از کلیسایش چیز بیشتری می‌طلبد. خدا خادمینش را به وقف و سرسپردگی بیشتری فرا می‌خواند، چون می‌خواهد از ما به طرق جدید و پرقوتی برای پیشبرد ملکوتش، استفاده نماید.

رشد کلیسا تهدیدی برای شیطان نیست

اکنون وقتش رسیده که هر آنچه مانع در سر راه تقدس ما وجود دارد را پشت سر نهاده دلهایمان را ۱۰۰٪ به روی خدا بگشاییم. شاید بعضیها بگویند: «بله، من می‌دانم که کلیسا کامل نیست، اما دست کم در حال رشد کردن است.»

من هم خدا را برای این واقعیت شکر می‌کنم. وقتی می‌بینیم که کلیسا در کشوری با سرعت بالایی رشد می‌کند، خدا را جلال می‌دهیم. ولی می‌خواهم نکته‌ای را عرض کنم که تا حدی کلامی تندروانه است: رشد کلیسا تهدیدی برای شیطان تلقی نمی‌گردد. رشد کلیسا تنها وقتی برای ابلیس تهدید کننده است که این رشد با تقدس همراه باشد.

کلیسا همچون قایق نجاتی است که بر روی کشتی‌ای خود در حال غرق شدن!که در آبهای منجمد می‌باشد قرار دارد. وقتی کلیسا فاقد تقدس باشد، وقتی خانواده مسیحی پاک زندگی نکند، وقتی یک ایماندار به خودش زحمت شبیه عیسی شدن ندهد، این قایق نجات پر از سوراخ است. از یک طرف کلیسا مردم را از میان آبهای منجمد بیرون می‌کشد؛ از طرف دیگر خود قایق نجات در حال غرق شدن است.

در کشوری بودم که ناظر یکی از فرقه‌های بزرگ مسیحی آن واقعاً نمی‌دانست با این پیغام چه کند ولی بعداً خدا قلبش را لمس کرد و او در ملاء عام چنین اعتراف نمود:

انجیل برای ما مثل ورزش شده است؛ مثل یک سرگرمی که از رشد عظیمش بخود می‌بالیم. به خودمان اجازه داده‌ایم که در گوشه‌ای جا خوش کنیم و با خیال آسوده و راحت به مذهبی بودن خویش ببالیم. ما رشد کلیسا را

تجربه کرده‌ایم ولی بدون تقدس. برادر و خواهر عزیزم، تداوم یافتن رشد کلیسا خیلی خوب است، ولی بهترین – و ضروری ترین – حالت این است که ما در تقدس خداوندمان عیسی مسیح رشد کنیم.

شاید در خودتان متوجه یکی یا چند تا از علایم انحطاط روحانی که پیرامونشان بحث کردیم، شده باشید. اگر یکی از چراغهای قرمز مقابل فرمان اتومبیل روحانی شما در حال چشمک زدن است، در نام مسیح استدعا می‌کنم که در برابر صدای خدا مقاومت نکنید. همین حالا در حضورش زانو زده به او بگوئید: «خداوندا، من می‌خواهم زندگیم را وقف تو کنم و می‌دانم که می‌توانم ۱۰۰٪ مطابق اراده تو زندگی نمایم».

تقدس تفویض شدنی است، نه فراهم کردنی

وقتی من از پاکی ۱۰۰٪ صحبت می‌کنم، منظورم کمال گرایی انسانی یا انضباط شخصی نیست. می‌گویم قدوسیت مسیح می‌تواند به ما منتقل شود. اول‌قرنتیان ۱:۳۰ می‌گوید: «لکن از او شما هستید در عیسی‌مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت و قدوسیت و فدا.»

وقتی شما به پای صلیب مسیح می‌آیید، طهارت و قدوسیت خدا به رایگان وارد زندگیتان می‌شود. زندگیهایی که زمانی پر از لکه و کثافت بودند، حالا پاک و طاهر می‌شوند. زندگیهایی که زمانی بخاطر گناه زیر محکومیت بودند، حالا آمرزیده شده هستند.

شاید برخی از شما بگویید: «کشیش، من از این پیغامها، قبلاً هم شنیده‌ام. از پیش با این جور حرفها آشنایی دارم». من نمی‌پرسم که آیا با این پیغام آشنایی قبلی دارید یا خیر. بلکه در نام خداوندمان عیسی از شما می‌پرسم، آیا به

آنچه شنیده‌اید عمل می‌کنید؟ آیا در زندگی خود آنها را بکار می‌بندید؟

بگذارید خدا شما را تقدیس نماید!

«از هر نوع بدی احتراز نمایید. اما خود خدای سلامتی شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تماماً بی عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسی‌مسیح» (اول تسالونیکیان ۵: ۲۲–۲۳).

به معنای کامل بودن در عبارت فوق توجه کنید. این آیه برای کسانی است که به آموزه تقدس کامل اعتقاد ندارند این چکش خداست که برداشتهای غلط دلهای ما را در هم می‌شکند.

کلید پرهیز از انحطاط روحانی این است: از خداوند بخواهیم تا ما را کاملاً پاک سازد و قدوسیت خویش را به ما انتقال دهد.

چند وقت پیش فرصت خدمت به جوان کلیسا رویی دست داد که درگیر گناهان متعددی بود. او به خشم، ناسزاگویی، عصبانیت، نزاع و تصاویر مستهجن اجازه ورود به زندگیش را داده بود و حالا می‌خواست از آنها آزاد شود. او توبه کرد و تمایلش را به عوض شدن، ابراز نمود. اخیراً از او جویا شدم که‌در چه وضعیتی است و چه می‌کند، او گفت: «من به خداوند گفتم اگر تو واقعاً می‌خواهی من زندگی مقدسی داشته باشم. باید دنیا را از دلم بیرون کنی. و می‌دانی چه شد؟ خدا اینکار را کرد! من حالا کاملاً عوض شده‌ام و زندگی پیروزمندی دارم!».

میل خداوند این است که تمامیت وجود ما مقدس باشد نه فقط نفس و روح ما، نه فقط ابعاد مذهبی زندگی ما و نه فقط یکشنبه‌ها یا روزهایی که جلسات کلیسایی داریم. تا وقتی که به آسمان نرفته‌ایم وسوسه‌ها وجود دارند، ولی شور و اشتیاق نسبت به خدا می‌تواند چنان قوی باشد که جلوی چراغهای کورکننده وسوسه را بگیرد.

برای گام برداشتن در مسیر تقدس، هر چیز دیگر را ترک کنید

او اول ما را فرا می‌خواند و بعد از ما می‌خواهد هر چیز دیگر را ترک کنیم. از ما می‌خواهد تا خود را بشکنیم و امیال زمینی را رها کنیم. او می‌گوید: «هر که خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته مرا متابعت نماید» (مرقس۸:۳۴). این دعوتی است به قربانی کردن تمام جزئیات زندگیمان بر مذبح خدا. این دعوتی است به پشت کردن به دنیا و پیروی کردن از عیسی با تمام قلب و وجود.

ولی وقتی خود را وقف او کردیم، به ما وعده می‌دهد که: «امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد» (اول‌تسالونیکیان۵:۲۴).

من با این اطمینان به سوی شما آمده‌ام که وقتی به عیسی اجازه کار کردن بدهید، او در زندگیتان عمل خواهد نمود. چند ماه پیش مرد جوانی که عضو کلیسای ما است از من پرسید: «جناب کشیش، تا به کی می‌خواهی به موعظه درباره تقدس ادامه دهی؟»

و من به او پاسخ دادم: «تا زمانی که کل کلیسا توبه کنند! تا زمانی که قدوسیت خدا در جماعت به کمال برسد.» چرا ایمان نداشته باشیم که عیسی همانطور که شفا دهنده است، تقدیس کننده هم هست؟ چرا باور نداشته باشیم که همه انسانها اعم از مرد و زن و کودک می‌توانند در پاکی زندگی کنند؟ چنین تسلیم و سرسپردگی بدان معنا نیست که ما دیگر هرگز مرتکب گناه نخواهیم شد، چرا که ما انسانیم و انسان جایزالخطا است. ولی می‌توانیم بگوئیم: «اگر در فیض خداوند بمانم، می‌توانم در مسیر تقدس گام بردارم». از آنجایی که

من طالب تقدس بودم و بواسطه ایمان تقدس پیدا کردم، می‌توانم همصدا با پولس بگویم: «در خود عیبی نمی‌بینم» (اول‌قرنتیان۴:۴).

چقدر عالی است آن زمانی که در حضور خداوند محکم بایستیم و بگوئیم: «به فیض خدا و بواسطه خون عیسی‌مسیح، در خود عیبی نمی‌بینم، و از تمام پلیدیها پاک شده‌ام.» خدا «خزینه خود را در ظروف خاکی می‌گذارد تا نشان دهد که برتری قوت از آن خداست نه از جانب ما» (دوم‌قرنتیان۴:۷).

اگر شما ظرفی خاکی هستید، پس نامزد دریافت قوت قدوسیت خدا هستید. فقط آن را درخواست کنید و البته خواهید یافت!

فصل ۱۰
تعویض لباس رئیس کهنه

آتش قدوسیت پدیده‌ای عالی است. ولی خیلی از مردم نمی‌دانند با این حرکت جدید خدا چه بکنند. آنها به من می‌گویند: «من چگونه می‌توانم این آتش قدوسیت را در زندگیم شعله‌ور نگه دارم؟»اجازه بدهید چند اصل کلیدی مربوط به دریافت و نگهداری از آتش خدا را با هم بررسی کنیم.

هشدار: افترا زننده (مخاصمه کننده) همیشه همین نزدیکی‌ها است.

«و یهوشع رئیس کهنه را به من نشان داد که به حضور فرشته خداوند ایستاده بود و شیطان بدست راست وی ایستاده تا با او مخاصمه نماید» (زکریا۳:۱).

این تصویر عجیب را ملاحظه می‌فرمائید. یهوشع رئیس کهنه و شبان ارشد اسرائیل، درست در مقابل فرشته خدا ایستاده است. آنوقت شیطان را می‌بینیم که در سمت راست یهوشع ایستاده. حتی یهوشع، کاهن اعظم اسرائیل نیز از افتراهای شیطان مصون نیست.

بسیاری از ایمانداران همراه با تهمتها و افتراهای دشمن زندگی می‌کنند، درست مثل یهوشع. حتی ممکن است با خواندن این عبارت به خود بگوئید: من پیوسته احساس تقصیر می‌کنم. برای تمام گناهان دانسته‌ام توبه کرده‌ام، با این حال هنوز احساس تقصیر می‌کنم و نمی‌دانم با آن چه کار کنم. برادر و خواهر من، بخاطر داشته باشید که یکی از عمده کارهای ابلیس متهم ساختن مسیحیان است:

«و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می‌گوید: اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه روز در حضور خدای ما برایشان دعوی می‌کند، به زیر افکنده شد» (مکاشفه۱۲:۱۰).

خواهیم دید که خداوند در این رابطه چه کرد. بعضی از خوانندگان این کتاب خود را ایستاده در حضور فرشته خداوند می‌بینند. ولی از طرف دیگر افترا زننده (مدعی) نیز در سمت راستشان ایستاده است. بسیاری از

شما هنوز صدای شیطان را می‌شنوید و حتی هنگامی که موعظه می‌کنید یا تعلیم می‌دهید، تجربه‌ای از آزادی کامل ندارید، چون هنوز بر ضد خود ادعاهایی می‌شنوید. با این وجود، این ادعاها از جانب خدا نیستند. این شیطان است که کلیسا، پیوندهای زناشویی، خدمات مسیحی و فرد فرد ایمانداران را به باد تهمت و افترا می‌گیرد.

منظور شیطان این است که مردم احساس کثیف بودن بکنند و آبروی رهبران برود. او تمام تلاش خود را می‌کند تا تمام رفتارهای نیک اخلاقی برخی را خنثی سازد و کثافات برخی دیگر را برجسته‌تر نشان دهد. روح‌القدس می‌آید تا به گناه ملزم سازد. شیطان می‌آید تا ما را در حس تقصیری رفع نشدنی فرو برد.

خداوند شیطان را بخاطر ما نهیب می‌دهد

نگاه کنید که خداوند در کلامش چه می‌گوید: «خداوند به شیطان گفت» (زکریا۳:۲) در اینجا می‌توانید ملاحظه کنید که خدا اول به یهوشع سخن نگفت، بلکه نخست شیطان را طرف خطاب قرار داد. و فرشته‌ای که نماینده خود یهوه بود گفت:

ای شیطان، خداوند تو را نهیب نماید! خداوند که اورشلیم را برگزیده است تو را نهیب نماید! (زکریا۳:۲).

اولین چیزی که لازم است بفهمیم این است که خداوند ما را برگزیده است. ما قوم برگزیده خدا هستیم. ما تقدیر و سرنوشتی مشخص داریم. و معنی این حرف آن است که خداوند نقشه‌ای پرجلال برای زندگی ما در نظر گرفته است. در ملکوت خدا شهروند درجه دو وجود ندارد. همه ما بواسطه صلیب مسیح شهروندان درجه یک محسوب می‌شویم!

از آنجایی که خداوند کلیسا را برگزیده، ابلیس را نهیب می‌دهد. بسیاری از مسیحیان متعهد در وجود خود گره‌ای از حس تقصیر دارند که فکر می‌کنند حاصل کار روح‌القدس است. ولی یک چنین حس تقصیری موجب تقدیس شدن فرد نمی‌گردد بلکه تنها حس ندامت و اندوه با خود می‌آورد. فقط ما را شکنجه روانی می‌دهد، .ولی پاکمان نمی‌سازد. میان احساس محکومیت (که از جانب دشمن است و مار را از خدا می‌راند) و الزام (که از روح‌القدس است و ما را به آغوش خدا می‌راند) تفاوت هست.

شریر یک احساس تقصیر بسیار کلی در ما ایجاد می‌کند. هدف او این است که ما احساس کثیف بودن کنیم. ولی روح‌القدس ما را نسبت به گناه ملزم می‌سازد. روح‌القدس خیلی موردی کار می‌کند و می‌خواهد گناه را از زندگی ما بیرون بکشد. او می‌خواهد هر آنچه را که از زندگی قدیم در ما مانده، محو سازد.

به هر حال، اولین کاری که خداوند در ارتباط با یهوشع انجام داد، نهیب دادن شیطان بود، چون شریر در زندگی یهوشع هیچ جایگاه موجهی نداشت. خداوند همین کار را برای شما می‌کند.

توجه داشته باشید که در این داستان رئیس کهنه، اوضاع بدتر هم می‌شود. خداوند می‌گوید: «آیا این نیم سوزی نیست که از میان آتش ربوده شده است؟» (زکریا۳:۲). من و شما چوبهای نیم‌سوزی هستیم که از میان آتش گناه و اسارت ربوده شده‌ایم. خداوند ما را از اسارت بیرون کشیده و از کثافت این دنیا آزادمان نموده است. ولی خیلی از مسیحیان هستند که هنوز آرام آرام می‌سوزند و از زندگیشان دود بلند می‌شود. خداوند می‌خواهد که حتی همین آرام سوختن و دود کردن را دفع نماید.

حتماً بخاطر دارید که یهوشع و برادران یهودی‌اش تازه از اسارت بابل باز گشته بودند. بر یهوشع بعنوان رئیس کهنه اتهام بی‌کفایتی را وارد نموده بودند. آیا این تصویر برایتان آشنا نیست؟ امروزه بسیاری از واعظین و معلمین خودشان را رد صلاحیت می‌کنند چون احساس می‌کنند ناتوان و بی‌کفایت هستند. وقتی به کسانی که تقصیرهایشان پاک شده در کلیسا خدمتی سپرده می‌شود، کاری بس مخاطره آمیز است که احساس حقارت و بی‌لیاقتی بکنند. آنان چوبهای نیم سوخته‌ای هستند که از میان آتش ربوده شده‌اند.

رئیس کهنه‌ای ملبس به لباس پلید؟

«و یهوشع به لباس پلید ملبس بود و به حضور فرشته ایستاده بود» (زکریا۳:۳). به همین ترتیب، کلیساهای ما هم مملو از افرادی است که لباس کثیف به تن دارند. خیلی از خادمین هستند که دلشان پر از نیرنگ، حسادت و ترس از این است که مبادا جایگاه و اهمیت خویش را از دست بدهند. آیا می‌دانید اینها چه هستند؟ لباسهای کهنه و مندرس. بعضیها از این کنفرانس مسیحی به آن کنفرانس سفر می‌کنند و از خدمات خادمین مختلف خداوند بهره‌مند شده می‌گویند: «خداوندا مرا همانگونه که هستم، برکت بده.» ولی خدا نمی‌تواند اینکار را بکند چون جامه‌های ایشان کثیف است.

خداوند می‌خواهد لباسهای کثیف ما را عوض کند و ترتیبی بدهد که با ضمیری پاک و کاملاً تمیز زندگی کنیم. این امکان پذیر است. خدا می‌تواند اینکار را بکند و وقتی کلیسا تقدیس شود، عطایای خدا ظاهر خواهند شد. آنگاه قدوسیت خدا به خیابانها نیز سرایت خواهد کرد و قوت خدا دانشگاهها، مدارس، اداره‌ها و خانه‌ها را نیز لمس خواهد کرد.

دیگر لازم نیست که کسی زندگی توأم با ناکامی داشته باشد، چون خداوند به شیطان می‌گوید: «من تو را نهیب می‌نمایم از کلیسا و پیرامون مسیحیان دور شو.» من دعا می‌کنم که خدا، افترا زننده را در زندگی شما نهیب نماید. شما آزاد هستید! خداوند مشغول انجام کاری عجیب در زندگی شما است.

آن عده از شما که ایمان اندکی دارید، به خداوند بگوئید «من ایمان دارم. بی‌ایمانی مرا امداد فرما و ایمانم را تقویت نما.» آتش خدا بر تمام ملتها فرود می‌آید. روح قدوسیت و قوت و معرفت خداوند جهان را پر خواهد ساخت، همانگونه که آبها دریاها را می‌پوشاند (مراجعه شود به اشعیا۱۱:۹).

خداوند را بخاطر بیداری که در جهان بوجود آمده شکر می‌کنم. لحظه‌ای دست از خواندن بکشید و چنین دعا کنید.

خداوندا مرا از نظرت دور مدار بلکه بکارم گیر. نمی‌خواهم کنار گود بایستم، بلکه می‌خواهم وارد گود شده اراده تو را انجام دهم. من چوب نیم سوزی هستم که از آتش ربوده شده‌ام. امروز رخت مرا عوض کن. مرا پاک کن، شستشو ده و اقتداری که لازم دارم به من ببخش. آمین.

تعویض لباسها برای خدمت

و فرشته آنانی را که به حضورش ایستاده بودند، خطاب کرده گفت: «لباس پلید را از برش بیرون کنید» (زکریا۳:۴).

پس آنها لباسهای کثیف را از تن یهوشع درآوردند. خدا می‌خواهد که شما از بحرانی عبور کنید بحرانی ارزشمند بنام تقدس. او می‌خواهد شما، خانواده شما و خدمت شما را از میان آتش خدا عبور دهد تا بتواند آنچه را که می‌خواهد به شما منتقل سازد. زکریا۳:۴ در ادامه می‌گوید: «پس او (یهوشع) را گفت: "ببین عصیانت را از تو بیرون کردم و لباس فاخر به تو پوشانیدم"». شاید شما قبلاً تجربه بدر آوردن لباسهای کثیف از تن را توسط خدا تجربه کرده باشید؛ شاید در حین خواندن این کتاب به تجربه مزبور دست یافته باشید. ولی پس از زمان توبه، خدا می‌خواهد به شما لباس فاخر بپوشاند.

به سراغ یهوشع بازگردیم: «پس عمامه طاهر بر سرش گذاردند و او را به لباس پوشانیدند و فرشته خداوند ایستاده بود» (آیه ۵). عمامه، همان دستاریا پارچه بلندی است که بدور سر می‌پیچید و در این عبارت نمونه حفاظتی است که خدا از افکار ما بعمل می‌آورد. شمار قابل توجهی از مسیحیان ظاهراً بر خیلی چیزها در زندگیشان کنترل دارند ولی نمی‌توانند بر فکر خویش مسلط باشند. وقتی آتش خدا بر زندگیتان فرود بیاید. با خود اقتدار و واکنش آنی بر ضد گناه می‌آورد.

تقدس فقط دوست داشتن خدا نیست، بلکه نفرت ورزیدن نسبت به گناه را هم شامل می‌گردد!

«بنابراین تمام وصایای تو را در هر چیز راست می‌دانم و هر راه دروغ را مکروه می‌دارم» (مزمور۱۱۹:۱۲۸).

وقتی تعمید روح‌القدس و آتش بر زندگیتان می‌آید، نسبت به قوت گناه، تغیر و انزجاری مقدس در وجودتان شکل می‌گیرد. آنوقت از هر راه دروغ کراهت خواهید داشت. تقدس فقط دوست داشتن خدا نیست، بلکه نفرت ورزیدن نسبت به گناه را هم شامل می‌شود. اگر از گناه متنفر نشوید، از آن آزاد نخواهید شد. من دعا می‌کنم که خدا نفرتی کامل نسبت به گناه در شما ایجاد کند.

همچنانکه قبلاً هم بحث کردیم، بعضی‌ها عادت کرده‌اند که با گناه خویش زندگی مسالمت آمیز داشته باشند. اما خداوند از ما می‌خواهد که به گناهانمان اعلان جنگ کنیم. دشمنی خود را با گناه باده گساری، شهوت، تماشای تصاویر مستهجن و خشونت در حریم خانوادگی، اعلام کنید. خود را دوست خدا اعلام کنید!

تقدس به شما کمک می‌کند تا جایگاه خویش را بیابید

چه تعدادی از مقدسین در جای غلط قرار گرفته‌اند؟ چند نفر از شما می‌توانید بگوئید: «برادر، من خیلی نومید هستم. انگار که هیچ جا جای من نیست. مردم اصلاً قدر مرا نمی‌دانند یا ارزشی برایم قایل نمی‌شوند. حتی خودم هم برای خودم ارزش قایل نیستم». کلام خدا در زکریا۳:۷ به ما می‌گوید که اگر به طریقهای پاکی و تقدس سلوک نمائید خداوند در ملکوتش به شما جایگاهی خواهد بخشید.

یهوه صبایوت چنین می‌فرماید: «اگر به طریقهای من سلوک نمایی و ودیعت مرا نگاه داری، تو نیز خانه مرا داوری خواهی نمود و صحنهای مرا محافظت خواهی کرد و تو را در میان آنانی که نزد من می‌ایستند، بار خواهم داد».

مردان و زنان علامت می‌توانند مسبب تغییر شوند.

«پس ای یهوشع رئیس کهنه بشنو تو و رفقایت که به حضور تو می‌نشینند، زیرا که ایشان مردان علامت هستند: (بشنوید) زیرا که اینک من بنده خود شاخه را خواهم آورد» (زکریا۳:۸).

«علامت» در این آیه به کسانی اشاره می‌کند که نماد یا نشانه عدالت او هستند. به اندازه‌ای که رهبران و شبانان مسیحی به سوی قدوسیت خداوند گام برمی‌دارند، به همان اندازه تمام کلیساها و جماعتشان تحت تأثیر قرار خواهند گرفت. امروزه مسیحیان نمادین، نمونه نسلی هستند که اشتیاقی شدید برای خداوند دارند. وقتی کلیسا خودش را تقدیس کند، شهرهای ما هم عوض خواهند شد و دنیا به لرزه خواهد افتاد.

در ظرف یک روز تمام گناهان رفع خواهد شد

«اینک یهوه صبایوت می‌گوید که من عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود» (زکریا۳:۹).

در غالب مواقع در خلال بیداریهای روحانی توبه‌های دسته جمعی و ناگهانی جماعت رخ می‌دهد. در آغاز سده بیستم نهضت بیداری آتش، ملت کره را در بر گرفت. وقتی این اتفاق شروع شد، خدا در ظرف چند ساعت گناه مردم را برداشت. در اولین روز بیداری، مردم تمام شب را در صفی بصورت ایستاده گذراندند تا بتوانند به نوبت به گناهانشان اعتراف کنند. عزیزان من، آرزوی ما اینست که روزی این اتفاق در تمام شهرهای جهان بیفتد!

تا روزی که این اتفاق بیفتد، من و شما وظیفه داریم که از لباسهای کثیف خود چشم پوشی کنیم و بگذاریم فرشته خداوند به ما لباسهای فاخر بدهد. آنوقت آتش نازل خواهد شد و ما را با انجیل عیسی‌مسیح به سراسر دنیا خواهد برد.

بعضی‌ها می‌گویند: «کشیش من مطمئن نیستم که این آتش را دریافت کنم. اگر هم بیاید می‌ترسم ظرف چند روز آن را از دست بدهم.» همانطور که وقتی برای اولین بار تعمید آتش گرفتم، و کلودیو فریدرون به من گفت: «برادر عزیزم این آتش هرگز تو را ترک نخواهد نمود من نیز همین کلام را به شما می‌گویم.»

عیسی، هم اکنون لباسهای پلید مرا از بر من بیرون کن!

من می‌خواهم از تمام مسیحیانی که هنوز در زندگی خود گناهی دارند دعوت کنم که همین حالا دست از همه چیز کشیده دعا کنند. خدا در صدد است که به شما لباسهای پاکیزه و تازه‌ای بدهد. آتش خدا فقط برای عده‌ای قلیل نیست بلکه به کل بدن مسیح تعلق دارد. همین حالا نزد عیسی بیایید و تعمید آتش بگیرید.

همین الان چیزهای کثیفی را که در زندگیتان باقی مانده، بیرون بریزید. به شما اعلام می‌کنم که قدرت هیچ چیزی اعم از زشتی، پلشتی، عادت یا اسارت بد از قدرت مسیح بیشتر نیست. اگر نزد عیسی‌مسیح بیائید، او تمام لباسهای کثیف را از برتان بیرون خواهد کرد. ما منتظر آن روزی هستیم که شما از طریق کلیسایتان به شهر خود حمله‌ور شده شاهد زانو زدن هزاران نفر در پیش قدمهای عیسی باشید.

بعضی از شما با آتش تعمید خواهید یافت تا شهرها را فتح کنید و بعضی دیگر آتش را خواهید یافت تا کشورها را برای مسیح فتح نمائید. شاید فکر کنید، لازم است که عیسی لباسهای مرا عوض کند. اگر خدا شما را ملزم می‌سازد، پس درنگ نکنید. همین دم را غنیمت بشمارید و به او بگوئید: «عیسی، گناه مرا رفع کن؛ لباسهای کثیف مرا از هم پاره کن. در زندگی من هر کاری که می‌خواهی بکن با من هر کاری می‌خواهی همان کن» من

دعا می‌کنم که خداوند به شما این توانایی را بدهد تا برای گناهانتان مویه کنید. او با لذت به هدیه‌ای که تقدیمش می‌کنیم، نگاه خواهد کرد: هدیه دلهای شکسته‌امان.

آن کسانی که می‌خواهند هر گونه رابطه خارج از اراده او را از هم بگسلند، همین حالا این کار را بکنند و آن را تقدیم مسیح نمایند. اگر هنوز چیزی هست که باید از زندگیتان بیرون برود، شما را دعوت می‌کنم تا با صدای بلند و از صمیم قلب این دعا را تکرار کنید:

خداوندا، تو را شکر می‌کنم که روی صلیب مردی. خداوندا، من می‌دانم که می‌توانم زندگی توأم با تقدس و پاکی داشته باشم. از این رو هم اکنون قدوسیت عیسی‌مسیح را می‌پذیرم. ای فرشته خداوند، لباسهای کثیف مرا از برم بیرون کن و لباسهایی جدید به من بپوشان. به من جامه طهارت، تقدس و شادمانی عطا کن. خداوند من، گناهم را ببخش و مرا از عصیان آزاد ساز. شخصیت مرا عوض نما و رفتارم را نسبت به خانواده‌ام، محل کارم و کلیسایم تغییر بده. مرا شخص تازه‌ای بساز.

خداوندا مرا از هر آنچه که متعلق به خودم است، خالی نما. دلم را پاک و از کثافات خالی کن تا برای پذیرش آتش قدوسیت تو آماده شوم. خداوندا، قول می‌دهم که از این آتش پاسبانی نمایم؛ آن را چون گنجی حفظ خواهم نمود. با کمک تو آن را نگاه خواهم داشت تا روز خداوند عیسی‌مسیح از راه برسد. نسبت به گناه نفرت خواهم ورزید و برای خاطر تو زندگی پاکی خواهم داشت. خدای من، در نام عیسی قول می‌دهم.

و حالا ای خداوندم، با محبتت مرا در بر بگیر. رحمت، فیض، آمرزش، تأیید، تطهیر و آتش تو را برای کلیسا و شهرم می‌پذیرم. همین حالا آن را می‌پذیرم!

خداوند الان هدیه شما را می‌پذیرد. تمام اعمال ابلیس باطل شده، چون کلیسا خودش را تقدیس نموده است. خداوند شیطان را نهیب داده است. دیگر برای کسانی که در عیسی‌مسیح هستند هیچ محکومیتی در کار نیست. آمین.

فصل ۱۱

تحرک و پویایی وسوسه

من برای خادمین خداوند باری در دلم دارم. دلم می‌خواهد ثمره آنها باقی بماند و ایشان بتوانند در خداوند استوار بمانند. خدمت شبانان، مبشرین، انبیا، معلمان و رسولان این نیست که خدمت شخصی بزرگتری ارایه دهند، بلکه تا مقدسین را برای کار خدمت، تجهیز تکمیل و آماده نمایند.

من می‌خواهم آنچه را که خداوند بواسطه فیضش نشانم داده با شما در میان بگذارم تا اگر احیاناً مشغول خدمت می‌باشید خدمتتان قرین رشد باشد و در کارتان استوار گردید. دعای من این است که یکسال بعد از خواندن این کتاب خیلی بهتر از امروز عمل کنید و ظرف پنج سال، اگر خداوند تا آن موقع نیاید، خیلی خیلی بهتر انجام وظیفه نمایید و هر روزه در فیض خداوند رشد کنید. اگر خدمت تمام وقت ندارید، خواهش می‌کنم تا این فصل را نخوانده‌اید به سراغ فصل بعدی نروید. اصول مندرج در این فصل در مورد همه ایماندارانی که خواهان توانایی بیشتر برای مقاومت در برابر وسوسه هستند، کارایی دارد.

درسهایی پیرامون وسوسه از سفر پیدایش باب ۳

باب سوم پیدایش با ما درباره وسوسه و چگونگی مقابله با آن، سخن می‌گوید. می‌خواهم برخی از تحرکات وسوسه و چگونگی برخورد با آنها را با شما در میان بگذارم. پیدایش۳-۱:۳ چنین می‌گوید:

و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود، هوشیارتر بود و به زن گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟

زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می‌خوریم. لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید».

چگونه از خودمان در برابر وسوسه دفاع کنیم

مادامی که روی زمین زندگی می‌کنیم، همیشه و حتی در بحبوحه بیداری عظیم، با مسئله وسوسه دست به گریبان هستیم. حتی اگر جزو بهترین خادمین کلیسا در دنیا باشید، باید با وسوسه دست و پنجه نرم کنید. اگر آماده مقابله با این معضل نباشید، ممکن است دشمن در زندگی شما پیروزی کسب کند. چگونه می‌توانیم آماده شویم؟ بگذارید به چند

شیوه نگاهی بیندازیم.

بدانید که دشمن حیله گر و فوق‌العاده زیرک است

عملکرد وسوسه چگونه است؟ اول از همه، وسوسه موذیانه رخنه می‌کند، چون شیطان با هوشیاری عمل می‌کند. او احمق نیست. شریر با زیرکی اهریمنی و جهنمی می‌آید و وارد عمل می‌شود تا ببیند آیا می‌تواند ما را فریب بدهد یا نه. اگر وی در جلب توجه شما و منحرف ساختنتان از مسیر خدا موفق شود، آنوقت می‌تواند کنترل زندگی شما را در دست بگیرد. با این حال، اگر به او اجازه ورود ندهیم، هیچ کاری نمی‌تواند با ما بکند! مشکل در اینجاست که ما بخاطر اینکه انسان هستیم به او فرصت عمل کردن می‌دهیم.

بدانید که گناه به اندازه مار یخ زده فاقد قدرت است

گناه شبیه ماری منجمد شده است: هیچ قوت یا اقتداری بر ما ندارد. در جلجتا کار خدا به کمال رسید. مشکل زمانی آغاز می‌شود که فرد مسیحی می‌گوید: «مار بیچاره، باید حتماً خیلی سردت شده باشد» و آنوقت مار را کنار آتش می‌گذارد تا گرم شود. آن موقع است که مار بیدار می‌شود و وقتی بیدار شد حمله می‌کند.

با شیطان گفتگو نکنید!

در پیدایش ۳ می‌بینیم که مار از همه حیوانات صحرا هوشیارتر بود. او با زیرکی پیش آمد و با زن مشغول صحبت شد. آیا می‌دانید اشکال اول در چه بود؟ در اینکه زن تصمیم گرفت با مار وارد گفتگو شود! پدر من در زمینه اخراج ارواح و رهانیدن مقهورین ابلیس خدمت قدرتمندانه‌ای دارد. از زمان بچگی‌ام بخاطر دارم که او اصلی را بر زبان می‌راند: «با شریر گفتگو نکنید. با دشمن وارد مذاکره نشوید».

غالباً هنگام خدمت موعظه، در روح متوجه می‌شوم که بعضی از مستمعین به پیغام من توجه نمی‌کنند، چون مشغول گوش دادن به صداهایی دیگر هستند. در چنین مواقعی موعظه را قطع می‌کنم و خطاب به همه می‌گویم

که هر کس صداهای عجیب می‌شنود دستهایش را بلند کند. جای حیرت است که از میان جماعت چندین نفر دستهای خود را بلند می‌کنند.

آیا صداهایی می‌شنوید؟ حتی شاید این صداها شبیه صدای روح‌القدس باشد، ولی در اعماق ضمیر خود می‌فهمید که در این صدا چیزی هست که منطبق بر الگوهای کتاب‌مقدس نیست. آیا به فکر خودکشی می‌افتید و یا افکاری به ذهنتان خطور می‌کنند که ظاهراً افکاری شرافتمندانه هستند نظیر این فکر که چرا در زندگی خویش وظایف محوله را بخوبی انجام نداده‌اید؟ این فکر را بکلی از فکر خود بیرون کنید چرا که مستقیماً از اعماق دوزخ آمده است.

از روح‌القدس بخواهید به شما قوه تمیز و تشخیص بدهد. صداهایی را که می‌شنوید با مسیحیان بالغ در میان بگذارید و صداهای گمراه کننده را شناسایی نمایید. همانطور که اد سیلووسو می‌گوید: «نگذارید دیوها به شما تعلیم الهیات بدهند.» باید در برابر دیوها بایستیم و آنها را اخراج کنیم. حتی می‌توانیم با اطمینان خاطر خود شیطان را مورد خطاب قرار داده، مطابق کلام خدا به او بگوئیم: «ای شیطان، خداوند تو را نهیب نماید» (مراجعه شود به زکریا۳:۲). نبایستی با دشمن حس رفاقت و مصاحبت داشته باشیم. بایستی رویکردی تهاجمی داشته باشیم و ذهنیت جنگ با شریر را در خود پرورش دهیم.

فساد اخلاقی ناشی از حمله شیطان را تشخیص دهید

شبانی از برزیل این داستان را با من در میان گذارد:

«من بعنوان یک نفر ایماندار هرگز در زندگیم با تصاویر پورنوگرافی و شهوت درنیفتاده بودم. یعنی اصلاً مشکلی نداشتم که بخواهم بخاطرش بجنگم. ولی یکسال پیش ناگهان تمام فکر و ذهنم مشغول شهوت و تصاویر مستهجن شد. تقریباً مغلوب آن شده بودم. حس می‌کردم که انگار چیزی از بیرون وارد وجودم شده. چند نفر از شبانانی که از دوستانم بودند برایم دعا کردند. به زودی یکی از نوایمانانی که از زمینه فرقه‌های شیطانی به مسیح ایمان آورده بود، پیش من آمد و گفت که پارسال ده گروه ماکومبا (فرقه‌ای شیطانی در برزیل) در این منطقه فهرستی از هدفهایی که می‌خواستند از لحاظ اخلاقی فاسد و خراب نمایند، تهیه کرده‌اند و نام من در هر ده فهرست وجود داشته است.

به محض فهمیدن استراتژی دشمن، دوستان شبانم مستقیماً بر ضد تیرهای ضد اخلاقی دشمن شروع به دعا کردن نمودند. بجای اینکه با حس تقصیر و شرمندگی خودم را کنار بکشم، عزمم را جزم کردم و با تمام قوا در برابر حمله شیطانی به مقاومت پرداختم و به فیض خدا پیروز شدم.»

ماهها بعد برای شرکت در کنفرانسی از شهر این شبان دیدن کردم. این شبان به طرزی خارق‌العاده با آتش تعمید گرفته بود. مشارکتی بسیار عالی با او داشتم و لذت بردم از اینکه او را در خدمت به دیگران و به قوت روح‌القدس، نیرومندتر دیدم.

بعضی از خادمین بخاطر گناهان مخفی‌ای که دارند احساس تقصیر می‌کنند در حالی که در برخی موارد، فرقه‌های شیطانی فکر آنها را زیر بمباران گرفته‌اند. آنها باید بتوانند میان نفسانیت خودشان و حمله مستقیم شیطان، تمایز قائل شوند و از ترفندهای او غافل نباشند (مراجعه شود به دوم‌قرنتیان۲:۱۱). مشغولیتها و گرفتاریهای فکری خود را به خدا اعتراف کنید، از اینکه در دام شیطان افتادید توبه نمائید و در برابر شریر مقاومت کنید.

از ماهیت تدریجی و آرام وسوسه آگاه باشید

مشکل اینجاست که دشمن خیلی آرام و خزنده پیش می‌آید. همانگونه که مار بر روی زمین می‌خزد، وسوسه هم ذره ذره به درون زندگی ما می‌لغزد. درست شبیه آزمایش قورباغه و ظرف آب است. قورباغه‌ای را درون ظرف پر از آبی قرار می‌دهند. قورباغه اگر بخواهد می‌تواند از داخل ظرف بیرون بپرد. بعد ظرف آب را روی شعله ملایم آتش قرار می‌دهند.با وجودی که درجه حرارت آب کم کم بالا می‌رود، ولی قورباغه همچنان بی‌حرکت باقی می‌ماند. بتدریج درجه حرارت آب به نقطه جوش می‌رسد و قورباغه می‌میرد. این آزمایش بوضوح نشان دهنده اصل تدریجی بودن خطر است.

عملکرد وسوسه در خیلی از آدمها بدین گونه است. حرکتی آرام و پیش رونده دارد. وقتی به وسوسه اجازه ورود به زندگیتان بدهید به پیشروی خود ادامه می‌دهد و برای خود موقعیتی محکم دست و پا می‌کند. به همین خاطر است که پایان دادن به تفکرات و الگوهایی که به زندگیتان راه یافته، خیلی اهمیت دارد. باید در مذبح خداوند از آنها توبه کنید. خیلی ساده است که آدم خیال کند، من حالم خوب است و اصلاً هم متوجه نشود که درجه حرارت محیط اطرافش در حال بالا رفتن است.

بسیاری از آدمها خیلی دیر متوجه می‌شوند که به دشمن راه داده‌اند. ولی دیگر در دام شیطان افتاده‌اند و او سخت به آنها صدمه زده است. درست است که آمرزش، فیض و رحمت خدا هنوز پابرجا است، ولی برای شخص سقوط کرده، بازگشت کار بسیار دشواری است! چقدر بهتر است که آدم بتواند بگوید: «خداوندا از تو متشکرم که مرا محافظت و نگهداری می‌کنی». چقدر عالی است که بتوانیم شهادتی پاک و شفاف از خود برجا بگذاریم و از محافظت خداوند بهره‌مند شویم.

بدبختانه، حوا به حرفهای شریر اعتنا کرد و باب گفتگو را با وی باز نمود. مار آرام آرام به پیش خزید و از او پرسشی به ظاهر منطقی کرد او نگفت: «حوا، آیا دوست داری امروز گناه کنی؟» بلکه گفت: «آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟» (پیدایش۳:۱).

زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می‌خوریم. لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس مکنید، مبادا بمیرید».

مار به زن گفت: «هر آینه نخواهید مرد» (پیدایش۴-۲:۳).

اگر گفتگوی آن دو در همینجا به پایان می‌رسید، شاید حوا می‌گفت: «تو دروغ‌گویی، من از اینجا می‌روم» ولی شیطان که فقط دروغ نگفت بلکه دروغ را به حقیقت آمیخت. او گفت:

«هر آینه نخواهید مرد. بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود» (پیدایش ۳: ۴-۵).

به تعبیری آدم و حوا مانند خدا عارف نیک و بد می‌شدند. با خوردن میوه این درخت، معصومیت انسانی خویش را از دست می‌دادند. شیطان چه کار کرد؟ زهر را در پوششی از شکلات تحویل آنها داد، بنابراین به حرف زدن پرداخت. او طوری مسیر صحبت را تعیین کرد که حوا تحریک شده بگوید: «چه جالب، چه آموزه جذابی» و شک به جان حوا افتاد.

شمشیر به دست گرفتن را بیاموزید

ولی هنگامی که عیسی در بیابان بود، چقدر وضع فرق می‌کرد! شیطان عیسی را با امیال نفسانی و دنیوی وسوسه کرد: حشمت و بزرگی، خوراک و نیک‌بختی. فقط کافی بود عیسی در مقابل شیطان زانو بزند تا ظرف یک دقیقه تمامی ممالک جهان را صاحب شود (مراجعه شود به لوقا ۴: ۱-۱۳).

ولی خداوند گفت: «مکتوب است» و با آیات کلام خدا، شیطان را نهیب نمود. حال آنکه حوا دچار تزلزل شد و شکست خورد. بسیاری از مسیحیان مشوش، هر هفته در کلیساها می‌نشینند و در همه جلسات شرکت می‌کنند و شاید حتی برکات الهی راهم تجربه می‌نمایند. متأسفانه این فقط تا زمانی طول می‌کشد که آنها در جلسه حضور دارند. بعد وقتی به خانه‌هایشان می‌روند، دوباره دچار تزلزل می‌شوند و به موقعیت روحانی پیشین خود باز می‌گردند.

در رویارویی با وسوسه دچار تزلزل نشوید

یکی از نشانه‌های فرد مسیحی که خوب در خداوند ریشه ندوانیده این است که شخصیتی متغیر دارد. کتاب‌مقدس می‌گوید که مرد دو دل در تمام رفتار خود ناپایدار است (مراجعه شود به یعقوب۱:۸). اگر او شبان است، قوایش شروع به تحلیل رفتن می‌کند و به خدمتش خاتمه می‌دهد. او مثل امواج دریا است: یک روز بزرگ است و روز دیگر کوچک. چنین فردی مشوش و غیر قابل اطمینان است، همانگونه که حوا بود.

شاید حوا مثل آن دسته از ایماندارانی باشد که به من می‌گویند: «من به هیچکس اعتماد ندارم. همه به من دروغ گفته‌اند و نبوتهایی کرده‌اند که به حقیقت نپیوسته است، من ایمانم را به هر چیز مافوق طبیعی از دست داده‌ام.» برادر و خواهرم، مراقب باشید روح خدا شما را از مانع ایجاد کردن در برابر معرفت مسیح حفظ نماید.

من برای شما مجموعه‌ای مباحث انسانی یا جسمانی نیاورده‌ام، بلکه می‌خواهم این تذکر را بدهم که اسلحه جنگ ما جسمانی نیست. بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه‌ها (مراجعه شود به دوم‌قرنتیان۱۰:۴). واژه‌ای که "انهدام" ترجمه شده، در یونانی به معنی در هم کوبیدن و خرد کردن نیز آمده – یعنی با خاک یکسان کردن قلعه‌هایی که برپا شده‌اند.

این قلعه‌ها می‌توانند شکل نتیجه‌گیریهای غلط و منحرف کننده به خود بگیرند. می‌توانند موانع روانی باشند که در برابر معرفت مسیح و نور روح‌القدس قد برافراشته‌اند. آیا امکان دارد که یک خادم کلیسا برای خود قلعه‌هایی داشته باشد؟ بله! هنگامی که پولس خطاب به کلیسای قرنتس درباره قلعه‌ها حرف می‌زد، روی سخنش با ایمانداران بود. در دوم‌قرنتیان ۱۰پولس ضمن صحبت پیرامون قلعه‌هایی که در برابر کلیسا سربرافراشته، از دیوارهای نامریی‌ای سخن می‌گوید که مانع رسیدن بخشی از برکات خدا می‌شوند.

حوا دچار شک شد و مسائل را با هم مخلوط کرد. او دچار تزلزل شد. پیدایش۳:۶ می‌گوید:

«و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه‌اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.»

مرعوب شکوه و هیبت دنیا نشوید

حرفهای مار حوا را تحریک کرد. او کنجکاو بود و می‌خواست آنچه قدغن شده را بچشد. امروزه، خیلیها در کلیسا با همین مسئله دست به گریبان هستند. گناهشان آنها را زمین‌گیر کرده است. فکر می‌کنند، من اینکار را نخواهم کرد، ولی دلشان هنوز آنجاست. دنیا را می‌ستایند و به آن عشق می‌ورزند. بخاطر شرم مذهبی‌ای که

دارند، علناً طالب پیروی از شریر نیستند، ولی در دل خود می‌گویند، ای کاش می‌توانستم. خلاصه سودای چیزهای ممنوع را در سر می‌پرورانند.

به اتفاق عده‌ای از میسیونرهایی که بسیار دوستشان دارم و تأثیر زیادی در زندگیم داشته‌اند، مدتی در اسپانیا بودم؛ دسته جمعی درباره داستان شکل‌گیری ایالات متحده و نحوه رشد و پیشرفت این کشور شروع به صحبت کردیم و دستاوردهای آمریکایی‌ها را ستودیم. اول متوجه نبودم، ولی بعد فهمیدم که ما مبهوت چیزهای این جهان شده‌ایم. کتاب‌مقدس نمی‌گوید که ما حق نداریم از موهبات این دنیا بهره‌مند شویم، چرا که خدا چیزهایی از قبیل خوراک را در دنیا نهاده تا ما از آنها متلذذ شویم. او به ما پرزهای چشایی داده تا قادر به چشیدن طعم غذاهای گوناگون باشیم. بهره‌مندی از این چیزها اشکالی ندارد، ولی دل بستن به آنها اشتباه است.

در حالی که داشتیم درباره این چیزها حرف می‌زدیم، دوست شبانم شروع به از بر خواندن اول یوحنا۲:۱۵ نمود «دنیا را و آنچه در دنیاست دوست مدارید» (تأکید از نگارنده است).

به خودم گفتم، این کلام خدا برای زندگی من است. این نهیب و چالشی به نفس من است. من باید عوض شوم. می‌خواهم طور دیگری فکر کنم. نمی‌خواهم آنچه در این کره خاکی هست را دوست بدارم، چرا که همه چیز در اینجا موقتی است.

به زودی، آنچه جاودانی است از راه خواهد رسید و آنچه گذرا و موقتی است فانی خواهد شد. پس باید مراقب باشیم تا هیچ چیزی دل ما را نرباید و محبت ما را نسبت به مسیح مخدوش ننماید. باید مواظب باشیم که هیچ چیز ما را در دام نیندازد یا اسیرمان نکند.

مسئولیت اعمال خویش را به عهده بگیرید

قسمتی از مشکل آدم و حوا این بود که مسئولیت اعمال خود را به عهده نگرفته بودند. چرا حوا سقوط کرد و شوهرش را هم دعوت نمود تا به وی ملحق شود؟ بر طبق پیدایش۳:۱۲آدم به خدا گفت: «این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت به من داد که خوردم.»

ما مردان باید مسئولیت مراقبت شبانی از خانه‌هایمان را بر عهده بگیریم و مسئولیت را به گردن همسرانمان نیندازیم. من اغلب به مردان کلیسای خودمان می‌گویم: «برادر عزیز، شبان خانه شما، خود شما هستید. شما شبان همسر و فرزندان خویش هستید.» این خیلی مهم است که ما مردان مسئولیت روحانی خانه‌های خودمان را بر عهده بگیریم!

بعضی از شما ممکن است بگوئید: «بله، ولی همسر من از خودم روحانی‌تر است. من بیشتر با کسب و کار و امور مدیریتی سر و کار دارم.» در رابطه با رهبری روحانی شما در خانه‌اتان، برای خدا مهم نیست که :

چه خلق و خویی دارید؛

شیوه تفکرتان چیست؛

چپ دست هستید یا راست دست؛

آیا درست می‌اندیشید یا خیر.

او می‌خواهد که خود شما مسئولیت روحانی خانه‌اتان را بر عهده بگیرید. اگر این نقش را به عهده بگیرید، به شما کمک خواهد کرد تا از خیلی فجایع و کشمکشها در خانواده‌اتان جلوگیری نمائید.

زن یعنی حوا هم راهی پیدا کرد تا از زیر بار مسئولیت اتفاقی که افتاده بود شانه خالی کند:

«پس خداوند خدا به زن گفت: این چه کار است که کردی، زن گفت: مار مرا اغوا نمود که خوردم» (پیدایش۳:۱۳).

خواهرم، بخت و اقبال، اعضای خانواده، همسایگان و شیطان را سرزنش نکن. زن هم باید مسئولیت خود را عهده دار شود و درک کند که خوانده شده تا زندگی مقدسی داشته باشد. خدا می‌خواهد که شما مسئولیت اعمال خویش را بر عهده بگیرید.

در خاتمه، خدا از ما می‌خواهد که در حالت تدافعی، آماده و گوش بزنگ نیشها و حملات دشمن باشیم و از ترفندهای شیطان غافل نشویم.

فصل ۱۲

آماده سازی مذبح برای آتش

ما داستان ایلیای نبی و منازعه‌اش با کاهنان بعل و دعای او برای نازل شدن آتش از آسمان را که در اول پادشاهان باب ۱۸ مندرج است، خیلی دوست داریم. برادر و خواهر من، آتش بر ویرانه‌ای در وسط بیابان فرود نمی‌آید. اگر می‌خواهیم آتش خدا بر ما نزول کند، باید مذبحهای زندگیمان را تعمیر نمائیم.

پیش از اینکه برای ایلیا آتش نازل شود، او برای آمادگی به فرایندی پر فراز و نشیب و دشوار دست زد. و خدا داشت چه چیزی را برای او آماده می‌کرد؟ عوض کردن مذهب یک ملت در ظرف یک روز! وظیفه ایلیا آن بود که یهودیان را از پرستش بعل بیرون بکشد و به ایمان به خدای حقیقی بازگرداند. در اول پادشاهان۱:۱۷ می‌خوانیم:

«و ایلیای تشبی که از ساکنان جلعاد بود به اخاب (که پادشاه بود) گفت: به حیات یهوه خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که در این سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود».

بی‌درنگ در تمام اسرائیل خشکسالی شد. سپس کلام خداوند بر ایلیا نازل گشت:

«از اینجا برو و به طرف مشرق توجه نما و خویشتن را نزد نهر کریت که در مقابل اردن است پنهان کن. و از نهر خواهی نوشید و غرابها را امر فرموده‌ام که تو را در آنجا بپرورند» (اول‌پادشاهان ۱۷: ۲-۴).

منظور خدا این بود که: «من مشغول آماده کردن چیزی هستم. دارم قوم اسرائیل را آماده می‌کنم و با این خشکسالی آنها را خواهم شکست.» چرا خدا برای درهم شکستن اراده سرسختانه قومش خشکسالی را برگزید؟ چرا زلزله نفرستاده و یا از شیوه‌ای دیگر استفاده نکرد؟ شاید به این دلیل که بعل خدای باران، محصول، آبادانی و حاصلخیزی بود. یک خشکسالی تمام عیار به موقعیت بعل ضربه سختی وارد می‌ساخت. آنوقت خدا می‌توانست بگوید: «این چه جور خدایی است که شما می‌پرستید؟ او حتی قادر نیست باران بباراند! این چه

خدای فراوانی و وفور نعمت است که مزارع شما را از خشکسالی نتوانسته نجات دهد؟» خدا داشت قوم را با نزول یک خشکسالی شدید آماده می‌کرد.

خشکسالی‌های زندگی خود را مورد لعن و نفرین قرار ندهید، چون گاهی موسم خشکسالی از جانب خدا نازل می‌شود. او خیلی وقتها اجازه می‌دهد که ما در خانواده‌ها، کلیساها، شهرها و کشورهایمان با مشکلاتی روبرو شویم تا آماده‌مان کند و تشنه بیداری بسازد. وقتی مسائل آن گونه که باید پیش نمی‌روند، وقتی یک جای کار می‌لنگد، غالباً مردم در جستجو برای یافتن راه حل مشکل آسانتر خداوند را می‌پذیرند.

گامهایی در فرایند آماده سازی

باید سؤال کنیم، خدا چگونه ایلیا را برای رهبری یک بیداری عظیم در اسرائیل آماده ساخت؟ اول از همه، به او گفت که خویشتن را پنهان کند. به او گفت که از نهر کریت بنوشد واز غذایی که هر صبح و شام کلاغها برایش می‌آورند، بخورد.

گام نخست: باید یاد بگیریم که به خدا وابسته باشیم هر چند طریقهایش عجیب و غریب باشد

خدا برای ایلیا ترتیب اقامت در اتاق ناهارخوری را نداد. به ایلیا تلفن نداد تا بتواند با آن سفارش پیتزا بدهد. خداوند گفت: «تو باید به من متکی و وابسته باشی و من می‌خواهم از روشهایی استفاده کنم که برای تو ناآشنا است. می‌خواهم از وجود یکی از آن پرندگانی که «نجس» خوانده می‌شوند، استفاده کنم.» از نظر یهودیان کلاغ پرنده‌ای نجس و حرام گوشت بود. قوم اسرائیل همیشه از این نوع پرندگان فاصله می‌گرفتند. با این وجود خدا از همان پرندگان برای خوراک دادن به ایلیا استفاده کرد.

می‌توانم ایلیا را در حالی تجسم کنم که کنار نهر نشسته و منتظر است تا کی سر و کله کلاغها پیدا شود. آنها هر صبح و شام می‌آمدند و از طرف خداوند برایش غذا می‌آوردند.

گام دوم: باید آماده تغییر و تحول باشیم

«پس روانه شده موافق کلام خداوند عمل نموده و رفته نزد نهر کریت که در مقابل اردن است ساکن شد و غرابها در صبح نان و گوشت برای وی و در شام نان و گوشت می‌آوردند و از نهر می‌نوشید و بعد از انقضای روزهای چند واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود» (اول‌پادشاهان ۱۷: ۵-۷).

چقدر سخت است وقتی که خدا ما را به مکانی می‌فرستد و می‌گوید: «این نهر را می‌بینی، از همین نهر آب تازه و گوارا خواهی نوشید.» ما هم روزهای پیاپی به کنار نهر می‌رویم و به خودمان می‌گوئیم، بله، این کاملاً

مطابق با چیزی است که خداوند فرمود. آنوقت روزی از راه می‌رسد که آب نهر کمتر و کمتر می‌شود، ناگهان متوجه می‌شویم‌که این نهر دارد خشک می‌شود! سرانجام روزی نهر بکلی می‌خشکد و دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

این تغییرات برای برخی مسیحیان خیلی سخت هستند. ایشان می‌اندیشند که، ولی خود خدا مرا برای انجام این خدمت فرستاد، خدا ده سال پیش با من سخن گفت! اول همه چیز خوب و مرتب بود، ولی حالا همه چیز خشکیده است. برادران و خواهران عزیز، این درسی مشکل برای ما است. اول از همه، باید یاد بگیریم که به خدا وابسته باشیم دوم اینکه باید یاد بگیریم که همانگونه که خدا هدایتمان می‌کند، عوض شویم.

من این اصل را به شبانان تعلیم می‌دهم: بدترین دشمن بیداری که در راه می‌باشد، خود بیداری قبلی است. آن کسانی که به بیداری قبلی دل خوش کرده‌اند، غالباً کاری با بیداری بعدی ندارند. نگاه آنها به چارلز وسلی، جان وسلی و چارلز فینی است و توقع بیداری بزرگی هم دارند.

چند بار اتفاق افتاده که هر کدام از ما به برکات پیشین چسبیده و به خداوند گفته‌ایم: «خواهش می‌کنم مرا از اینجا تکان نده. این همان برکتی است که می‌خواستم این نهر من است.»

سعی خداوند این است که به ما بگوید: «من تو را به کنار نهر فرستادم، ولی حالا به تو می‌گویم که این مکان را ترک کنی. من آن را خشکانیدم تا تو دیگر نتوانی به یک جویبار وابسته شوی. حالا می‌خواهم سیلابی در سطح ملی جاری سازم! با یک نهر، فقط تو را می‌توانستم بنوشانم، ولی الان یک ملت لب تشنه‌اند. می‌خواهم تو را از مخفی گاهت بیرون بکشم تا بتوانی بر بعل غلبه نمایی. در نتیجه، بر کل مردم سیلاب برکت خود را جاری خواهم ساخت».

خداوند صلاح می‌بیند که ما را از خدمت و زندگی راحتمان به مکانی جدید منتقل سازد. می‌گوئیم: «ولی خداوندا، من که رفتارم درست بود. من برای تو کار می‌کردم؛ تو مرا آنجا گذاشته بودی». و اکثر مواقع نمی‌توانیم ببینیم که این خدا است که می‌خواهد ما را از مکان قبلی جابجا کند.

شاید او جواب بدهد: «بله، من تو را ده سال پیش فرستادم، اما حالا زمان جابجایی است. می‌خواهم با تو کار تازه‌ای انجام دهم. برادران و خواهران، بیائید نگذاریم فرمانبرداریهای سابقمان دشمن فرمانبرداریهای فعلی شود.

برای ایلیا دیگر امکان ماندن در کنار نهر کریت وجود نداشت، چون اگر آنجا می‌ماند، حتماً می‌مرد. کدامیک از شما دوست دارد که خدا نهر کنار محل اقامتش را خشک سازد؟ دعای من این است: «خداوندا، نهر مرا بخشکان تا مجبور شوم به تو تکیه کنم.» حتی نهر می‌تواند در زندگی ما تبدیل به عادتی روزمره شود. من

مطمئنم که ایلیا به نوشیدن از نهر و چشم براه کلاغها بودن، عادت کرده بود، تا اینکه خداوند گفت: «کافی است. می‌خواهم کاری تازه انجام دهم!».

خدا ایستا نیست. او در میان نژاد بشری به فعالیت می‌پردازد. او به خاطر محبتی که به ما دارد همیشه در میانمان کار می‌کند. پس خودتان را برای تغییر و تحول آماده کنید. این تحول را در آیات ۹-۷ می‌بینیم.

و بعد از انقضای روزهای چند واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود. و کلام خداوند بر وی نازل شده گفت: «برخاسته به صرفه که نزد صیدون است برو و در آنجا ساکن شو. اینک به بیوه‌زنی در آنجا امر فرموده‌ام که تو را بپرورد.»

از آنجایی که هستید نقل مکان کنید. از دستورات خدا اطاعت نمایید.

گام سوم: به جاهایی که خدا می‌گوید، بروید

در اول‌پادشاهان۹:۱۷ می‌خوانیم که خداوند به ایلیا گفت که به صرفه صیدون برود. صرفه در شمال اسرائیل واقع بود ولی حتی در قلمروی اسرائیل هم قرار نداشت؛ بلکه در فینیقیه بود. خداوند گفت: «می‌خواهم تو را بکار بگیرم، ولی اول لازم است که تو را از جایی که هستی منتقل سازم. می‌خواهم از حاشیه دنج و آرامت تو را بیرون بکشم».

این موضوع مرا به تفکر درباره بعضی از اعضای کلیسایمان که به گروههای خانگی خود عادت کرده‌اند، وا می‌دارد. آنها در گروههای خانگی خود راحت هستند؛ به این گروهها می‌روند تا دوستان خود را ملاقات کنند و دوستان جدیدی بیابند. رشته‌های عاطفی محکمی ایجاد می‌شود. آنوقت یک روز سر گروه می‌گوید: «برادر، ما از شما می‌خواهیم که یک دوره رهبری ببینید و مسئولیت گروهی خانگی را به عهده بگیرید. ما در حال حاضر در آنطرف شهر گروهی داریم که به وجود شما احتیاج دارد.» بعضی‌ها به این درخواست چنین پاسخ می‌گویند: «نه، من همین جا که هستم، خوب است. اینجا جایی است که من باید باشم! نمی‌خواهم جابجا شوم.» در صورتی که شخصی دیگر مسح خدا را در وجود آن برادر و ظرفیت رهبری را در او دیده است.

آه، ولی چقدر راحت است که آدم در همان گوشه دنجی که هست بماند و در کنار نهر آرامش مخفی شود. ولی خدا ما را برای چیزی بزرگتر فراخوانده است. برادر و خواهرم، خدا ما را دعوت به خدمت در ملکوتش نموده است.

گام سوم در فرایند آماده سازی این است که در جایگاه درست قرار بگیریم. گاهی وسوسه می‌شویم که آن مکانی را که خدا ما را به آنجا می‌فرستد، زیر سؤال ببریم، خداوند به ایلیا گفت که به فینیقیه برود.

گام چهارم: باید آماده باشیم که به دیگران نیز وابسته باشیم

بعضی از مردم امتحان را با قبولی پشت سر نخواهند گذاشت چون برای رفتن به جایی که خدا می‌خواهد بروند، آماده نیستند. اگر ایلیا نهر کریت را ترک نمی‌کرد چه اتفاقی می‌افتاد؟ می‌توانست بگوید: «منظورت چیست که می‌گویی قرار است که بیوه‌زن به تو غذا بدهد؟ خدا مرا مستقیماً از آسمانها تغذیه می‌کند. من هیچوقت حاضر نیستم به یک زن، آنهم فینیقیه‌ای و نه اسرائیلی، متکی باشم. او یک بیوه زن است و پولی در بساط ندارد. نه!» خیلی از مسیحیان همین کار را با اراده خدا برای زندگیشان انجام می‌دهند! آنوقت شگفت زده می‌شوند که چرا آتش فرو نمی‌ریزد و چرا باران نمی‌بارد.

باید سر براه و مطیع و نسبت به اراده خدا حساس باشیم. خیلی وقتها من و همسرم با صدای بلند فکر می‌کنیم: «اگر ما در جماعت محلی خودمان می‌ماندیم، سفرهای بین‌المللی را فراموش می‌کردیم و فقط با رهبران، خادمین و دیگر برادران و خواهرانی که اینجا هستند کار می‌کردیم، چه روی می‌داد؟ جای تعجب می‌بود اگر می‌توانستیم دست به حل مشکلات مختلف بزنیم.» مطمئناً می‌توانستیم همین جا بمانیم، ولی مسلماً نااطاعتی کرده بودیم. اینگونه بود که آتش در زندگی ما جاری شد. آنوقت من فکر می‌کنم، خداوندا تو مرا خواندی تا به سوی ملتهای مختلف بروم. من آنقدر به خدمت در میان ملل و شبانی آنها ادامه خواهم داد تا بگویی "کافی است".

لازم است که در خدمتمان به خداوند و تعهدمان به او جدی باشیم. وقتی تعهد حیرت آور بعضی از خادمین خداوند را می‌بینم، دلم شادمان می‌شود. زمان درگذر است و آنها به خدمت خویش در طی سالیان ادامه می‌دهند. ایشان عزمی آهنین و قوت درونی استواری دارند. دست از دعوت خویش برنمی‌دارند، دچار تزلزل نمی‌شوند و کنار نمی‌کشند و به پیروی از خداوند ادامه می‌دهند. ایلیا چنین فردی بود.

گام پنجم: باید آماده باشیم که خودمان را فروتن ساخته درخواست کنیم

در اول‌پادشاهان۱۰:۱۷ درباره سفر ایلیا مطالب بیشتری می‌خوانیم:

پس برخاسته به صرفه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید، اینک بیوه زنی در آنجا هیزم بر می‌چید. پس او را صدا زده گفت: «تمنا اینکه جرعه‌ای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم؟» و چون به جهت آوردن آن می‌رفت وی را صدا زده گفت: «لقمه‌ای نان برای من در دست خود بیاور».

می‌بینیم که ایلیا از اتکا به گرفتن غذا بصورت مستقیم از طرف خدا و اعجاز دست برداشت. وی خودش را فروتن نموده گفت: «بیوه خانم عزیز، من از طرف خدا به اینجا آمده‌ام. می‌شود خواهش کنم قدری نان و آب به

من بدهید؟» چه شرم آور، خادم بزرگ خدا که در حال آماده شدن برای رهانیدن کل اسرائیل از چنگال بت پرستی بود، از بیوه زنی گرسنه طلب لقمه نان و جرعه‌ای آب می‌کرد. چند بار تا به حال پیش آمده که خود فقر گریبانمان را نگرفته ولی ترس از فقر تقریباً ما را از پا درآورده است؟ چه بسیار افرادی که درهم شکسته‌اند، ولی نه بخاطر اینکه غذای کافی برای خوردن نداشته‌اند، بلکه چون نفهمیده‌اند که خدا چه منظوری دارد که در تنگنا و کمبود قرارشان داده است. آنها اگر به پیروی خدا ادامه می‌دادند حتماً غالب می‌شدند و زنده می‌ماندند. او برای تمام نیازمندان طریقی مهیا نموده است.

ترس و شرم ناشی از نشناختن طریقهای خدا گاهی باعث می‌شود که برخی از میان بلایا، امتحانات و گرفتاریها عبور کنند چنین اشخاصی کارشان به جایی می‌کشد که به خود می‌گویند، اصلاً دینم را عوض می‌کنم، جای دیگری پیدا می‌کنم. نه به اندازه کافی آب دارم و نه غذا. من انصراف می‌دهم. راه رفتن با خدا کاری بس پر ماجرا است که نیاز به ایمان دارد. اگر می‌خواهیم ادامه بدهیم و آتش و برکات خود را حفظ نمائیم، باید با ایمان راه برویم.

مسئله این نبود که زن مزبور پول خورد کافی برای خریدن بلیت اتوبوس نداشته باشد و یا کارت اعتباری‌اش پر نباشد تا در پمپ بنزین باک اتومبیلش را پر کند. مخمصه‌ای که او گرفتارش بود خیلی جدی‌تر از این حرفها بود. او در میان ملتی زندگی می‌کرد که از شدت گرسنگی در آستانه مرگ قرار داشتند. مدتها باران نباریده بود.

در گرما گرم این مصیبت، خادم خدا هم آمده و درخواست جرعه‌ای آب و لقمه‌ای نان کرده است (که همین هم تهیه‌اش دشوار بود). گاهی اوقات خدا از ما می‌خواهد که مستقیماً به او وابسته باشیم و در مواقع دیگر به شرایط ویژه‌ای که بوجود می‌آورد. شاید ندانید که وعده بعدی غذایتان و یا بنزین بعدی که در باک اتومبیلتان می‌ریزید از کجا ممکن است؟ از خودتان بپرسید، حالا من با این پولی که دارم چکار کنم؟ چطور با این پول اندک تا آخر ماه سر کنم؟ به خداوند و آنچه که می‌تواند به شما عطا کند، متکی باشید. شاید او به شما شغلی دیگر بدهد. شاید هم به طریقی دیگر به شما کمک کند. شاید فردی را در سر راهتان بگذارد که به شما بگوید: «بیا، این مال تو است».

خدا در حال انجام کاری تازه است. او می‌خواهد از ما استفاده کند، ولی ما باید نسبت به حضور او حساس باشیم و آنچه می‌گوید، انجام دهیم ایلیا نگفت: «حالا که من پول ندارم، به فلان کلیسا و فلان کلیسا می‌روم تا درخواست اعانه کنم.» نه! خداوند به او گفت: «از این بیوه زن بخواه؛ این زنی است که احتیاجات تو را رفع خواهد نمود». وقتی ایلیا از بیوه زن درخواست لقمه‌ای نان کرد، زن پاسخ داد:

« به حیات یهوه خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه و اینک دو چوبی بر می‌چینم تا رفته آن را برای خود و پسرم بپزم که بخوریم و بمیریم» (اول‌پادشاهان۱۷:۱۲).

واقعاً که زن در چه وضعیت وخیمی گرفتار بود! او گفت: «آقای نبی عزیز، می‌خواهم به عرض مبارکتان برسانم که این واپسین وعده غذای من و پسرم است، و بعد از این دیگر مجبوریم از گرسنگی بمیریم. تمام دار و ندار من مشتی آرد است. من آخرین تلاش خودم را می‌کنم و آخرین قوتم را بکار می‌گیرم. فاجعه در راه است.» ببینید نبی چه جوابی داد:

ایلیا گفت: «مترس، برو و بطوری که گفتی بکن. لیکن اول گرده‌ای کوچک از آن برای من بپز و نزد من بیاور و بعد از آن برای خود و پسرت بپز. زیرا که یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید که: «تا روزی که خداوند باران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد و کوزه روغن کم نخواهد گردید» (اول‌پادشاهان ۱۷: ۱۳–۱۴).

اگر شما شبان باشید، می‌دانم که چقدر برایتان دشوار است که از کسانی هدیه قبول کنید که در مضیقه مالی هستند. شاید مواقعی پیش آمده که با غم و درد ایستاده‌اید و خواسته‌اید بگوئید: «چطور می‌توانیم در این کاری که خداوند به ما داده پیشرفت کنیم؟ چطور می‌توانیم حتی فکر ساختمانی را بکنیم که احتیاجاتمان را رفع کند؟» در مواقعی که امور از لحاظ اقتصادی محال بنظر می‌رسند، خیلی آسان است که انسان تسلیم شرایط شود و ترک ایمان کند.

گام ششم: با نومیدی بجنگید و از اقتدار خویش برای انجام معجزات استفاده کنید

آیه ۱۲ به ما می‌گوید که بیوه زن به آخر خط رسیده و خود را برای مرگ آماده کرده بود وقتی برای خدمت بیرون می‌روید و با کسی درباره محبت خدا شروع به صحبت می‌کنید، او ممکن است بگوید: «بله، ولی بیماری من علاج ناپذیر است.» حالی که از شنیدن این حرف به شما دست می‌دهد مثل اینست که قلبتان ناگاه به کف پاهایتان بیفتد و با خودتان فکر می‌کنید، آخر من چه حرفی می‌توانم به این آدم بزنم؟

لازم است که در میان ضعف خویش از خدا بخواهیم که به ما قوت خودش را بدهد، چون انجیل موقتی نیست، بلکه جاودان و همیشگی است. می‌تواند تمام آینده یک شخص را تا ابد عوض کند. به خود جرأت داده برای شفای وی دعا کنید! ما در جماعت خودمان شهادتهای باور نکردنی بسیاری از شفا داریم. خدا امروز هم شفا می‌دهد!

وقتی برای انجام خدمت بیرون می‌روید، انتظار معجزه داشته باشید. وقتی در خانه همسایه‌تان را می‌زنید تا با او مشارکتی داشته باشید باید به کلیسا دعوتش کنید، انتظار معجزه داشته باشید. توقع داشته باشید که قوت روح‌القدس مردم را لمس کند. اگر می‌خواهید به خداوند خدمت کنید، باید با نومیدی بجنگید. کسانی که قصد خدمت ندارند، مجبور نیستند با آن دست و پنجه نرم کنند. ولی کسانی که می‌خواهند به عیسی‌مسیح خدمت کنند، ناگزیر هستند با افسردگی و ناامیدی که در دنیا وجود دارد، وارد درگیری شوند. مواظب باشید که افسردگی و نومیدی دلهایتان را آکنده نسازد.

اگر بگذارید دلتان از نومیدی پر شود، روزی خواهد آمد که به گروه کوچکتان رفته خواهید گفت: «همگی داریم بطرز بدی عمل می‌کنیم. چه فایده دارد که به کارمان ادامه بدهیم؟» ایماندار، واعظ، پرستنده و شفاعت کننده، همه باید با حمله اهریمنی نومیدی بجنگند، چون دنیا در نومیدی فرو رفته است. آیا می‌خواهید با آن مقابله کنید؟

توجه دارید که بیوه زن به ایلیا می‌گوید: «متأسفم، نمی‌توانم برایت غذایی بیاورم چون خودم مشرف به موت هستم. چطور می‌توانی از من غذا درخواست کنی؟» ولی به این هم توجه کنید که ایلیا نگفت: «آه، متأسفم. مرا بخاطر درخواستم ببخشید. می‌روم در خانه کس دیگری را می‌زنم تا به من قدری غذا بدهد، بلکه به زن گفت: «مترس»،(اول‌پادشاهان۱۳:۱۷). ما به خادمین خدایی احتیاج داریم که با اقتدار بایستند و به آدمهای ناامید بگویند: «مترس.»

ایلیا در موقعیتی قرار داشت که معجزات فروکش کرده و نومیدی، یأس و دلسردی بر او هجوم آورده بود. فکر از هم پاشیدن تمام امیدها و آرزوها می‌توانست بی‌درنگ مانع از توانایی وی برای انجام معجزات گردد. ولی روح مطیع او به مددش آمد تا بجای مقاومت کردن در برابر نقشه خدا، با آن همکاری کند.

خدا شما را برای چیزهای بزرگ آماده می‌کند. آیا آماده‌اید تا مطیع و تعلیم پذیر باشید؟ آیا حاضرید دست از مستقل بودن بکشید و به بدن مسیح بپیوندید؟

گام هفتم: ترحم‌جویی و خیرگرایی را از خود برانید

و بعد از این امور واقع شد که پسر آن زن که صاحب خانه بود بیمار شد و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند(اول‌پادشاهان۱۷:۱۷).

خداوند پیش از این برای این بیوه زن معجزه‌ای کرده و غذای ایلیا و آن زن و خانواده‌اش را فراهم نموده بود. احتمالاً ایلیا از اینکه پیروزی بدست آورده بود، از سر آرامش نفسی به راحتی کشیده بود. با این وجود نبی

رنج کشیده قبل از اینکه بتواند این پیروزی را جشن بگیرد، درگیر بحرانی دیگر شد. در پی تدارک اعجاز آمیز خدا در ایام قحطی، پسر بیوه زن بیمار شد – بیماری چنان جدی بود که نفس او را بند آورد.

بعضی‌ها یک گرفتاری را تحمل می‌کنند، ولی وقتی با مشکلی مضاعف مواجه می‌شوند، بکلی وا می‌دهند. الهیات رفاه و کامروایی همیشگی آنان، دیگر جایی برای موسمهای زحمات پیاپی باقی نمی‌گذارد. ایلیا طور دیگری پرورش یافته بود. زحمات او جانکاه بودند ولی این زحمات مانع از ادامه خدمت وی نشدند.

به آیه ۱۸ توجه کنید. این هم جزیی از فرایند آماده سازی است که خدا برای کسانی که قرار است کارهای بزرگی برایش انجام دهند، در نظر گرفته است:

(بیوه زن) به ایلیا گفت: «ای مرد خدا، مرا با تو چه کار است؟ آیا نزد من آمدی تا گناه مرا بیادآوری و پسر مرا بکشی؟»

این خیلی دشوار است. بسیاری از رهبران گروههای خانگی، شبانان و یا حتی والدین احساسی نظیر گریختن از چنین وضعیتی دارند. بیون زن با زبان بی‌زبانی داشت به ایلیا می‌گفت که معتقد است علت آمدن ایلیا به آنجا، بد اقبالی خودش (یعنی زن) بوده است. مراقب دل، احساسات و عواطف خود باشید. قبل از اینکه بیداری بیاید، شیطان می‌آید تا ببیند آیا می‌تواند ما را از لحاظ عاطفی خراب کند یا خیر.

من در خلال بحرانهای مکرر شنیده‌ام که شبانان به این نتیجه رسیده‌اند: «کلیسایم دیگر نیازی به من ندارد. در واقع برای این مردم بهتر است که از من و موعظاتم خلاص شوند.» اگر ایلیا آماده نبود، شاید در این موقعیت پا به فرار می‌گذاشت. او می‌توانست بگوید: «خداوندا، من دیگر نمی‌توانم به تو خدمت کنم. دیگر کارد به استخوانم رسیده. تو مرا به سراغ مردم فقیر و بیچاره می‌فرستی. تو یک ملت را در رنج گرسنگی نگه داشته‌ای. و حالا من پا به این خانه گذاشته‌ام و همه چیز حاکی از آن است که پا قدم من برای آنها شوم بوده. این بچه مرده است!».

می‌خواهم از شما پرسشی صادقانه کنم: آیا حاضر هستید بها بپردازید؟ آیا حاضرید حتی در شرایطی که همه چیز در اطرافتان در حال از هم پاشیدن است، استوار بمانید؟ آیا ایمانی دارید که بتوانید پافشاری کنید؟

او (ایلیا) وی را گفت: «پسرت را به من بده». پس او را از آغوش وی گرفته به بالا خانه‌ای که در آن ساکن بود، برد و او را بر بستر خود خوابانید. و نزد خداوند استغاثه نموده گفت: «ای یهوه خدای من، آیا به بیوه زنی نیز که من نزد او مأوا گزیده‌ام بلا رسانیدی و پسر او را کشتی؟» آنگاه خویشتن را سه مرتبه بر پسر دراز کرده نزد خداوند استغاثه نموده گفت: «ای یهوه خدای من، مسئلت اینکه جان این پسر به وی برگردد!».

و خداوند آواز ایلیا را اجابت نمود و جان پسر به وی برگشت که زنده شد و ایلیا پسر را گرفته او را از بالاخانه به خانه به زیر آورد و به مادرش سپرد و ایلیا گفت: «ببین که پسرت زنده است!». پس آن زن به ایلیا گفت: «الان از این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند در دهان تو راست است» (اول‌پادشاهان ۱۷: ۱۹-۲۴).

توجه داشته باشید که ایلیا بخاطر درماندگی خود، نزد خداوند استغاثه کرد، نه پیش زن. چرا خدا اجازه داد تا این اتفاقات بیفتد؟ به اعتقاد من چون می‌خواست وابستگی ایلیا به او کامل گردد. آیا می‌توانید اوج گیری ایمان و شخصیت ایلیا را مشاهده نمائید؟

در این مقطع از داستان بود که ایلیای نبی به حضور اخاب، پادشاه شریر اسرائیل رفت. ایلیا تمام قوم را برای یک گردهمایی بزرگ فراخوانده و مذبح را تعمیر نمود. آنگاه آتش خدا فرود آمد. اسرائیل مجدداً به سوی خدا گرویدند و در ظرف یک روز مذهب یک ملت عوض شد. خدا تمام انبیای بعل را نابود ساخت و بعد باران شروع به باریدن نمود.

آیا بیداری را می‌خواهید؟

چه تعدادی از شما می‌خواهید که در میان قوم و ملتتان بیداری بوجود آید؟ خدا می‌خواهد از شما استفاده کند. من نمی‌دانم شما در کجای این فرایند آماده سازی قرار دارید. شاید در برابر تغییرات مقاومت می‌کنید. شاید به مرحله‌ای رسیده‌اید که فقط می‌خواهید به خدا وابسته باشید و نه به برادران و خواهران مسیحی خود. شاید از هیچکس مشورت نمی‌خواهید و یا در هیچ گروه مشارکتی حضور نمی‌یابید. شاید با نومیدی و مصیبتی در میان اعضای خانواده خود گرفتار هستید.

گرفتاری شما هر چه می‌خواهد باشد. عیسی در کنارتان است و می‌تواند به شما قوت ببخشد. او شما و هر کس دیگری را که در لشکرش بماند، آماده می‌سازد. آنانی که می‌گویند: «خداوندا، روی من حساب کن» همان کسانی هستند که قرار است خدا در هنگام بیداری واپسین آنها را بکار بگیرد. آیا حاضر هستید؟ آیا می‌خواهید که بکار گرفته شوید؟

من دعا می‌کنم همان قوتی که خداوند به من داده، در زندگی شما هم جاری شود. حالت عادی در زندگی انسان، بی‌ایمانی است. ولی وقتی آتش روح‌القدس بر زندگی خادمی فرو ریزد، خدا به او قوت می‌دهد تا خودش را پیش ببرد. مثل روغنی است که هیچوقت ته نمی‌کشد؛ و تازه بطور مدام زیادتر هم می‌شود. از

رهنمونهای خداوند پیروی کنید. اگر او به شما می‌گوید که باید جایتان را عوض کنید، این کار را بکنید. اگر به شما می‌گوید بروید، پس بروید، چه زیباست پیروی از طریقهای خداوند.

من دعا می‌کنم که خداوند این کلام را در دل شما مهر کند. دعا می‌کنم که خدا هراس مرگ را که بعضی از شما بدان مبتلا هستید، در حین خواندن این کتاب رفع کند. دعا می‌کنم که خداوند آن فریاد درونی را که می‌گوید: «خداوندا، تو باعث ناکامی من هستی»، از وجود شما بردارد. برادر و خواهرم، حرف مرا باور کنید، خداوند باعث شکست کسی نیست. او هیچوقت دیر نمی‌رسد.

خدا مشغول آماده ساختن شما است. او می‌خواهد در درونتان نیروی مقاومتی بگذارد که تاکنون آن را نمی‌شناختید. شاید بعضی از شما شروع کرده‌اید و بعد بارها دست کشیده‌اید. خدا همین حالا می‌خواهد شما را تا واپسین روز زندگیتان، با ایمان، قوی و استوار سازد. دعا می‌کنم که به راه رفتن در این راه پر جلال ادامه دهید تا روزی که خداوند عیسی بیاید.

اگر مایلید مذبح را برای پذیرش آتش خدا آماده سازید، این دعا را با صدای بلند و ایمان قلبی تکرار نمائید:

خداوندا، سطحی بودن را از وجود من بیرون کن چرا که نابود کننده تعهد من نسبت به تو است. پدر، طوری مرا تأیید فرما که پیش از این هرگز در زندگیم نکرده بودی. خداوندا، کمکم کن تا وقتی از من می‌خواهی به غرب اردن بروم، به آنجا بروم. پدر، دعا می‌کنم که مرا همیشه سر براه و مطیع کلام و اراده‌ات بسازی. آمین.

فصل ۱۳

آتش را شعله‌ور نگاه دارید

کباب کردن و خوردن گوشتهای مرغوب جزیی لاینفک از خصلت آرژانتینی بودن است. یکی از متداول‌ترین پدیده‌های اجتماعی در آرژانتین آسادو یا کباب کردن گوشت در فضای باز است. اولین تقابل فرهنگی که میان من و کتی روی داد، مربوط به ماه عسلمان می‌شود. با هم توافق کردیم که هفته اول ماه عسل را در کلبه‌ای در پارک ملی یوزمایت بگذرانیم. یک روز بعدازظهر تصمیم گرفتیم برای شام در فضای باز غذا درست کنیم.

من مشغول جمع آوری هیزم و روشن کردن آتش شدم. حتی چند تا میوه مخروطی کاج هم برداشتم تا استفاده کنم. کتی با چشمان از حدقه درآمده کناری نشسته بود و به هیمه‌ای که من برای اولین وعده غذای زندگی مشترکمان در فضای باز گردآورده بودم، خیره شده بود. باور نمی‌کردم که او هرگز در عمرش آشپزی روی هیزم را ندیده و فکر می‌کرده که فقط می‌توان روی ذغال و با کمک مایع اشتعال زا غذا پخت.

حتماً می‌توانید تصور کنید که چقدر دلم می‌خواست آتش خوب شعله بگیرد تا بتوانیم غذایمان را بپزیم و همسرم تحت تأثیر شوهر پرکار و زحمتکشش قرار بگیرد. بعد از اینکه همه چیز را مرتب کردم، آتش خوبی برپاشد. حتی امروز هم وظیفه روشن کردن آتش برای پخت و پز در فضای باز بر عهده من است.

آتش با درخشندگی شعله‌ور است!

وقتی آتش روشن می‌شود دوست دارم با خودم بگویم: «خیلی خوب، قسمت سخت کار انجام شد؛ حالا می‌توانم نفس راحتی بکشم، ولی کاملاً مطمئنم که اگر چند دقیقه آتش را به حال خود رها کنم، کم کم خاموش می‌شود. موضوع آتش مقدس خدا هم به همین صورت است. اگر از این شعله گرانبها مواظبت نکنیم، ممکن است مورد غفلت واقع شود. در ذیل اصولی را با هم مرور می‌کنیم که به ما در شعله ور نگه داشتن آتش قدوسیت در زندگیمان کمک می‌کنند.

باور کنید که خداوند شما را خوانده تا کاملاً پاک باشید

اگر به دعوت خدا به پاک بودن اعتقاد ندارید، این خیلی خطرناک است. شیطان شما را متقاعد خواهد ساخت که ۱٪ یا ۲٪ گناه هیچ اشکالی ندارد. او خواهد گفت: «هر چه باشد، تو روی زمین زندگی می‌کنی؛ از تو کسی انتظار ندارد که زندگی مقدسی داشته باشی». اگر به او اجازه بدهید، شما را اغوا خواهد نمود.

دعای من این است که خداوند همین امروز شما را ملزم سازد و ذهن و فکرتان را تازه نماید. دعا می‌کنم که از امروز تا موقع باز آمدن عیسی، به هر نوع شرارت و بدی اعلان جنگ نمائید. باید دشمن سرسخت گناه شوید و در تمام زمینه‌ها با آن بجنگید.

بعضی از شما از این مطلب می‌ترسید. می‌گوئید: «من از خیلیها شنیده‌ام که بر ضد بی بند و باری اخلاقی موعظه می‌کنند، و عاقبت خودشان در دام بی‌بند و باری اخلاقی افتاده‌اند.» متأسفانه این تا حدودی حقیقت دارد و شاید تصور کنید آنهایی که بیش از حد دم از تقدس می‌زنند در گناه خواهند افتاد. ولی باید بدانید که بسیاری از آنهایی که سقوط کرده‌اند، مجدداً نجات یافته‌اند و خیلی از آنهایی که بر ضد بی بند و باری اخلاقی موعظه می‌کرده‌اند هم اصلاً در ورطه گناه سقوط نکرده‌اند. موسی را بخاطر می‌آورید؟ ایلیا، الیشع، دانیال و ارمیا را چطور؟ ایشان مشتاقانه بر ضد گناه و بت پرستی موعظه می‌کردند و هر چند شاید لغزش هم خوردند ولی وفادار ماندند.

کلام خدا نمونه و سرمشق ماست؛ قاعده ما تجربه شخصی نیست. وقتی در راهی اشتباه قدم برمی‌داریم و درک و فهم غلطی هم داریم، چطور می‌توانیم به تجربه خود بعنوان پاسخی صحیح تکیه کنیم؟ مثل این است که سوئیچ ماشین خودمان را به یک دزد بدهیم و از او بخواهیم در مدتی که مشغول خرید هستیم مواظب اتومبیلمان باشد و از آن چشم برندارد. به تجربه غلط همچون دزد اتومبیل نمی‌توان اعتماد کرد.

آیا به اصول کلام خدا ایمان دارید؟ آیا یقین دارید که عیسی حقیقتاً به زمین آمد و بدنش از جنس پلاستیک نبود و کاملاً موجودی واقعی بود؟ آیا ایمان دارید که او هم متحمل وسوسه و گرسنگی شد و با این وجود به گناه از هیچ نوعش بله نگفت؟ اگر چنین است، پس در مسیر درست قرار دارید. زمانی که خداوند وسوسه شد، با گناه و شیطان جنگید (مراجعه شود به لوقا۴). شما هم می‌توانید همین کار را بکنید. من و شما خوانده شده‌ایم تا همین کار را بکنیم!

مسیحی یعنی "مسیح کوچک"، پیرو مسیح، مقلد عیسی‌مسیح. این مطلب باید خیلی واضح در دل و فکرمان جای بگیرد: ما به پاکی کامل دعوت شده‌ایم، درست مثل نمونه‌مان، مسیح.

اما خود خدای سلامتی شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تماماً بی‌عیب محفوظ باشد، در وقت آمدن خداوند ما عیسی‌مسیح (اول‌تسالونیکیان۵:۲۳).

این آیه از نیروی تقدیس کننده کامل صحبت می‌کند. تقدیس ما بایستی کامل باشد، یعنی از فرق سر تا نوک پایمان را شامل شود. هر سلول بدنمان باید با کلام خدا تقدیس شود. تمام پندار و رفتار ما بایستی بوسیله عیسی تطهیر گردد.

بعضی‌ها می‌گویند: «کشیش، ای کاش می‌توانستم چنین کنم، ولی من ضعیف و خجالتی هستم و تردید به جانم افتاده.» اما:

«امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد» (اول تسالونیکیان۵:۲۴)

از مطالبات خدا در قرن ما چیزی کاسته نشده است. خدا می‌خواهد که تک تک ما در پاکی مطلق زندگی کنیم. شما می‌توانید این را غرور، تندروی یا گزافه گویی بنامید. ولی کتاب‌مقدس به ما می‌گوید: روح و نفس و بدن شما تماماً بی‌عیب محفوظ باشد» (اول‌تسالونیکیان۵:۲۳). تا زمانی که عیسی بیاید، کل کلیسا بایستی تطهیر شود، و در آمادگی کامل منتظر او بماند.

چگونه مقدس می‌شوید؟ آنکه ما را دعوت کرده، امین است و او این کار را در ما انجام می‌دهد. به قوت روح‌القدس است که ما مقدس می‌شویم.

آتش خدا را منتشر کنید

اگر با آتش تعمید بگیرید و بعد در خانه بمانید و هیچ کاری در رابطه با آن انجام ندهید، خیلی سریع آن را از دست خواهید داد. چرا به دریای مرده می‌گویند، دریای مرده؟ چون از چند نهر و رودخانه تغذیه می‌شود ولی هیچ برون دهی ندارد. آب تنها از طریق تبخیر از آن خارج می‌شود، بنابراین دریای مزبور (که از لحاظ تکنیکی دریاچه‌ای بزرگ است) دارای غلظت بالایی از نمک است. آنقدر در آن نمک هست که هیچ ماهی قادر به ادامه حیات در آن نیست و هیچ درختی هم برکرانه‌اش نمی‌روید.

برخی از مسیحیان مثل دریای مرده هستند. به بهترین کنفرانسها می‌روند و مرتباً دریافت می‌کنند و نمک در درونشان انباشته می‌شود. آنان بجای اینکه «نمک جهان» باشند (متی۵:۱۳)، نمک خودشان هستند و این نمک را روی هم تلنبار می‌کنند – کتابهای بیشتر، نوارهای بیشتر، فیلمهای ویدیویی بیشتر و دانش بیشتر. دایماً دریافت می‌کنند ولی چیزی پس نمی‌دهند.

کارلوس آناکوندیا، مبشر آرژانتینی خیلی قشنگ این مطلب را بیان می‌کند: «اگر می‌خواهیم مسح خدا را حفظ کنیم، باید آن را منتشر سازیم.» هر فردی در بدن مسیح یک خادم است. همه ما خوانده شده‌ایم تا قوم خاص خدا باشیم و خداوند خدای قادر مطلق را خدمت کنیم.

متوجه باشید که این تقدس، به خودی خود هدف نیست

دوست و استاد من، اد سیلوسو به ما می‌گوید که چرا به دنبال تقدس بعنوان یک هدف غایی رفتن، بی معنا است: «اگر تنها چیزی که خدا از ما می‌خواست، فقط تقدس بود، پس ما باید همین الان می‌افتادیم و می‌مردیم و در آسمان بإِّ خدای خود محشور می‌شدیم چون قرار است در آنجا بیش از هر جای دیگری مقدس گردیم!» ولی هدف فقط مقدس بودن نیست، بلکه مقدس بودن به منظور بوجود آمدن قومی مقدس و برگزیده. ما قوم خاص خدا هستیم؛ ما جدا شده‌ایم ولی برای چه؟ تا فضایل او را که ما را از ظلمت به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمائیم (نگاه کنید به اول‌پطرس۲:۹).

در الهیات تقدس می‌توانیم دو جنبه کلیدی بیابیم: جدا شدن از دنیا و جدا شدن برای خدمت کردن به خدا، جدا شدن باید با وقف به خدمت همراه باشد.

زندگی پیروزمند مسیحی، تنها بودن در وضعیت دفاعی نیست، بلکه مسلح شدن و آماده پیشروی بودن نیز می‌باشد. تنها با ماندن در کنار سبد بسکتبال و محافظت از آن نمی‌توانیم برنده بازی بشویم. باید در کنار دفاع از سبد خودی، به سبد حریف حمله کنیم تا بازی را ببریم.

تعمید آتش بخاطر تحقق مأموریت بزرگ است

هر فرد مسیحی فرمان مأموریت بزرگ را شنیده که می‌گوید: «در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید» (مرقس۱۶:۱۵). هیچ چیز دیگری نمی‌تواند به اندازه تعمید آتش به ما کمک کند تا سریع‌ترین مأموریت بزرگ را تحقق ببخشیم. این تعمید، آتش اشتیاق شما را برای خدا و جانهای گمشده شعله‌ور می‌سازد. کسانی که از گناه خویش خلاص شده‌اند و با روح‌القدس و آتش تعمید گرفته‌اند به خدا اجازه می‌دهند تا در زندگیشان عمل کند.

بیداری که بر مأموریت بزرگ متمرکز شده، برکتی خواهد بود که پیغام عیسی‌مسیح را برای جهان به ارمغان می‌آورد. آن عبارت از کلام خدا که به بزرگترین حکم معروف شده می‌گوید: (۱)خدا را محبت نما و (۲) همسایه‌ات را مثل خودت محبت نما (نگاه کنید به متی ۱۲: ۳۶–۴۰). هر چه بیشتر مردم را دوست داشته باشیم و هر چه بیشتر برایشان دعا کنیم، آتش در زندگیمان شعله‌ورتر می‌شود.

آتشی که من یافته‌ام، می‌توانست ظرف چند روز خاموش شود. اما خداوند درهایی را برویم گشود و فرصتهایی در اختیارم قرار داد تا این آتش را با دیگران در میان بگذارم و از اکثر آنها منتفع گردم. هر وقت من و کتی فرصتی پیدا می‌کردیم به سراغ هر کس که می‌توانستیم می‌رفتیم و به آنها خدمت می‌کردیم.

بشارت شخصی را انجام دهید

چقدر زیباست وقتی که در اتوبوس، قطار یا هواپیما نشسته‌اید و خدا برنامه کاری شما را به هم می‌زند. دارید خودتان را برای چرتی کوتاه آماده می‌کنید و به خودتان می‌گوئید، خیلی خسته‌ام؛ واقعاً سزاوار است که کمی استراحت کنم. ولی در همان وقت روح‌القدس به شما می‌گوید که باید با بغل دستی خود صحبت کنید. ممکن است بگوئید: «خداوندا، می‌شود بعد از چرت زدن با او صحبت کنم؟» ولی حس می‌کنید که محبت مسیح از درون دلتان شروع به جوشیدن نموده است. این فقط یک دستور نیست. به دنبال فرصت مناسب می‌گردید و اگر قدری کمرو باشید ممکن است بگوئید: «خداوندا، کاری کن این شخص از من درباره دین و اعتقادم سؤال کند، یا چیزی شبیه به آن». بالاخره اتفاقی می‌افتد و خداوند فرصتی در اختیارتان می‌گذارد تا در صحبت را با او باز کنید.

همانطور که قبلاً هم گفتم، خیلی‌ها در هواپیما و تاکسی در حین خدمت ما به مسیح ایمان آورده‌اند. در آرژانتین تاکسی دار بودن یکی از شیوه‌های مرسوم زندگی است و تاکسی نسبتاً ارزان می‌باشد (البته در هنگام نوشته شدن این کتاب!) گاهی وقتها به خودم می‌گویم، به این راننده تاکسی درباره مسیح شهادت نخواهم داد چون لازم است تا رسیدن به دفترم استراحت کوتاهی بکنم. و آنوقت محبت خداوند شروع به جوشیدن می‌کند. خدا مردم را خیلی بیشتر از ما دوست دارد. قبل از اینکه متوجه شوم، تنها در ظرف دو دقیقه سر صحبت را با او گشوده‌ام و درباره عیسی‌مسیح با وی گفتگو می‌کنم.

راننده تاکسی جوانی را بخاطر دارم که مرا به خانه‌ام می‌برد. وقتی به خانه‌ام رسیدم او موتور ماشینش را خاموش کرد (که از خیلی از راننده‌های تاکسی بعید است!) و همانجا وسط خیابان از من خواست تا برایش دعا کنم. او در حالی که داخل تاکسی‌اش نشسته بود، عیسی‌مسیح را یافت!

چند سال پیش خداوند به من تفهیم کرد که به فلان همسایه‌ام درباره مسیح شهادت نداده‌ام. عاقبت گفتم: «من باید به این خانواده بشارت بدهم.» پس در زدم و خانم خانه در را گشود. به او گفتم: «آیا می‌دانید خداوند چه کاری برای من کرده است؟ قوت خداوند بر من آمد و زیر مسح عظیم او شروع به لرزیدن کردم.» من و شما خوب می‌دانیم که بی‌ایمانان این چیزها را نمی‌فهمند.

با این وجود، او گفت: «بفرمائید تو، خواهش می‌کنم. دوست دارم بیشتر در این باره بشنوم.» به دخترهایش گفت: «تلویزیون را خاموش کنید. لازم است که مطالب ایشان را بشنویم.» حدود یک ساعت به او درباره خداوند شهادت دادم و بعد وی همانجا در اتاق نشیمن به مسیح ایمان آورد.

حتی اگر مشغول خدمت تمام وقت هستید، نگذارید این خدمت شما را از لذت صید جانها برای عیسی‌مسیح باز دارد. من بعضی از رهبران را می‌شناسم که به من می‌گویند: «من وقت ندارم که شهادت انفرادی بدهم. من وقتم را صرف صحبت کردن در کنفرانسهای بزرگ می‌کنم». خداوند می‌خواهد این نوع تخصص گرایی را در هم بشکند و به ما یادآوری کند که لازم است لحظه به لحظه بوسیله روح‌القدس هدایت شویم. آتش و برکتی را که یافته‌اید، به دیگران هم منتقل نمائید.

شور و اشتیاق خود را به خدا معطوف نمائید - هیچ روشی را برای خودتان بت نسازید

روزی در بحبوحه آن روزهای فراموش نشدنی ماه می ۱۹۹۷ که خداوند مرا به حضورش خوانده بود، در دلم درباره بتهایی که از روشها و شیوه‌های مختلف ساخته‌ام، شروع به صحبت نمود. سپس مرا نزد چند شبان دیگر فرستاد تا با آنها پیرامون رشد کلیسا و اینکه باید مواظب باشیم از این مسئله سوء استفاده نشود، گفتگو کنم. می‌ترسیدم با این شبانان درباره مطلب مزبور صحبت کنم، چون خودم از مطالعه رشد کلیسا لذت می‌برم. ولی خداوند نشانم داد که بعضی از آن خادمین رشد کلیسا را تبدیل به بت کرده‌اند، تا حدی که تمام فکر و ذکرشان شده رشد کلیسا. (در اینجا منظورم از "بت ساختن" ، "ستایش بیش از حد" است).

زانو زدم و به خداوند با فریاد و استغاثه گفتم: «آه خدای من، خیلی از ما به کره چشم دوخته‌ایم و خواهان تجربه رشد کلیسا با همان کیفیت و کمیتی هستیم که آنها تجربه‌اش کرده‌اند. حالا چطور می‌توانم پیش این رهبران بروم و بگویم مواظب باشید رشد کلیسا برایتان بت نشود؟».

آیا می‌دانید خداوند در دلم چه گفت؟ او گفت: «پسرم، آن کاری که من در کره انجام دادم، با کاری که می‌خواهم در همین چند سال آتی در کل دنیا انجام دهم قابل مقایسه نیست».

نه تنها باید به آنچه خدا در گذشته انجام داده، بلکه به آنچه قرار است در آینده انجام دهد، ایمان داشته باشیم. خدا می‌خواهد زمین را از معرفت جلالش پر سازد، همانطور که آبها دریاها را پر می‌سازند.

مداخله الهی بر شیوه‌های انسانی می‌چربد

شاید بعضی از شما فکر کنید، کلیسای من حتی بدون تجربه کردن تعمید آتش دو برابر شده است. اما آیا می‌توانید تصورش را بکنید که اگر تعمید آتش را تجربه کرده بودید، چه اتفاقی برای کلیسایتان می‌افتاد؟ دوست

من، خواهش می‌کنم حق نخست‌زادگی روحانی خود را در ازای کاسه‌ای آش نفروشید! این آتش را با یک رشد مناسب مبادله ننمائید. طالب هر دو باشید ولی بدانید که تعمید حقیقی با آتش خود موجب رشد حقیقی می‌شود. اولویت را به طلبیدن حضور روح‌القدس بدهید.

رشد عادی کلیسا زمانی اتفاق می‌افتد که ما انجیل را با گمشدگان پیرامونمان در میان بگذاریم. این عالی و کتاب‌مقدسی است. این قانون خداست و باید پیوسته آن را انجام داد. ولی یک رشد معجزه‌آمیز، آتشین و فوق طبیعی وجود دارد که زمانی اتفاق می‌افتد که روح‌القدس و آتش بر ملتی فرود می‌آید. این دیگر یک شیوه نیست بلکه یک جنبش است. کسانی که در همسایگی شما هستند، می‌گویند: «آیا دیدید خدا با این مسیحیان چه می‌کند؟»

تسلیم رویاهای روحانی خویش نشوید

برای چند نفر از شما تا بحال پیش آمده که سالها رویای روزی را در سر پرورانده‌اید که خدا چنان جنبشی ایجاد کند که خودتان کنار بایستید و مبهوت کار پر جلالش شوید؟ مهم نیست که در گذشته با چه موانع یا ناکامی‌هایی روبرو شده‌اید. مهم نیست اگر کمرو یا ترسو هستید. مهم نیست که درگذشته شکست خورده‌اید. باید به سوی سر منشاء بروید و این آتش و اقتدار را بیابید.

اگر برای آتش می‌روید، باید مثل یعقوب باشید که پای فرشته خداوند را گرفت و گفت: «تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم» (پیدایش۳۲:۲۶). باید به خداوند بگوئید: «دیگر از تلاش کردن با قوت خودم خسته شده‌ام. قوت روح‌القدس را می‌خواهم. می‌خواهم در روح راه بروم و پر از روح و آتش باشم و فکر عیسی‌مسیح را داشته باشم. خداوندا، خدمت مرا عوض کن!» او این کار را خواهد کرد!

برای تقدس راه افراط را پیشه کنید

شاید برخی از شما با وسوسه جنسی هیچ مشکلی نداشته باشید. ولی آن عده از ما که خیلی خلق و خوی بشری داریم باید خیلی بیشتر مواظب باشیم. غالب اوقات وقتی پس از جلسه‌ای طولانی و بسیار عالی به اتاق هتل محل اقامتم باز می‌گردم، حسابی خالی هستم. از لحاظ جسمی خسته و ضعیف هستم. می‌دانم که وقتی خیلی خسته هستم، نمی‌توانم خوب بجنگم. بسیاری از شما می‌توانید حرفم را بفهمید. ما انسانیم. مادامی که روی زمین زندگی می‌کنیم آسیب پذیر هستیم و قوتمان محدود است.

به خاطر همین ضعف انسانی، خداوند به من کمک کرده تا عادتی در خودم بپرورانم که باعث برکتم شده است. فرقی نمی‌کند که در کجای دنیا هستم، وقتی به اتاقم در هتل می‌رسم اولین کاری که می‌کنم این است که

چمدانم را زمین می‌گذارم، در را می‌بندم، زانو می‌زنم و از خدا می‌خواهم آن اتاق را زیر سلطه و کنترل خویش بگیرد. دعا می‌کنم خدا هرگونه زنا، فسق، بی‌بند و باری یا هرزه‌نگاری که در این اتاق پیش از ورود من اتفاق افتاده را ببخشاید. سپس می‌ایستم و به دیوها فرمان می‌دهم که از آن اتاق بیرون بروند. آنوقت تا زمانی که من در آنجا هستم، آن اتاق خانه خدا می‌شود.

بعد یکی از آن حوله‌های بزرگ یا گاهی یک پتو برمی‌دارم و تلویزیون را می‌پوشانم و از آنجایی که معمولاً دو کتاب‌مقدس همراه دارم که یکی به زبان اسپانیایی و دیگری انگلیسی است، یکی از آنها را باز می‌کنم و روی تلویزیون می‌گذارم و آن را تبدیل به میزی می‌کنم که بر روی آن پیغامهایم را آماده می‌سازم. کتاب‌مقدس می‌گوید: «از زنا (بی‌بندوباری جنسی) بگریزید» (اول‌قرنتیان۶:۱۸). این یکی از راههای گریختن است – خودداری از تماشای تلویزیون در اوقاتی که در کنفرانسی شرکت دارم. هر وقت در اتاقم در هتل روی تلویزیون حوله می‌اندازم احساس خوبی دارم. می‌اندیشم، حالا جنگ اصلی را انجام داده‌ام و دیگر قسمت فرعی آن مانده. شاید برخی از شما بگوئید: «چرا اینکار را می‌کنی؟ مگر تلویزیون چه اشکالی دارد؟ من نمی‌گویم که تلویزیون اشکالی دارد. اشکال اصلی در بی‌بندوباری اخلاقی است و تلویزیون پر ا ست از بی‌بندوباری. وقتی خسته هستم، خیلی برایم مشکل است که کنترل از راه دور تلویزیون را کنترل کنم. من زیاد به خودم اعتماد ندارم. به خداوند اعتماد دارم و خداوند به من می‌گوید که از شهوات جوانی بگریزم (نگاه کنید به دوم‌تیموتاوس۲:۲۲). بنابراین وقتی تنها هستم از تلویزیون دوری می‌کنم. با هر چه در توان دارید با بی‌بندوباری اخلاقی بجنگید؛ خداوند باقی کار را خودش انجام می‌دهد.

کاملاً اطمینان حاصل کنید که خانه‌اتان را از هر چه بد و شریر است، پاک کرده‌اید. خداوند به ما می‌گوید که برای نیفتادن در کام گناه، باید افراطی عمل کنیم. شاید بعضی از شما برای کنترل کانالهای تلویزیون کابلی خود خیلی وقت صرف کرده باشید. شاید از موهبت داشتن کانالهای خوب برخوردارید، ولی وقتی تنها هستید نمی‌توانید بر آنچه تماشا می‌کنید، کنترلی داشته باشید. به خودتان می‌گوئید، دیگر به این برنامه نگاه نخواهم کرد. با این حال وقتی تنها هستید، سراغ آن می‌روید. بعد احساس می‌کنید که خیلی مقصر و خیلی کثیف هستید – منظورم برنامه‌های بد است، نه برنامه‌های خوب.

دوست دارم تعبیر خودم از متی۵:۲۹ را با شما در میان بگذارم: اگر تلویزیون کابلی زمینه‌ای برای سقوط در اختیار تو می‌گذارد، بهتر است که تلویزیونت را از پریز برق بیرون بکشی و دیگر از خدمات تلویزیون کابلی استفاده نکنی و بدون آن به آسمان بروی، تا اینکه با تمام سرگرمی‌هایی که در اطرافت داری راهی جهنم شوی!

عادات دیندارانه جدید را در خود پرورش دهید

لازم است عادتهایمان را عوض کنیم. برخی از متخصصین می‌گویند که ۱۶ روز طول می‌کشد تا عادتی عوض شود. برای بعضی از شما لازم است که دست کم ۱۶ روز زحمت بکشید و یک روال ثابت را حفظ کنید تا جسمتان پیغام را کاملاً دریافت کند. باید به قوت او اینکار را انجام دهید – منظورم طلبیدن عدالت، طهارت و تقدس است! مادامی که افکارمان نو نشود، مشکلهای کهنه سر جای خود می‌مانند. ولی وقتی افکارمان نو می‌شود، مشکهای نو جای کهنه را می‌گیرند و شراب نو مشکهای نو را پر می‌سازند. ایوب۳۱:۱ می‌گوید: «با چشمان خود عهد بسته‌ام، پس چگونه بر دوشیزه‌ای نظر افکنم». ما هم باید چنان کنیم.

واعظین، معلمین، مبشرین، برادران و خواهران (روی سخنم بطور خاص با مردان است، اما می‌تواند در مورد زنان نیز مصداق داشته باشد)، امروز باید ما با چشمانمان عهد ببندیم. باید به چشمان خود بگوئیم: «تو هرگز به هیچ زنی نظر همراه با شهوت نخواهی افکند.» اگر کسی که به او نگاه می‌کنید خیلی از شما جوانتر است، خیال کنید دختر خودتان است و برایش طوری دعا کنید که انگار پدرش هستید. اگر مسیحی نیست، برای نجاتش دعا کنید. اگر زنی هم سن و سال خودتان است، تصور کنید خواهر خودتان است. اگر فکر می‌کنید که بدون کمک قادر به حفظ چنین تعهدی نیستید؛ پس برای دعا شریکی مسئول بیابید تا شما را همراهی کند.

همانطور که قبلاً گفتم هیچکس حاضر نیست بطری آبی که بر چسب «۹۸٪ آب معدنی، ۲٪ فاضلاب» را بر خود دارد، خریداری کند. هیچوقت نخواهید گفت: «آه، معرکه است! تقریباً خالص است. فکر کنم بد نباشد آن را بخرم». خداوند خواهان تقدسی ۱۰۰٪ از ما است.

از بی‌بندوباری بگریزید

وقتی دارید از چیزی یا کسی فرار می‌کنید، ظاهرتان چندان مؤقر بنظر نمی‌رسد. یکبار زمانی که منتظر پروازی بودم زن جوانی لبخند زنان پیش آمد تا سر صحبت را با من باز کند. در حالی که داشت به من نزدیک می‌شد با خودم تصمیم گرفتم به او شهادت بدهم. ولی چیز دیگری اتفاق افتاد. روح‌القدس به من هشدار داد: «این زن را من پیش تو نفرستاده‌ام».

ترس خدا بر من غالب شد. شاید "هراس شدید" واژه مناسب‌تری باشد. اندیشیدم، خداوندا من نمی‌خواهم در ملکوت تو قربانی دیگری باشم. پس در حالی که او به چند قدمی من رسیده بود، برگشتم و به معنای واقعی در خلاف جهت او پا به فرار گذاشتم. احتمالاً او از خودش پرسیده، این یارو چرا اینجوری کرد؟ واقعاً برایم مهم نیست که او چه فکری کرده است. احساس من این بود که از چیزی فرار می‌کنم که ممکن است منجر به

موقعیتی شود که با گناه سازش کنم (نگاه کنید به پیدایش۱۷:۱۹؛ اشعیا۴۸:۲۰؛ ارمیا۵۱:۶؛ اول قرنتیان۶:۱۸؛ اول‌تیموتاوس۶:۱۱؛ دوم‌تیموتاوس۲:۲۲).

از بی‌بندوباری اخلاقی بگریزید، همانطور که یوسف گریخت. یوسف پاتریارخ مصمم شده بود تا با زن فوتیفار مرتکب زنا نشود. زن فوتیفار به او تهمت ناروا زد و یوسف کار خود را از دست داد (نگاه کنید به پیدایش۲۹). راه رفتن با خداوند ممکن است به قیمت از دست رفتن شغل بعضی از شما تمام شود. شاید با امتناع از دروغ‌گویی یا متابعت از شیطان، قسمتی از ثروتهای مادی و این جهانی خویش را از دست بدهید. ولی نگران نباشید. خداوند این اموال را به شما باز خواهد گردانید چرا که امین است.

آیا می‌دانستید که حتی در حالت تجرد هم می‌توان پاک بود؟ خداوند به شما قوت خواهد داد. وقتی روح‌القدس بر شما بیاید قوت بسیار خواهید یافت. خواهید دانست که، من ضعیفم ولی روح‌القدس در من قوی است. ازدواج درمان بلای شهوت نیست؛ فقط خون مسیح است که می‌تواند علاج بخشد. فقط لازم است قلبی داشته باشید که متمایل به پاکی مطلق است.

به افراد مسح شده نزدیک شوید

ما همواره مواظب بوده‌ایم که آن افرادی را که به چیزهایی دست یافته‌اند که دستیابی به آنها برای ما امکان پذیر نیست، برای خود بت نکنیم. اگر در کلیسایتان برادر یا خواهری را می‌شناسید که با آتش خدا فروزان گشته، به او نزدیک شوید. با دوستان داماد دوست شوید. دوستان داماد چراغهایی دارند که پر از روغن و همیشه آماده است. از ایشان بگیرید و بواسطه آنها احیا شوید.

هر گاه فرزندان خدا در اتحاد و پشتیبانی به یکدیگر می‌پیوندند، قدرت عجیبی بوجود می‌آید. اگر خودتان را در معرض چیزهایی که خداوند و دیگران به شما می‌آموزند قرار دهید، او زندگیتان را برکت خواهد داد و بر مسحتان خواهد افزود. مسحی که از دست نخواهد رفت. آن موقعی که فکر می‌کنید دارید از دست می‌دهید، یکی از دوستانتان با هدایت روح‌القدس می‌آید و می‌گوید: «حالت چطور است؟ بیا با هم دعا کنیم.»

اگر دوست دارید در پاکی او سلوک نمائید، لحظه‌ای دست نگه دارید و این دعا را همین الان بکنید:

خدایا، مرا بخاطر اینکه از تعلیم تقدس فاصله گرفته‌ام، ببخش، فکر مرا عوض کن. کمکم کن تا یقین حاصل کنم که عیسی بخاطر تقدیس شدن من مرد. خداوندا من اعلام می‌کنم که می‌توانم پاک باشم چون عیسی تقدیس را برای من فراهم نموده است. خداوندا من عطای پاکی در تمام عرصه‌های زندگیم را می‌پذیرم.

خداوند در دلتان علامتی می‌گذارد. او با قوت روح‌القدس این اندیشه را که من و شما مابقی عمر خود را در پاکی مطلق سپری خواهیم نمود، در دلمان مهر می‌کند. بعضی‌ها می‌گویند: «کشیش، اگر من امروز دعا کنم و فردا دوباره مرتکب گناه شوم. آنوقت چه؟» هر کجا که هستید زانو بزنید و بگوئید: «خدایا، مرا ببخش و تطهیرم کن.» اگر روزی ۱۰۰ بار این کار را بکنید، هر ۱۰۰ بار آن را انجام دهید خداوند شما را از گناهتان پاک خواهد ساخت. او به شما پیروزی و خدمتی مملو از قدرت خویش ارزانی خواهد کرد.

شاید بعضی از شما بر سر این موضوع که آیا خدا این آتش را برایتان مقدر نموده است یا نه، تردیدهای جدی دارید. شاید فکر می‌کنید، خوب، من که در آرژانتین به دنیا نیامده‌ام (منظورم محلی است که بیداری در آن بوجود آمد)، بنابراین ممکن است آتش را دریافت نکنم. خداوند همیشه به کسانی که خواهان روح‌القدس و آتش باشند، لبیک خواهد گفت. من می‌خواهم آنچه دارم را به شما نیز بدهم. حتی در حالی که مشغول نگارش این کلمات هستم، دعا می‌کنم که تعمید آتشی که من یافتم، بر هر کدام از شما که طالبش هستید و حقیقتاً مشتاقش می‌باشید، فرود آید.

به همراه این آتش مسئولیت خدمت به خدا در شهری که اقامت دارید، بر شما می‌آید. آیا حاضرید؟ آیا اشتیاق دارید؟ خواهش می‌کنم چنین دعا کنید:

خداوندا من قول می‌دهم که از این آتش قدوسیت برای خدمت به نیازمندان، مسکینان و بیماران، آنانی که تو را نمی‌شناسند، خویشاوندانم، دوستانم، و حتی دشمنانم استفاده کنم. عیسی، قول می‌دهم این آتش را برای جلال نام تو و برای پیشبرد ملکوت تو بکار گیرم. آمین، آمین و آمین.

ما اکنون دیگر از حالت آدمهای عادی بیرون آمده‌ایم و خوانده شده‌ایم تا برای مسیح قهرمانان باشیم. بعضی‌ها دوست دارند که خداوند کاری عظیم انجام دهد و او این کار را از خود آنها شروع کند. روح‌القدس به من گفته که می‌خواهد ما نسبت به غرور نوآوری بمیریم. برخی از آدمها می‌کوشند تا راهبردهایی ارایه نمایند که "ابتکار و نوآوری" خودشان است و به همین دلیل با راهبردهای دیگران هیچ همکاری و مشارکتی انجام نمی‌دهند. برخی متحیرند که چرا پیروز نمی‌شوند. فقط کافی است به عیسی‌مسیح متکی شوید و آنوقت پیروز خواهید شد. ولی با غرور کاری از پیش نخواهید برد. مقدس باشید!

فصل ۱۴

چقدر محتاج آتش هستید؟

چندی پیش، از من دعوت کردند تا در کنفرانسی که در کشوری دیگر برگزار می‌شد، موعظه کنم. در واقع من واعظ اصلی کنفرانس نبودم. اندکی پیش از موعد، سخنران اصلی به ترتیب دهندگان کنفرانس خبر داد که نمی‌تواند موعظه کند. پس آنها به من زنگ زدند و از من خواستند جای وی را پر کنم. من موافقت کردم، چرا که خداوند در قلبم تأیید کرد که باید به آن جا بروم.

از آنجایی که پروازم تأخیر داشت، درست در همان موقعی که باید در جلسه حضور داشته باشم، هواپیمایم به زمین نشست. به محض اینکه وارد ساختمان کنفرانس شدم، به من گفتند که وقت سخنرانی من فرا رسیده.

با این وجود، رهبران جلسه پیش از معرفی من بعنوان سخنران، مدت درازی را صرف اعلانات متعدد و دیگر کارهای ضروری خود کردند. وقتی برای شروع پیغام خود جلوی تریبون ایستادم، مدیر کنفرانس خم شد تا میکروفون را به من بدهد و گفت: «برادر از وقت موعظه شما فقط نه دقیقه مانده است». نفس عمیقی کشیدم و مصمم شدم تا جایی که می‌توانم پیغامم را تند و سریع موعظه کنم. دست کم مردم می‌توانستند ذره‌ای از شهادت مرا بشنوند.

همچنین متوجه شدم که خوشامدگویی هم چندان صمیمانه و از ته دل نبود. شاید حضار از اینکه واعظ اولی نتوانسته بود در کنفرانس حضور به هم رساند قدری سرخورده شده بودند. آنها نه مرا می‌شناختند نه خدمتم را، فقط چند نفر میسیونر مرا به آنها معرفی و سفارش کرده بودند. ولی با وجودی که جو تا حدودی سرد بود، آنشب خداوند برای همه ما تدارک رویدادی نامنتظره دیده بود.

روح‌القدس پا به میان نهاد

به مجردی که میکروفون را در دست گرفتم، به سرعت شروع به سخنرانی کردم. ولی در این اوضاع و احوال، شخص دیگری با صدای بلندتر داشت با من سخن می‌گفت. در حالی که سعی می‌کردم به موعظه ادامه

دهم روح‌القدس شروع کرد به حرف زدن با قلبم. او خیلی واضح گفت: «همین حالا موعظه را متوقف کن». با چیزی که شنیده بودم، شروع به مقاومت کردم. سرانجام کار به جایی کشید که دیگر نمی‌توانستم روی چیزهایی که سعی می‌کردم بگویم، تمرکزی داشته باشم.

گفتم: «برادران و خواهران عزیز، لطفاً مرا ببخشید، اما من دیگر نمی‌توانم وعظ کنم. خداوند می‌خواهد در اینجا کار دیگری انجام دهد.» سخت‌ترین قسمت کار این بود که حتی خودم هم نمی‌دانستم آن کاری که خداوند می‌خواهد انجام دهد، چیست!.

از مردم خواستم برای دعا سرهای خود را خم کنند آنگاه خداوند به من گفت: «هر کس را که به مرگ می‌اندیشد و افکاری چون خودکشی در سر دارد و یا هنگام موعظه تو صداهای دیگری می‌شنود را پیش بخوان.» بی‌درنگ اطاعت کردم. در ظرف کمتر از سه دقیقه نزدیک به ۶۰ نفر پیش آمدند. در هنگامی که مردم جلو می‌آمدند، چیزی در عالم روح بطرزی معجزه‌آسا در حال نابود شدن بود. خداوند در یک لحظه همگی را آزاد کرد و جلال خداوند آن مکان را پر ساخت.

بسیاری اوقات ما می‌خواهیم بر اساس دانسته‌های قبلی خود کارهایی انجام دهیم، ولی خدا می‌خواهد پا به میان بگذارد. آن شب یاد گرفتم که خداوند اغلب می‌گوید: «واعظ، بکش کنار. امروز من می‌خواهم مستقیماً با مردم صحبت کنم.» خداوند می‌خواهد با ما درباره در هم ریختن تعصبات مذهبیمان صحبت کند – تعصب مذهبیمان، نه مذهبمان.

تعصب مذهبی: روحی ناپاک

تعصب مذهبی روحی ناپاک است؛ این روح امور خدا را به مسخره می‌گیرد. روحی است که بر بسیاری از کلیساها می‌آید و آنها را به خود سرگرم کرده نمی‌گذارد متوجه حرکت اصیل خدا گردند. روحی است که مردم را اسیر روز مرگیهای پوچ می‌سازد.

در روز دوم این کنفرانس، چندین نفر از مقامات و رهبران برجسته کلیسا بر روی سکوی موعظه نشسته بودند. آن روز هنگام موعظه خیلی مراقب بودم که رعایت احترام آنها را بنماییم و موقع دعوت از جماعت به آمدن جلوی محراب، مزمور ۵۱ را خواندم.

وقتی آن مزمور را با هم خواندیم، جلال خدا چنان با قوت فرود آمد که دیگر حتی قادر نبودم سر پا بایستم. برای اینکه نیفتم منبر را گرفتم ولی پایه آن تحمل وزنم را نیاورد و من افتادم و منبر هم روی من افتاد. حتماً می‌توانید تصور کنید که چقدر پریشان شده بودم. سعی کردم بلند شوم ولی نتوانستم.

فکر کردم، خداوندا چرا این اتفاق برای من افتاد؟ می‌توانستم در نزدیکی سرم پاهای ناظر و دیگر رهبران را ببینم. و خداوند با من چنین سخن گفت: «پسرم، همانجا که هستی بمان. من تو را برای درهم شکستن روح دین زدگی حاکم بر این کنفرانس بکار می‌برم». حضار شروع به آمرزش طلبیدن از یکدیگر کردند. بعضی از رهبران که روی سکو بودند پایین رفتند تا مردم را در آغوش بگیرند و فروتنانه از آنها طلب بخشایش نمایند. میسیونرها و شبانان محلی بخاطر اشتباهات و تلخیهای خویش توبه کردند. وقتی جلال خداوند نازل شد، جو کنفرانس بکلی متحول گردید. آن شب روح تعصب مذهبی در آن مکان درهم شکسته شد و یگانگی و شادمانی جای آن را گرفت.

ایمان زن کنعانی

در متی ۱۵ داستان زن کنعانی مندرج گشته است. حقیقتاً از نظر مکانی و زمانی چنین بنظر می‌رسید که او درخواست خویش را بی جا مطرح کرده است، با این حال او از خداوند معجزه‌ای بزرگ دریافت کرد و نامش بعنوان زنی با ایمان عظیم در تاریخ ثبت گردید.

ارمیا۱۳:۲۹ ایمان زن کنعانی را چنین توصیف می‌کند: «مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمائید، مرا خواهید یافت.» داستان کامل زن کنعانی در انجیل متی ۱۵: ۲۱–۲۸ چنین بیان شده است:

پس عیسی از آنجا بیرون شده به دیار صور و صیدون رفت. ناگاه زن کنعانیه‌ای از آن حدود بیرون آمده فریادکنان وی را گفت: «خداوندا، پسر داودا، بر من رحم کن! زیرا دختر من سخت دیوانه است.» لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده خواهش نمودند که «او را مرخص فرمای: زیرا در عقب ما شورش می‌کند.»

او در جواب گفت: «فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.» پس آن زن آمده او را پرستش کرده گفت: «خداوندا مرا یاری کن!».

در جواب گفت که: «نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.»

عرض کرد «بلی خداوندا، زیرا سگان نیز از پاره‌های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.»

آنگاه عیسی در جواب او گفت: «ای زن، ایمان تو عظیم است! تو را بر حسب خواهش تو بشود» که در همان ساعت دخترش شفا یافت.»

وقتی به این عبارت مذکور در متی نگاه می‌اندازیم، می‌بینیم که شاگردان خیلی مذهبی بودند، حتی آنانی که بر دست راست عیسی می‌ایستادند. آنها از پیش قواعد و دستورالعملهای مخصوص به خود داشتند. عیسی و

شاگردانش به شمال غرب یهودیه سفر کرده در ناحیه بت پرست نشین صور مشغول گردش بودند، عیسی می‌خواست مدتی را به استراحت و خلوت بگذارند. روایت این داستان در انجیل مرقس به ما می‌گوید که عیسی به خانه‌ای درآمد تا خودش را مخفی سازد و با شاگردانش تنها باشد (نگاه کنید به مرقس۲۴:۷). آن روز، روزی نبود که برای خدمت کردن به خلایقی که برای شنیدن سخنانش بطور مرتب دورش جمع می‌شدند، بیرون برود.

تلاش برای ورود بدون داشتن شرایط لازم

ولی در همین موقع استراحت، زنی کنعانی عیسی را یافت و از وی طلب یاری نمود. او با مشکلات زیادی روبرو بود. اول اینکه او یک زن بود. در اسرائیل آن زمان، از زنان انتظار می‌رفت ساکت و آرام گوشه‌ای بایستند و فاصله خود را از مردان حفظ کنند. دوم اینکه او زنی کنعانی و از تبار یونانی بود. وی جزو گوسفندان اسرائیل محسوب نمی‌شد؛ او فاقد شرایط لازم بود. او نه جزو ۱۲ نفر بود، نه جزو ۷۰ نفر و نه در زمره ۵۰۰نفر، او هیچ سهمی از قوم خدا نداشت.

بنی اسرائیل به کسانی که هم خون و هم نژادشان نبودند به دیده تحقیر می‌نگریستند. آنها تمام اقوام و ملل دیگر را امتها می‌نامیدند، و حتی گاه ایشان را سگان می‌خواندند! از آنها بصورت کفاری یاد می‌کردند که خدا را نمی‌شناسند.

همچنین او در زمانی نامناسب و مکانی نامناسب آمده بود. عیسی مشغول موعظه یا برپایی جلسه بشارتی نبود. عیسی موقتاً از کار کناره گرفته بود. لازم به گفتن نیست که وقتی زن تمام قوت و جسارت خویش را جمع کرد تا برای گرفتن برکت از عیسی به او نزدیک شود، خویش را سخت نالایق یافت. ولی بهر جهت پیش آمده فریاد زد: «خداوندا، پسر داودا، بر من رحم کن! زیرا دختر من سخت دیوانه است» (آیه۲۲).

هر آسیبی، پاسخی را اقتضا می‌کند

آیا می‌دانید چرا زن فریاد کرد؟ او در خانه مشکلی حاد داشت. دخترش شدیداً دیو زده بود. او که درد و رنج دخترش را می‌دید، سخت عذاب می‌کشید ولی کاری از دستش برنمی‌آمد. آنوقت بود که فهمید عیسی به شهر و دیارش آمده است. وقتی در زندگی آسیبی هست، خداوند از آن استفاده می‌کند تا فریاد برآوریم... «خداوندا، پسر داودا، بر من رحم کن» – و به دنبال حضورش بگردیم. بعضی‌ها وقتی در زحمت و امتحان می‌افتند، با تلخی و سختی بسیار رشد می‌کنند. ولی خدا می‌گذارد بعضی از زحمات ما منجر به جلال یافتن نام عیسی شود.

بعضی چنین می‌اندیشند، ای کاش من جایی دیگر و یا در خانواده‌ای دیگر به دنیا می‌آمدم. دیگران معتقدند، اگر در کودکی‌ام اینقدر با من بدرفتاری نشده بود، الان فرد خوشبختی بودم. اینان در دلشان به آن چه هستند، به مکانی که در آن پرورش یافته‌اند و به جایی که بدان تعلق دارند، تأسف می‌خورند. ولی به این زن نگاه کنید که در شرایط طوفان زده خویش چه کرد. به نزد عیسی آمد و شروع به درهم شکستن قواعد تعصب مذهبی نمود. او نگفت: «عیسی یهودی است و من زنی بت پرست هستم؛ او برای من کاری نخواهد کرد.» نزد وی آمد چون دخترش در رنج و عذاب بود.

حتی اگر خانواده‌تان در سلامت بسر می‌برند، همسایه و شهرتان شدیداً از حمله ارواح شریر در عذاب هستند.

تمام قلبها تحت فرمانروایی شیطان بسر می‌برند؛ خداوند می‌خواهد یکبار برای همیشه ایشان را عوض کند.

سکوت خدا

آیه ۲۳ به ما می‌گوید که عیسی با اینکه مشکلات زن را شنید ولی هیچ پاسخی به او نداد. چقدر دشوار است آن زمانی که ما فقط سکوت خدا را می‌شنویم. درست مثل این است که گوشی تلفن رابرداریم و شماره‌ای بگیریم و عزیزی در آن طرف خط بگوید «الو؟» و بعد فقط سکوت او را بشنویم گاهی خداوند در جواب دادن تأخیر می‌کند و جواب اولش سکوت است.

اگر در دل غرور لانه کرده باشد، وقتی آسمان گوشش را به روی صدای ما می‌بندد آزرده خاطر می‌شویم. احساس می‌کنیم که خدا بایستی بلافاصله جواب ما را بدهد. شاید برخی از شما سکوت خدا را تجربه کرده باشید. خدا با این لحظات سکوت دلهای فرزندانش را می‌آزماید تا ببیند آیا در آنها ایمان کافی برای دریافت معجزه وجود دارد یا نه. بخاطر سکوت عیسی، خیلیها از اطرافش پراکنده شده بودند. ولی این زن پیش خداوند آمد و با اینکه جوابی نشنید، مصمم شد تا از خدا چیزی بگیرد.

تعصب مذهبی در میان شاگردان

شاگردان کار را از این هم بدتر کردند و گفتند: «او را مرخص فرمای، زیرا در عقب ما شورش می‌کند» (متی۱۵:۲۳).

وقتی روح مذهب بر ما مستولی می‌شود، چقدر راحت رنجهای بشری را به باد فراموشی می‌سپاریم! در اینجا شاگردان را می‌یابیم که به عیسی می‌گویند: «خداوندا، این زن باعث ناراحتی ما می‌شود. به او بگو از اینجا برود.» جوابی که عیسی به زن می‌دهد از این هم تندتر و سردتر است.

می‌توانم این زن نومید را تصور کنم که اندکی دورتر از عیسی ایستاده و با چشمانی که تمنای پاسخ مثبت در آن موج می‌زند به او خیره شده است. او صبورانه منتظر است تا شاید شاگردان به او اجازه دهند به عیسی نزدیک شود. عیسی به شاگردانش می‌گوید: «فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل» (متی۱۵:۲۴). به عبارت دیگر، می‌گوید: «در این لحظه من در خطه اسرائیل نیستم؛ من با قوم خودم نیستم. و از این گذشته، او هم یکی از آنها نیست. نمی‌توانم به او اعتنایی بکنم.»

من می‌دانم که زن کنعانی حتماً آنچه اتفاق افتاده را دیده و سخنانی که میان عیسی و شاگردانش رد و بدل شد را هم شنیده است. خوب می‌دانست که از او استقبال گرمی بعمل نیامده است. احساس خوار و مطرود شدگی به او دست داده بود. شاید الان دیگر موقعش بود که از عیسی روی بگرداند و برای یافتن جواب به سراغ مذاهب دیگر برود. ولی در وجود این زن چیزی بود که به او کمک می‌کرد به اصرار و پافشاری خویش ادامه دهد. اگر شما جای او بودید چه می‌کردید؟

من الان نمی‌توانم برایت کاری بکنم

خیلی ها می‌گویند: «خداوندا، من به تو ایمان دارم» ولی ایمانشان فقط ۱۵ دقیقه دوام دارد. افرادی هستند که دیگر به بسیاری از برکات خدا – از قبیل شفای الهی، تعمید روح‌القدس، امکان زنده کردن مردگان توسط عیسی، امکان اینکه ایمانداران برای بیماران دعا کنند و ببینند که ایشان تخت بیمارستان را ترک می‌گویند – ایمان ندارند. ایمان آنان رو به سردی و خاموشی نهاده، چون روزی از خداوند شنیده‌اند که به آنها گفته: «من فقط برای گوسفندان گمشده اسرائیل فرستاده شده‌ام.» آیا می‌دانید عیسی در مورد آن زن کنعانی چه رویه‌ای در پیش گرفته بود؟ او داشت دل آن زن را می‌آزمود.

ما به ایمان و پایداری احتیاج داریم

آیا متوجه هستید که فقط ایمان داشتن کافی نیست؟ این زن از پیش به خوبی می‌دانست که عیسی قدرت شفا دادن دخترش را دارد. او ایمان داشت. ولی چیز دیگری که در او مشهود است، پایداری است. ملکوت خدا از آن جباران است و جباران آن را به زور می‌ربایند (مراجعه شود به متی۱۱:۱۲). شما برای دریافت معجزه‌ای از خدا به ایمانی بی پروا نیاز دارید.

این داستان پایداری و پشتکار در سرتاسر کتاب مقدس تکرار شده است. در لوقا ۸: ۴۳–۴۸ درباره زنی می‌خوانیم که خونریزی داشت. او به مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام ثروت و دارایی خود را صرف مداوا کرده بود. او از لحاظ جسمانی، احساسی و مالی در وضعیت بدی قرار داشت. احتمالاً به خود

می‌گفت: اگر فقط بتوانم دامن ردای او را لمس کنم. شفا خواهم یافت. او با مکافات و سختی بسیار از لابلای جمعیت خود را جلو کشید و دیگران را هل داد تا به عیسی رسید و ردای وی را لمس کرد و در همان لحظه شفا یافت. پایداری توأم با ایمان او، منجر به شفای وی گردید.

از خدا آزرده خاطر نشوید

وقتی زن کنعانی گفت: «خداوندا، مرا یاری کن!» به جواب عیسی نگاه کنید: «نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست» (متی۱۵:۲۶). در چنین وضعیتی شما چه می‌کردید؟ بعضی‌ها احتمالاً آن شب رنجیده و آزرده خاطر به خانه‌های خویش باز می‌گشتند. من به افراد بسیاری برخورده‌ام که از خدا آزرده خاطر شده‌اند. آنان می‌گویند: «خدا مرا دوست ندارد. او را طلبیدم و او به دیگران داد و من چیزی نیافتم.» آیا امکان ندارد که خدا خواسته ایمان و پایداری شما را امتحان کند؟

پاسخ عیسی خیلی تکان دهنده بود: «این انصاف نیست که من معجزاتی را که می‌توانم برای قوم اسرائیل بکنم، بردارم و برای بیگانگانی چون تو انجام دهم.» برادر و خواهر من، وقتی از خدا خواستار معجزه‌ای می‌شوید، پا پس نکشید. وقتی صحبت از این می‌کنید که کشورتان برای خدا فتح شود، تنها آن کسانی ملت شما را فتح می‌کنند که می‌گویند: «این سرزمین، سرزمینی مبارک خواهد بود. هر گوشه این سرزمین را حضور خدا پر خواهد ساخت!».

اگر چشم انتظار حصادی عظیم هستید، این انتظاری نیکو است! ولی قبل از هر چیز لازم است که خویشتن را در حضور خدا غوطه‌ور سازید. باید همچون زن کنعانی نزد استاد بیایید و بگویید: «استاد، من دست بردار نیستم: آمده‌ام تا از تو معجزه‌ای بگیرم و تا نگیرم جایی نمی‌روم.» گاهی جواب خدا بر ما خیلی گران می‌آید. زن کنعانی ایمان و پایداری داشت ولی خداوند هنوز به او به تندی پاسخ می‌گفت.

بعضی از شما حتماً آسیبهای مذهبی دردناکی را تجربه کرده‌اید. شاید شبانتان یا کسی دیگر که دارای اختیارات روحانی بوده، شما را نادیده گرفته و باعث رنجشتان شده است. از آن موقع به بعد دیگر زندگی شما پر از آتش خدا نبوده است. آتش را رفته رفته در وجودتان خاموش کرده‌اید و نتوانسته‌اید او را ببخشید.

فروتنی، رمز موفقیت

آن روز، زن کنعانی می‌توانست با حس غم و تأسف شدید به خانه‌اش برگردد و بگوید: «من همینطور آزرده خاطر کنج خانه خواهم ماند. دیدی آن معلم اهل ناصره به من چه گفت؟ باید به دنبال مذهبی دیگر بگردم.» ولی بشنوید او به استاد چه گفت:

عرض کرد: «بلی خداوندا، زیرا سگان نیز از پاره‌های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند» (متی۲۷:۱۵).

در آن روزگار، اینکه سگان از پس مانده‌های سفره صاحبانشان ارتزاق کنند، چیز عجیبی نبود. صاحب سگ نمی‌گذاشت مستقیماً سر سفره غذا بیاید و بخورد، بلکه تنها می‌توانست از آنچه بر زمین ریخته بخورد. زن به زبان بی‌زبانی می‌گفت: «خداوندا، حتی اگر این چیز عجیبی هم باشد، باز از خرده سفره خویش به من بده. من همان خرده معجزه را هم قبول دارم، به شرط اینکه رنج دخترم را التیام بخشد.» ما بایستی بگوئیم: «خداوندا، اگر نمی‌توانم در ردیف جلو بنشینم، اشکالی ندارد، هر چه تو نصیبم کنی می‌پذیرم. حتی اگر از ردیفهای عقب باشد. اگر نگذارند از در اصلی وارد شوم، در همان پیاده رو یا پارکینگ می‌مانم. می‌خواهم آنچه برایم در نظر گرفته‌ای را دریافت کنم.»

این زن نه تنها ایمان و پایداری داشت، بلکه فروتن هم بود. آنقدر پافشاری کرد تا خداوند به او جواب داد: «ای زن، ایمان تو عظیم است! تو را بر حسب خواهش تو بشود» (متی۲۸:۱۵). همه ما می‌خواهیم این کلمات را از دهان خدا بشنویم که خطاب به ما می‌گوید. ولی قبل از این، اول باید غرور و اتکا به نفس را در خودمان بشکنیم. باید آماده باشیم که تمام اهداف، برنامه‌ها و آرزوهای شخصی خودمان را به او واگذاریم. وقتی نزد مسیح می‌آییم، در حضورش زانو بزنیم و بگوییم: «خداوندا، من می‌دانم که تو می‌توانی این کار را بکنی و اصلاً مهم نیست که من چقدر با مقاومت روبرو شوم. من می‌دانم که تو خدای معجزات هستی».

برای دریافت آتش مقدس او، باید آماده تبدیل شدن باشید. کار خدا تبدیل کردن آدمهای تبدیل شده است. پس اگر تبدیل شده‌اید، فکر نکنید که این پیغام برای شما نیست. خدا از شما می‌خواهد که باز تبدیل شوید. او کسانی را که عوض شده‌اند، عوض می‌کند. اگر زندگی شما دستخوش یک سلسله تغییر و تحولات شده، می‌خواهم بدانید که کار روح‌القدس با شما تمام نشده است. او می‌خواهد ما را عوض کند و به این عوض کردن آنقدر ادامه دهد تا ما به اندازه قامت پری مسیح رشد کنیم (نگاه کنید به افسسیان۱۳:۴). هدف ما شبیه مسیح شدن است. اگر هنوز به این مرحله نرسیده‌ایم، باید آنقدر رشد کنیم تا هر روز بیشتر به او شبیه گردیم.

آیا می‌خواهید فرمولی داشته باشید که به شما امکان دریافت کردن از خدا را بدهد؟ فرمول کتاب‌مقدسی چنین است: ایمان، پایداری و فروتنی. آیا می‌خواهید در کلیسایتان معجزه‌ای از خدا ببینید؟ آیا می‌خواهید شاهد ایمان آوردن صدها جان گمشده به عیسی‌مسیح باشید؟ آیا می‌خواهید حرکت قدرتمند خدا در شهرتان را مشاهده کنید؟ مهم نیست که چه برنامه بشارتی را برای اجرا برگزیده‌اید، اولین و مهمترین جزء در طلبیدن خدا، ایمان، پایداری و فروتنی است.

سه جنبه پویا

کلیسا قدرت دارد تا با انجیل به کل کره زمین یورش برد. ولی چیزی در سطح جهان و از طرف ملتهای تحت تأثیر مانع حرکت کلیسا است که قوتی بیش از آنچه که ما در حال حاضر تصور می‌کنیم، دارد. این نبود منابع نیست. کلیسای اولیه خیلی کمتر از ما داشت. نبود تکنولوژی هم نیست. بلکه مشکل اصلی وجود بیماری تقدس نسبی است که با بیماری گناه آلودگی نسبی در کلیسا یکسان است.

ما امروز در کلیسا نیازمند جوشش تازه‌ای از روح‌القدس هستیم. هیچ چیز نمی‌تواند بیشتر از آتش خدا با آن پاکی، نیرو و حرارتش برای جانها، آرمان مأموریت بزرگ را پیش ببرد.

من سه جنبه‌ای را که می‌توانیم در زندگی خود با روح‌القدس بکار ببندیم ذکر می‌نمایم:

اول، طالب و جوینده آتش باشید. در طلب خدا سفری دور و دراز در پیش دارید.

دوم، حامل آتش باشید. ضمن اینکه به جستجوی خویش برای خدا ادامه می‌دهید، به روح‌القدس اجازه دهید با قوت تمام بر شما فرود آید. شما نمی‌توانید در آمادگی دایم زندگی کنید تا این اتفاق بیفتد. اگر واقعاً منتظر روح‌القدس بمانید، غیر ممکن است که خدا آن را از شما دریغ کند. هر وقت آتش قدوسیت او را دریافت کردید. آن را به دیگران هم منتقل کنید. تمام تلاش خود را بکنید. به قوت خدا این خدمت را به دیگران نیز تعلیم دهید.

و سرانجام، حمل شده بوسیله آتش باشید. به مرحله‌ای برسید که چنان وقف خدا شده‌اید که او با هیچ مقاومتی روبرو نخواهد شد. آتش خدا شما را هدایت می‌کند. این بلوغ بطور خودکار بدست نمی‌آید. یک اتفاق نیست بلکه یک رابطه و روندی بلند مدت است. استقرار یافتن در چنین سطحی از جلال یقیناً خیلی عالی است. از طرف دیگر به هیچ وجه گزافه‌گویی روحانی نیست؛ این یک زندگی کامل و تمام عیار مسیحی و دوستی صمیمانه با خدا است.

وقتی چنین زندگی کنید، نه تنها نسبت به چیزهای بد بلکه نسبت به چیزهای خوب هم خواهید مرد. وقتی همه چیز خود را به خدا می‌دهید، به خاطر داشته باشید که هر آنچه در زندگی به شما لذت می‌بخشد، هدیه‌ای از جانب اوست. پس آینده، شغل و خدمتتان باید پیوسته وقف مذبح او باشد.

پیوست

آیاتی که می‌توانند به ما کمک کنند تا پاک زندگی کنیم

پیدایش۱:۱۷ «و چون ابرام نود و نه ساله بود خداوند بر ابرام ظاهر شده گفت من هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو.»

لاویان۱۰:۱۰ «و تا در میان مقدس و غیر مقدس و نجس و طاهر تمیز دهید.»

لاویان۴۵:۱۱ «زیرا من یهوه هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم پس مقدس باشید زیراَّ؛ من قدوس هستم.»

لاویان۲۶:۲۰ «و برای من مقدس باشید زیرا که من یهوه قدوس هستم و شما را از امتها امتیاز کرده‌ام تا از آن من باشید.»

تثنیه۱۳:۱۸ «نزد یهوه خدایت کامل باش.»

تثنیه۱۴:۲۳ «زیرا که یهوه خدایت در میان اردوی تو می‌خرامد تا ترا رهائی داده دشمنانت را به تو تسلیم نماید پس اردوی تو مقدس باشد مبادا چیز پلید را در میان تو دیده از تو روی گرداند.»

دوم‌سموئیل ۲۲: ۲۶–۲۷ «با شخص رحیم خویشتن را رحیم خواهی نمود و با مرد کامل با کاملیت رفتار خواهی کرد. با شخص طاهر به طهارت عمل خواهی نمود و با کج خلقان مخالفت خواهی کرد.»

مزمور ۱۵: ۱–۳ «ای خداوند کیست که در خیمه تو فرود آید و کیست که در کوه مقدس تو ساکن گردد. آنکه بی عیب سالک باشد و عدالت را بجا آورد و در دل خویش راستگو باشد. که به زبان خود غیبت ننماید و به همسایه خود بدی نکند و درباره اقارب خویش مذمت را قبول ننماید.»

مزمور۱۱:۸۴ «زیرا که یهوه خدا آفتاب و سپر است خداوند فیض و جلال خواهد داد و هیچ چیز نیکو را منع نخواهد کرد، از آنانی که به راستی سالک باشند.»

مزمور۲:۱۰۱ «رحمت و انصاف را خواهم سرائید، نزد تو ای خداوند تسبیح خواهم خواند.»

مزمور۱۱۹:۱-۴ «خوشا به حال کاملان طریق، که به شریعت خداوند سالکند. خوشا به حال آنانی که شهادات او را حفظ می‌کنند و به تمامی دل او را می‌طلبند. کج روی نیز نمی‌کنند و به طریقهای وی سلوک می‌نمایند. تو وصایای خود را امر فرموده‌ای تا آنها را تماماً نگاه داریم.»

مزمور ۱۱۹:۹ «به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک می‌سازد، به نگاه داشتنش موافق کلام تو.»

اشعیا۳۵:۸ «و در آنجا شاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریق مقدس نامیده خواهد شد و نجسان از آن عبور نخواهند کرد بلکه آن به جهت ایشان خواهد بود و هر که در آن راه سالک شود اگر چه هم جاهل باشد گمراه نخواهد گردید.»

حزقیال۴۴:۲۳ «و فرق میان مقدس و غیر مقدس را به قوم من تعلیم دهند و تشخیص میان طاهر و غیر طاهر را به ایشان اعلام نمایند.»

دانیال۱۱:۳۵ «و بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر طاهر و سفید شوند زیرا که زمان معین هنوز نیست.»

دانیال۱۲:۱۰ «بسیاری طاهر و سفید و مصفی خواهند گردید.»

متی۵:۴۸ «پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.»

متی ۱۹: ۲۱-۲۲ «عیسی بدو گفت: اگر بخواهی کامل شوی رفته مایملک خود را بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت و آمده مرا متابعت نما. چون جوان این سخن را شنید دلتنگ شده برفت زیرا که مال بسیار داشت.»

رومیان۶:۱۹ «همچنانکه اعضای خود را به بندگی نجاست و گناه برای گناه سپردید همچنین الان نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدوسیت بسپارید.»

رومیان۱۲:۲ «و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست.»

اول‌قرنتیان۱:۸ «که او نیز شما را تا به آخر استوار خواهد فرمود تا در روز خداوند ما عیسی‌مسیح بی‌ملامت باشید.»

اول‌قرنتیان۱:۳۰ «لکن از او شما هستید در عیسی‌مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت و قدوسیت و فدا.»

دوم‌قرنتیان۵:۱۵ «آنانی که زنده‌اند از این به بعد برای خویشتن زیست نکنند بلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست.»

دومقرنتیان۱۱:۱۳ «خلاصه ای برادران شاد باشید، کامل شوید، تسلی پذیرید، یک رأی و با سلامتی بوده باشید و خدای محبت و سلامتی با شما خواهد بود.»

افسسیان۱:۴ «چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی عیب باشیم.»

افسسیان۵:۱ «پس چون فرزندان عزیز به خدا اقتدا کنید.»

افسسیان ۵: ۲۶–۲۷ «تا آن را به غسل آب بوسیله کلام طاهر ساخته تقدیس نماید. تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه و چین و یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد بلکه تا مقدس و بی عیب باشد.»

فیلیپیان ۱: ۹–۱۰ «و برای این دعا می‌کنم تا محبت شما در معرفت و کمال و فهم بسیار افزون‌تر شود. تا چیزهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح بی‌غش و بی‌لغزش باشید.»

فیلیپیان۲:۱۵ «تا بی عیب و ساده دل و فرزندان خدا بی ملامت باشید در میان قومی کج رو و گردنکش که در آن میان چون نیرها در جهان می‌درخشید.»

فیلیپیان۳:۱۲ «نه اینکه تا به حال به چنگ آورده یا تا به حال کامل شده باشم ولی در پی آن می‌کوشم بلکه شاید آنرا بدست آورم که برای آن مسیح نیز مرا بدست آورد.»

کولسیان۱:۲۲ «در بدن بشری خود بوسیله موت تا شما را در حضور خود مقدس و بی‌عیب و بی ملامت حاضر سازد.»

کولسیان۱:۲۸ «و ما او را اعلان می‌نمائیم در حالتی که هر شخص را تنبیه می‌کنیم و هر کسی را به هر حکمت تعلیم می‌دهیم تا هر کس را کامل در مسیح‌عیسی حاضر سازیم.»

اول‌تسالونیکیان ۴: ۴–۵ «تا هر کسی از شما بداند چگونه باید ظرف خویشتن را در قدوسیت و عزت دریابد. و نه در هوس و شهوت مثل امتهائیکه خدا را نمی‌شناسند.»

اول‌تسالونیکیان۴:۷ «چنانکه سابقاً نیز به شما گفته و حکم کرده‌ایم زیرا خدا ما را به ناپاکی نخوانده است بلکه به قدوسیت.»

اول‌تسالونیکیان ۵: ۲۲–۲۳ «از هر نوع بدی احتراز نمائید. اما خود خدای سلامتی شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تماماً بی عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسی‌مسیح.»

اول‌تیموتاوس۲:۸ «پس آرزوی این دارم که مردان دستهای مقدس را بدون غیظ و جدال برافراخته در هر جا دعا کنند.»

اول‌تیموتاوس۱۲:۴ «هیچ کس جوانی ترا حقیر نشمرد بلکه مؤمنین را در کلام و سیرت و محبت و ایمان و عصمت نمونه باش.»

اول‌تیموتاوس۲۲:۵ «در گناهان دیگران شریک مشو بلکه خود را طاهر نگه دار.»

دوم‌تیموتاوس ۲: ۲۰–۲۲ «اما در خانه بزرگ نه فقط ظروف طلا و نقره می‌باشد بلکه چوبی و گلی نیز اما آنها برای عزت و اینها برای ذلت. پس اگر کسی خویشتن را از اینها طاهر سازد ظرف عزت خواهد بود مقدس و نافع برای مالک خود و مستعد برای هر عمل نیکو، اما از شهوات جوانی بگریز و با آنانی که از قلب خالص نام خداوند را می‌خوانند عدالت و ایمان و محبت و سلامتی را تعاقب نما.»

تیطس۷:۱ «زیرا که اسقف می‌باید چون وکیل خدا بی‌ملامت باشد.»

تیطس۱۲:۲ «ما را تأدیب می‌کند که بی دینی و شهوات دنیا را ترک کرده با خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم.»

عبرانیان۲۲:۱۰ «پس به دل راست در یقین ایمان دلهای خود را از ضمیر بد پاشیده و بدنهای خود را با آب پاک غسل داده نزدیک بیائیم.»

عبرانیان۱۰:۱۲ «زیرا که ایشان اندک زمانی موافق صواب دید خود ما را تأدیب کردند لکن او به جهت فایده تا شریک قدوسیت او گردیم.»

عبرانیان۱۴:۱۲ «و در پی سلامتی با همه بکوشید و تقدسی که به غیر از آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید.»

عبرانیان۱۸:۱۳ «زیرا ما را یقین است که ضمیر خالص داریم و می‌خواهیم در هر امر رفتار نیکو نمائیم.»

یعقوب۲۷:۱ «پرستش صاف و بی‌عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه‌زنان را در مصیبت ایشان تفقد کنند و خود را از آلایش دنیا نگاه دارند.»

اول‌پطرس۱۵:۱ «بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده است خود شما نیز در هر سیرت مقدس باشید.»

اول پطرس۱۶:۱ «زیرا مکتوب است مقدس باشید زیرا که من قدوسم.»

اول‌پطرس۹:۲ «لکن شما قبیله برگزیده و کهانت ملوکانه و امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد هستید تا فضایل او را که شما را از ظلمت به نور عجیب خود خوانده است اعلام نمائید.»

اول‌پطرس۱۲:۲ «و سیرت خود را در میان امتها نیکو دارید تا در همان امری که شما را مثل بدکاران بد می‌گویند از کارهای نیکوی شما که ببینند در روز تفقد خدا را تمجید نمایند.»

دوم‌پطرس۴:۱ «از فسادی که از شهوت در جهان است خلاصی یابید.»

دوم‌پطرس۲:۲۰ «زیرا هر گاه به معرفت خداوند و نجات دهنده ما عیسی‌مسیح از آلایش دنیوی رستند و بعد از آن بار دیگر گرفتار و مغلوب آن گشتند اواخر ایشان از اوایل بدتر می‌شود.»

دوم‌پطرس۳:۱۱ «پس چون جمیع اینها متفرق خواهند گردید شما چطور مردمان باید باشید در هر سیرت مقدس و دینداری.»

دوم‌پطرس۳:۱۴ «لهذا ای حبیبان چون انتظار این چیزها را می‌کشید جد و جهد نمائید تا نزد او بی‌داغ و بی‌عیب و در سلامتی یافت شوید.»

اول‌یوحنا۲:۶ «هرکه گوید که در وی می‌مانم به همین طریقی که او سلوک می‌نمود او نیز باید سلوک کند.»

اول‌یوحنا۲:۱۵ «دنیا و آنچه در دنیاست دوست مدارید.»

اول‌یوحنا۳:۳ «هر کسی که این امید را بر وی دارد خود را پاک می‌سازد چنانکه او پاک است.»

اول‌یوحنا۳:۶ «هر که در وی ثابت است گناه نمی‌کند و هر که گناه می‌کند او را ندیده است و او را نمی‌شناسد.»

اول‌یوحنا۳:۹ «هر که از خدا مولود شده است گناه نمی‌کند.»

اول‌یوحنا۴:۱۷ «زیرا چنانکه او هست ما نیز در این جهان همچنین هستیم.»

مکاشفه۲۲:۱۱ «هر که مقدس است باز مقدس بشود.»

مکاشفه ۲۲: ۱۴–۱۵ «خوشا به حال آنانیکه رختهای خود را می‌شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و به دروازه‌های شهر درآیند زیرا که سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بت‌پرستان و هر که دروغ را دوست دارد و به عمل آورد بیرون می‌باشند.»

آیات مورد نیاز برای اعتراف و توبه از گناهان

مزمور۱۹:۲۸ «بنابراین همه وصایای ترا در هر چیز راست می‌دانم و هر راه دروغ را مکروه می‌دارم.»

دوم‌قرنتیان۷:۱ «پس ای عزیزان چون این وعده‌ها را داریم خویشتن را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدوسیت را در خدا ترسی به کمال رسانیم.»

دوم‌پطرس۳:۱۴ «لهذا ای حبیبان چون انتظار این چیزها را می‌کشید جد و جهد نمائید تا نزد او بی‌داغ و بی‌عیب در سلامتی یافت شوید.»

اول‌یوحنا۱:۹ «اگر به گناهان خود اعتراف کنیم او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.»

آیه‌هایی که به ما می‌گویند که پاکی از طریق تلاش‌های شخصی ما بدست نمی‌آید

لاویان ۸:۲۰ «فرایض مرا نگاه داشته آنها را به جا آورید، من یهوه هستم که شما را تقدیس می‌نمایم.»

دوم‌سموئیل۳۳:۲۲ «خدا قلعه استوار من است و طریق مرا کامل می‌سازد.»

حزقیال ۱۱: ۱۸–۲۰ «به آنجا داخل شده تمامی مکروهات و جمیع رجاسات آن را از میانش دور خواهند کرد و ایشان را یک دل خواهم داد و در اندرون ایشان روح تازه خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد ایشان دور کرده دل گوشتی به ایشان خواهم بخشید تا در فرایض من سلوک نمایند و احکام مرا نگاه داشته آنها را به جا آورند و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.»

زکریا۹:۳ «عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود.»

اول‌تسالونیکیان۱۳:۳ «تا دلهای شما را استوار سازد بی عیب در قدوسیت به حضور خدا و پدر ما در هنگام ظهور خداوند ما عیسی‌مسیح با جمیع مقدسین خود.»

اول‌تسالونیکیان ۵: ۲۳–۲۴ «اما خود خدای سلامتی شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تماماً بی‌عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسی‌مسیح. امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد.»

عبرانیان۱۰:۱۰ «و به این اراده مقدس شده‌ایم به قربانی جسد عیسی‌مسیح یک مرتبه فقط.»